

سیری در بحر عرفان

حمید واعظی

از انتشارات



Century Press P/L
P.O. Box 1309
Bundoora, Vic. 3083
Australia
Email: cpnykd@tpg.com.au

فصل اول: عرفان و تصوّف

- ۱۱ ۱- تعریف عرفان
 ۱۱ ۲- تعریف تصوّف
 ۱۲ ۳- منشاء و سیر عقاید عرفانی
 ۱۵ ۴- معرفی برخی از عرفای معروف اسلامی
 ۱۷ ۵- مقصد و مرام عرفاء
 ۱۷ ۶- مصطلحات معروف عرفاء
 ۱۸ ۷- چگونگی سیر و سلوک اهل عرفان
 ۲۰ ۸- وحدت وجود در صوفیه
 ۲۱ ۹- نظر دیانت بهائی درباره عرفاء و متصوفه
 ۲۲ ۱۰- از معارف عرفاء آنچه با موازین الهی انطباق دارد
 ۲۳ ۱۱- از معتقدات صوفیه آنچه با موازین امری تضاد دارد
 ۲۴ ۱۲- نصوص مبارکه پیرامون فلسفه متصوفه
 ۲۹ ۱۳- گفتاری پیرامون منطق الطیر عطار نیشابوری

فصل دوم - هفت وادی

- ۴۰ ۱- اظهر الوجود من العدم
 ۴۲ ۲- رقیم علی لوح الانسان من اسرار القدم
 ۴۴ ۳- علمه من البیان ما لایعلم
 ۴۵ ۴- جعله کتاباً مبیباً
 ۴۶ ۵- اول بحر تشعب من بحر الهویه ...
 ۴۸ ۶- ایأما تدعوا فله الاسماء الحسنی
 ۴۹ ۷- مقام فناء
 ۵۰ ۸- جلال و جمال
 ۵۰ ۹- بلبل الاحدیه فی الرياض الغوثیه
 ۵۱ ۱۰- اتقوالله یعلکم الله
 ۵۱ ۱۱- فی فضاء فاسلکی سبل ربک ...
 ۵۲ ۱۲- تطیر فی الهواء کما تمشی علی التراب
 ۵۳ ۱۳- سالک تا از نفس هجرت ننماید ...
 ۵۵ ۱۴- وادی طلب
 ۵۷ ۱۵- مرکب این وادی صبر است

سیری در بحر عرفان

حمید واعظی

تایپ کامپیوتری: شیوا دهقان

طرح روی جلد: ماریا (دلیری) بیل

انتشارات سنچری پرس - استرالیا

چاپ اول

۱۶۱ بدیع - ۲۰۰۴ میلادی

شماره بین‌المللی کتاب ۹ ۲۱ ۸۷۵۵۹۸ ۱

۸۹	۵۱_ لایسعی ارضی و لاسمائی ولكن یسعی	۵۸	۱۶_ مجاهدین کعبه فینا به بشارت ...
۹۰	۵۲_ عرش	۵۸	۱۷_ دل را که منبع خزینه الهی ...
۹۱	۵۳_ لازال العبد یتقرّب الی بالنوافل حتی ...	۵۹	۱۸_ از تقلید که از اثر آباء و اجداد است ...
۹۱	۵۴_ عیناً یشرب بها المقربون	۶۰	۱۹_ من طلب شیئاً وجدّه و جد
۹۱	۵۵_ مباد در این بیانات رایحه حلول ...	۶۱	۲۰_ همه را به نفس "لا" منفی سازد تا به ...
۹۲	۵۶_ السبیل مسدود و الطلب مردود ...	۶۲	۲۱_ یوسف
۹۳	۵۷_ عاشقان روی جانان	۶۳	۲۲_ بشیر احدیه
۹۴	۵۸_ یا من دلّ علی ذاته بذاته ...	۶۵	۲۳_ عشق
۹۴	۵۹_ حبیب لولاک ما عرفناک فرموده ...	۶۶	۲۴_ جذب و شوق
۹۵	۶۰_ محبوب " او ادنی " ما بلغناک گفته ...	۶۶	۲۵_ ای دوست از نفس بیگانه شو تا ...
۹۵	۶۱_ سالک را دور باش کلمات منع نکند ...	۶۸	۲۶_ نهنگ عشق ادیب عقل را ببلعد
۹۷	۶۲_ العلم نقطه کثرها الجاهلون	۶۸	۲۷_ هل من مزید
۹۸	۶۳_ اگر چه عوالم الهی نامتناهی است ...	۶۹	۲۸_ سید لولاک
۹۹	۶۴_ عالم زمان، دهر، سرمد، ازل	۶۹	۲۹_ شاهین
۱۰۰	۶۵_ عالم لاهوت، جبروت، ملکوت، ناسوت	۶۹	۳۰_ معرفت
۱۰۲	۶۶_ سفرهای سبیل عشق را چهار شمرده اند	۷۲	۳۱_ یقین
۱۰۴	۶۷_ گر خضر در بحر کشتی را شکست ...	۷۳	۳۲_ آفاق و انفس
۱۰۵	۶۸_ تا تمام معانی در قمیص مثالی ظاهر شود	۷۳	۳۳_ قضا
۱۰۶	۶۹_ هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن	۷۵	۳۴_ اسرار معاد
۱۰۷	۷۰_ شاهباز هوای معنوی را شهنازهای ...	۷۷	۳۵_ دل هر ذره که بشکافی آفتابیش ...
۱۰۹	۷۱_ استغناء	۷۷	۳۶_ عدل و فضل
۱۱۰	۷۲_ یوم یغنی الله کلاً من سعته	۷۸	۳۷_ ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت ...
۱۱۱	۷۳_ رفرع معانی	۷۹	۳۸_ سنبهیم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم ...
۱۱۱	۷۴_ کان الله ولم یکن معه من شیئ	۸۰	۳۹_ جبرئیل _ عزرائیل _ اسرافیل
۱۱۳	۷۵_ وادی حیرت	۸۲	۴۰_ عوالم اسماء را طی نموده اند و از عوالم ...
۱۱۴	۷۶_ از جمله مخلوقات نوم است	۸۳	۴۱_ کمال التوحید نفی الصفات عنه
۱۱۷	۷۷_ جعلنا الیوم بصرک حدیدا	۸۳	۴۲_ خواجه عبدالله قدس الله تعالی
۱۱۷	۷۸_ بعضی تمسک به عقل جسته و آنچه به ...	۸۴	۴۳_ اهدنا الصراط المستقیم
۱۱۸	۷۹_ عقل کلی ربانی	۸۵	۴۴_ المحبة حجاب بین المحب و المحبوب
۱۱۹	۸۰_ سید اولین و آخرین	۸۶	۴۵_ کثرت و وحدت
۱۲۰	۸۱_ رب زدنی فیک تحیراً	۸۷	۴۶_ وادی توحید
۱۲۱	۸۲_ اتحسب انک جرم صغیر و فیک انطوی ...	۸۸	۴۷_ رتبه اهل زمان
۱۲۲	۸۳_ جهدی باید که رتبه حیوانی معدوم کنیم تا ...	۸۸	۴۸_ نغمات حجازی و آوازهای خوش عراقی
۱۲۳	۸۴_ تفکر در تمامیت خلق انسان کن که این همه ...	۸۸	۴۹_ جهّال عصر
۱۲۵	۸۵_ لقمان	۸۹	۵۰_ ولو یواخذ الله الناس بما کسبوا ...

۱۵۸	۱۲_ در این مقام نفس محبوب است ...	۱۲۵	۸۶_ ای دوست دل که محل اسرار باقیه است ...
۱۵۹	۱۳_ ای خلیل وقت و ابراهیم هش	۱۲۶	۸۷_ جیحون دل خون موج می زند
۱۶۰	۱۴_ تا بعد از ممات سر حیات ظاهر شود	۱۲۶	۸۸_ لن یصینا الا ما كتب الله لنا
۱۶۱	۱۵_ نفس مرضیه	۱۲۸	۸۹_ وادی فقر و فناء
۱۶۲	۱۶_ فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی	۱۳۰	۹۰_ ان الابرار یشربون من كأس ...
۱۶۳	۱۷_ سنریهم آیاتنا فی الآفاق ...	۱۳۱	۹۱_ الفقر فخری
۱۶۳	۱۸_ کتاب نفس را باید مطالعه نمود ...	۱۳۲	۹۲_ کل شیئی هالک الا وجهه
۱۶۴	۱۹_ اقرء کتابت کفی بنفسک الیوم ...	۱۳۳	۹۳_ همیشه ایام معارف الهی بمثابه ابر نیسانی بر ...
۱۶۵	۲۰_ سیبویه و قولویه	۱۳۴	۹۴_ وان من شیئی الا عندنا خزائنه ...
۱۶۵	۲۱_ محو می باید نه نحو اینجا بدان	۱۳۶	۹۵_ شریعت که فی الحقیقه سرّ طریقت و ثمره شجره ...
۱۶۶	۲۲_ لاتکونوا کالذین نسواالله فانساهم ...	۱۳۷	۹۶_ سالک منقطع را اگر اعانت غیبی برسد ...
۱۶۶	۲۳_ عقل	۱۳۸	۹۷_ طایران هوای توحید و ...
۱۶۷	۲۴_ عقل کلّی ربانی	۱۴۰	۹۸_ وعش خالیاً فالحب راحتہ عنا ...
۱۶۸	۲۵_ مرّة تجذبنی الی عرش العماء و ...	۱۴۱	۹۹_ وادی طلب
۱۶۸	۲۶_ و ترى الشمس اذا طلعت تزاور ...	۱۴۱	۱۰۰_ وادی عشق
۱۷۰	۲۷_ رجال لاتلهیهم تجارة و لایبیع ...	۱۴۲	۱۰۱_ وادی معرفت
۱۷۰	۲۸_ اتقوا الله یعلمکم الله	۱۴۳	۱۰۲_ وادی توحید
۱۷۱	۲۹_ العلم نور یقذفه الله علی قلب من یشاء	۱۴۴	۱۰۳_ وادی استغناء
۱۷۲	۳۰_ باید محل را آماده نمود و مستعد نزول ...	۱۴۵	۱۰۴_ وادی حیرت
۱۷۲	۳۱_ بذلک فلیتنافس المتنافسون	۱۴۶	۱۰۵_ وادی فقر و فناء
۱۷۳	۳۲_ عشق	۱۴۶	۱۰۶_ شرایط سلوک سالکین در سبیل معرفت سلطان قدم
۱۷۳	۳۳_ سماع	۱۴۸	۱۰۷_ انتهای سلوک سالکین
۱۷۴	۳۴_ لایسبقونه بالقول وهم بامرہ یعملون	۱۵۰	فصل سوّم_ چهار وادی
۱۷۴	۳۵_ الهی کیف الوصول الیک قال ...	۱۵۱	۱_ حسام الدین
۱۷۵	۳۶_ عقل جزئی کی تواند گشت بر قرآن محیط	۱۵۲	۲_ ای ضیاء الحق حسام الدین راد
۱۷۵	۳۷_ با دو عالم عشق را بیگانگی	۱۵۲	۳_ چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی
۱۷۵	۳۸_ در وصف این اصحاب	۱۵۲	۴_ من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم
۱۷۶	۳۹_ خانقه	۱۵۲	۵_ قصه لیلی مخوان و غصه مجنون
۱۷۶	۴۰_ صف نعال و صدر جلال	۱۵۲	۶_ من سر هر ماه سه روز ای صنم
۱۷۷	۴۱_ صوفی	۱۵۳	۷_ ان الذین قالوا ربنا الله ...
۱۷۷	۴۲_ خمّار	۱۵۴	۸_ فاستقم كما امرت
۱۷۸	۴۳_ درسشان آشوب و شور و ولوله ...	۱۵۶	۹_ لیلی و مجنون
۱۷۹	۴۴_ یفعل مایشاء و یحکم مایرید	۱۵۷	۱۰_ نفس
۱۷۹	۴۵_ پارسی گو گر چه تازی خوشتر است	۱۵۸	۱۱_ نفس الله القائمہ فیہ بالسنن
۱۸۰	۴۶_ الحب شرف لم یکن فی قلب الخائف		

مقدمه ناشر

"سیری در بحر عرفان" نگاهی است گذرا به امواج بی کران بحر عرفان الهی که ضمن آن به مطالب مهم عرفانی "هفت وادی و چهار وادی" حضرت بهاءالله و تفاوت آن با عرفان اسلامی به گونه ای دقیق نظر انداخته است و در این گذر بحث در میناء و مأخذ تاریخی تصوف با توجه به این حقیقت که مبنای عرفان اسلامی بطور کلی "قرآن مجید" می باشد را به عهده محققین گذاشته و تنها به اصل موضوع یعنی عرفان که شناخت حق جلّ جلاله از طریق اشراق و کشف و شهود نه از طریق دلیل و برهان می باشد پرداخته است. عارف سالک که رهرو عرفان است ذات باری تعالی را از طریق قلب و ذوق می یابد در حالیکه عالم علم، آن را از طریق منطق و دلیل دنبال می نماید. در عرفان معیار شناخت خدا مغز راست که اصطلاحاً بوسیله عرفاء دل و قلب نام گرفته است می باشد. از نظر عارف اهل طریقت استفاده از اشراق و جذب روحانی برای شناسایی خدا از دلیل و منطق بهتر معرفی شده بطوریکه طالب آن، می بایست از طریق جذب و شوق روحانی و با تکیه به احساس خود، راه حقیقت را پیماید. در این سیر و سلوک عرفانی تجربه دیگران نقشی ندارد بلکه فرد حقیقت جو بدون توصل به دلیل و برهان بل با نیروی درون و از طریق تطهیر قلب در این مسیر قدم می گذارد. در این مسیر رهرو حق به تزکیه نفس پرداخته آن را تصفیه و به خصایل و صفات الهی نزدیک می نماید.

در آنچه که عرفان اسلامی نامیده می شود، پیر یا شیخ برای راهنمایی و

۱۸۰	۴۷_ وصفی زحسن روی تو در خانقه فتاد
۱۸۱	۴۸_ ای خدا ای لطف تو حاجت روا
۱۸۱	۴۹_ بوی جانی سوی جانم می رسد
۱۸۱	۵۰_ بیش از این گفتن مرا در خوی نیست
۱۸۱	۵۱_ من کوی تو جویم که به از عرش برین است
۱۸۱	۵۲_ شرح این هجران و این سوز جگر ...
۱۸۲	۵۳_ عرش فوآد
۱۸۳	۵۴_ این مقام قدر است و سرّ مقدر
۱۸۴	۵۵_ بحر زخّار لاتلجه ابدأ لیل ...
۱۸۴	۵۶_ حینئذ اجد رایحة المسک ...
۱۸۵	۵۷_ المحبة حجاب بین المحب و محبوب
۱۸۶	۵۸_ عالم امر
۱۸۷	۵۹_ ربوبیت و الوهیت
۱۸۸	۶۰_ لایرون فیها شمساً و لازمهریراً
۱۸۸	۶۱_ لایشغله شأن عن شأن
۱۸۹	۶۲_ کل یوم هو فی شأن
۱۹۰	۶۳_ ذلک من طعام الذی لم یتسنه ...
۱۹۰	۶۴_ وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض
۱۹۱	۶۵_ وکذلک نری ابراهیم ملکوت ...
۱۹۱	۶۶_ کؤس کافور
۱۹۱	۶۷_ اذا فادخل یدک فی جیبک
۱۹۲	۶۸_ حیرت
۱۹۲	۶۹_ لله تحت قباب العز طائفة اخفاهم ...
۱۹۳	۷۰_ عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی
۱۹۴	۷۱_ یا ابن آدم لاتأنس باحد ...
۱۹۴	۷۲_ لن تجد لسنة الله تبديلاً ولا تحویلاً
۱۹۴	۷۳_ اذا عرضت امانة العشق علی القلم ...
۱۹۵	۷۴_ شمس تبریزی
۱۹۶	۷۵_ رتبه نفس
۱۹۶	۷۶_ مقام عقل
۱۹۷	۷۷_ طلعت عشق
۱۹۸	۷۸_ مقام عرش فوآد
۱۹۹	یادداشتها
۲۰۹	منابع
۲۱۲	فهرست اعلام

فصل اوّل

عرفان و تصوّف

تعریف عرفان : « نام علمی است از علوم الهی که موضوع آن شناخت حق و اسماء و صفات اوست و بالجمله راه و روشی که اهل الله برای شناخت حق انتخاب کرده اند را عرفان می نامند. عرفان و شناسائی حق به دو طریق میسر است اول به طریق استدلال که مخصوص علماست دوّم طریق تصفیه باطن و تخلیه سر از غیر و تخلیه روح و آن طریق معرفت خاصه انبیاء و اولیاء و عرفاست. عرفاء عقیده دارند که برای رسیدن بحق و حقیقت بایستی مراحلی را طی کرد تا نفس بتواند از حق و حقیقت بر طبق استعداد خود آگاهی حاصل کند. » (۱)

تعریف تصوّف : در فرهنگ علوم عقلی در ذیل تصوّف چنین بیان گردیده است: « این اصطلاح عرفانی است و تصوّف صوف پوشیدن است که اثر زهد و ترک است و در اصطلاح پاک کردن دل است از محبت دنیا و آراسته کردن ظاهر است من حیث العمل والاعتقاد. » (۲)

در رساله قشیریه صفحه ۹۳ در تعریف تصوّف چنین آمده « آدمیزاده همه خصلت های نیک را دارا شود و همه خوی های بد و نکوهیده را از خود

کمک به سالک راه طریقت همیشه وجود داشته بطوریکه وی با نیروی معنوی خود در روان سالک نفوذ نموده به تزکیه نفس وی پرداخته قلب وی را جلاء داده و دل او را از آلودگی پاک نموده است تا مرید یا سالک راه حق از آلودگی منزّه و از امور مادی و دنیوی پاک و در مسیر طریقت به معرفت ذات پروردگار نایل گردد.

در راه سلوک شخص سالک باید خود را به آب و آتش و دریا زند و از سر شوق و جذبّه احساس بی محابا با پای محبت و اخلاص به سوی کمال گام بردارد.

زبان عرفان برای ابراز مطالب عرفانی زبانی سمبلیک می باشد که در آن از اشارات و کنایات برای نشان دادن منظور و مقصود و ابراز مطالب استفاده می گردد. همین زبان اشارات است که نه تنها در نوشته های عرفانی بلکه در شعر و ادبیات فارسی نیز وارد و تأثیر گذاشته است.

"سیری در بحر عرفان" ضمن بررسی عبارات و مضامین عرفانی با استناد به آثار بهائی و کتب عرفانی اسلامی بگونه ای گذرا منظور و مقصود از سیر سالک و سفر انسان به موطن الهی بدون تقلید و یا نیاز به پیر و شیخ و یا انزوا و عزلت و صرفاً از روی تفحص و تجسس را به شیوه زیبایی که در هفت وادی و چهار وادی حضرت بهاءالله به آن اشاره شده نشان داده تفاوت عرفان اسلامی و آنچه عرفان در دیانت بهائی اطلاق می شود را با استفاده از آثار امری نشان داده است که می تواند در کنار سایر کتب عرفانی راه گشای جویندگان این دریای بی کران باشد.

نصرت الله دهقان

بدور اندازد یعنی نفس را بکشد. »

ابوسعید ابوالخیر گوید : « صوفی اینست که، آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید نجهی » (۳)

در فرهنگ فارسی معین در این زمینه چنین آمده: « در اصل تصوّف یکی از شعب و جلوه‌های عرفان است تصوّف یک نحله و طریقه سیر و سلوک عملی است که از منبع عرفان سرچشمه گرفته است. » اما عرفان یک مفهوم عام کلی‌تری است که شامل تصوّف و سایر نحله‌ها نیز می‌شود.

منشاء و سیر عقاید عرفانی

« در هر یک از مذاهب و ادیان نشانه‌هایی از زهد و پرهیزکاری و بی‌اعتنائی به امور مادی و انصراف و بی‌توجهی بدنیا آمده است و شاید بتوان گفت که یکی از خصوصیات عمومی ادیان و مذاهب همین توجه به امور معنوی و تحقیر دنیا و مظاهر مادی است. نهایت آنکه در برخی ادیان مانند دین حضرت موسی نشانه‌های این مطلب اندک ولی در بعضی آئین‌ها مانند مسیحیت و آئین بودائی قوی‌تر است.

قرائن و شواهد بسیار معلوم می‌کند که در میان یهود از پیش آشنائی با عرفان وجود داشته است و این میراث قدیم اساس فکر فرقه‌هایی شد که بعدها عرفان یهود را پختگی و کمال بخشید و از آن جمله فلسطینیان یا فرقه ریانسیم است که تعالیم آنها در تلمود جلوه‌گر است و نیز فرقه یهود اسکندریه که عرفان یهود را با روش حکیمانه یونان در آمیختند و از همه بالاتر حکمت اسکندرانی فلوطین که مظهر کامل از عرفان و ترکیبی از حکمت افلاطون و علم کلام یهود و دیگر عوامل است.

حکمت گنوس نیز نوعی عرفان بشمار می‌رود و آن نیز در حقیقت عرفان شرقی پیش از روزگار عیسی است که در اوایل تاریخ میلادی با آئین مسیحی در آمیخت و رنگ مسیحیت بخود گرفت. عرفان مسیحی نیز دنباله عرفان یهود است و گفته‌اند ریشه و اساس این تعالیم عرفانی را در زندگی حضرت مسیح و حواریون او، در روح القدس، در انجیل و در اعمال رسولان می‌توان یافت. گذشته از این غسل تعمید و عشاء ربانی و قیام مردگان نیز از عناصر عرفانی خالی نیست. مذهب مانوی نیز که خود آمیزه‌ای از آئین زرتشتی بودائی و فلسفه یونانی و اساطیر قدیم است کم و بیش شباهتی در اصول با صوفی‌گری دارد. آیات گوناگون در قرآن می‌توان یافت که زهد و پارسائی و بی‌اعتنائی به امور دنیوی را مایه خشنودی خدا از بنده و سبب وصول بنده به مراتب برتر و قرب الله شمرده است.

عرفان در هر یک از ادیان و مذاهب رنگ و شکل همان دین را بخود گرفته است مثلاً عرفان هندی که اصولاً از آن به «یوگا» تعبیر می‌کنند مانند ادیان هندی بر این پایه قرار گرفته که انسان چگونه وجود جزئی و محدود خود را در وجود کل، فانی سازد؟

در عرفان اسلامی هم دین اسلام و ادیان اقوام مغلوب تأثیر گذاشته و از این رو باید گفت که اگر چه عرفان اسلامی و ایرانی شباهت‌هایی با ادیان و افکار فلسفی و دینی اقوام دیگر دارد و یا اصولی از آنها برگرفته ولی ساخته و پرداخته اذهانی است که از نخست مسلمان بوده‌اند ولی از تنگ نظری و سخت‌گیری و تعصب‌گریزان بودند و بنابر این اصولی که از دیگران فرا گرفته و پسندیده بودند را در لباس آیه‌ها، حدیث‌ها و اخبار دینی پیچیده و از پیامبر و امامان و تابعان و یاران آنها نیز چاشنی زدند تا رنگ اسلامی گرفت و در محیط اسلامی مورد قبول افتاد.

معرفی برخی از عرفای معروف اسلامی

عطار نیشابوری: وی از بزرگان عرفان در قرن ششم هجری قمری است. از آثار مهم وی تذکرة الاولیاء و دیوان غزلیات و اسرارنامه و مهم‌تر از همه منطق الطیر است این کتاب از قوی‌ترین آثار منظوم عطار است. عطار در این کتاب از کیفیت تصوّف و راه سهمناک و بی‌نهایتی را که سالک باید بپیماید با شیواترین تعبیراتی سخن رانده است و چون راه دانی کامل که هزاران بار قدم در طریقت نهاده و فراز و نشیب‌های آنرا بخوبی سنجیده است یکایک مقامات و احوالی که مردان خدا در طی طریق بدان برمی‌خورند را بیان کرده و به کیفیت گذشتن از آن همه سد و بندها و دام و دانه‌ها که در رهگذر آدم خاکی نهاده اشاره نموده است.

محمّد الدین ابن العربی: (متوفی ۶۳۸ هجری قمری) از عرفای معروف قرن هفتم هجری قمری است. از معروف‌ترین آثار وی «فتوحات مکیه» و «فصوص الحکم» می‌باشد. فتوحات مکیه کتاب مفصل و جامعی است محتوی جمیع مباحث صوفیه در ۵۶۰ فصل، معروف است که چون ابن عربی از عارف بزرگ معاصر خود ابن الفارض خواست که قصیده تائیه خودش را شرح کند ابن الفارض گفت بهترین شرح تائیه من فتوحات مکیه تو است. کتاب فصوص الحکم با شرح و تلخیص شاگردان محیی‌الدین ابن العربی کتاب درسی عرفان شده است.

مولانا جلال‌الدین محمّد بلخی: (متوفی ۶۷۲ هجری قمری) «از جمله بزرگترین عارفان در عالم بشریت نام آشنای مولانا جلال‌الدین رومی است.

در دوره اسلامی کتابهای عرفانی و حکمت و فلسفه از پهلوی و هندی و سریانی به عربی ترجمه شد و افکار فلسفی سقراط و افلاطون و ارسطو به نوعی که در اسکندریه مصر نشو و نما یافته و تغییر حالت داده و جنبه عرفانی پیدا کرده بود در میان مسلمانان رایج شد. در اثر شیوع همین افکار و دگرگونی روزگار و غلبه ظالمان و فتنه جاهلان گروهی از مردم بنا را بر ریاضت نفس گذاشتند و افرادی مانند حسن بصری (۱۱۰ هجری قمری) و رابعه عدویه (۱۸۵ هجری قمری) و ابوهاشم صوفی (۱۷۹ هجری قمری) و ابراهیم ادهم (۱۶۱ هجری قمری) و دیگران پیدا شدند که توبه، زهد، فقر، صبر، توکل، رضا و جهاد نفس را بر همه امور دیگر مقدم شمردند. بتدریج صوفیگری که پایه‌های آنرا اشخاص مذکور بنا نهاده بودند و در واقع باید «تصوّف زاهدانه‌اش» نامید تحول یافت و با ظهور بایزید بسطامی (۲۸۳ هجری قمری) و حسین منصور حلاج (۳۰۹ هجری قمری) و در قرون بعد با ظهور ابوسعید ابوالخیر و دیگران صورتی دیگر یافت و به «تصوّف عاشقانه» بدل شد. این گروه کار سیر و سلوک را از راه طلب عشق معرفت استغناء توحید و حیرت و فقر آغاز کردند.

گروه اوّل که تازه از صدر اسلام بدر آمده بودند به احکام شریعت پای‌بند بودند و برخی اوقات بیشتر از دیگران به نماز و روزه و حج مشغول می‌شدند اما بتدریج که تصوّف عاشقانه پای‌گرفت و حلاج «انا الحق» گفت جمعی دیگر از عارفان از ظواهر شریعت اندک عدولی کردند و برای بهشت و دوزخ و قضا و قدر تفسیرهایی عارفانه کردند و مایه ضدیت مسلمانان قشری گردیدند.» (۴)

مقصد و مرام عرفاء

مقصد و مرام عرفاء وصول به حق است از طریق سلوک و پی بردن بحقایق اشیاء از راه شهود و فرق اینان با حکمای الهی اینست که حکیم یا فیلسوف از طریق برهان پی بوجود حق و کمالات او می برد و در معرفت به علم الیقین می رسد ولی عارف در این مرحله توقف نمی کند بلکه بوسیله تصفیه باطن و تزکیه نفس به مرتبه عین الیقین می رسد. البته مقصد و مرام عرفاء که مذکور گردید از منظر خود ایشان است و همانطوریکه ملاحظه خواهد شد معتقدات اهل بهاء درباره عرفاء و شناخت حق بکلی متفاوت می باشد.

مصطلحات معروف عرفاء

طالب – جوینده ای را گویند که شعور به مطلوب خود حاصل کرده باشد و قصد وصول داشته از راه عبودیت .

طلب – جستن حق تعالی را گویند.

مطلوب – حق تعالی را گویند.

عشق – دوستی حق را گویند با وجود طلب و جدّ تمام.

هاشق – جوینده حق تعالی را گویند.

محبّت – دوستی محض را گویند با حق تعالی بی سبب و علاقه ای با خلق.

جمال – ظاهر کردن کمالات معشوق است به جهت زیادتی رغبت و طلب

از مهم ترین آثار عرفانی این عارف بزرگ کتاب مثنوی است که یک کتاب درسی و حاوی مطالبی است که مولوی در اواخر عمر خود به اصرار و تقاضای حسام الدین چلبی برای خیل مریدان بجای گذاشته است. مثنوی دریای عمیقی است که انواع گوهرهای اندیشه را می توان در آن پیدا کرد همه چیز در آن هست: قرآن، تفسیر، حدیث، حکمت، تصوّف، فلسفه، جهان بینی و امثال و حکایت ها ... بطوریکه انسان تصوّر می کند در محیط زندگی ملل اسلامی آن عصر مخصوصاً منطقه وسیعی که امروزه آنرا خاورمیانه می گویند بسر می برد.

کتاب مهم دیگر وی دیوان شمس تبریزی است، دیوان شمس شعر نیست غوغای یک دریای متلاطم طوفانی است. دیوان شمس تبریزی دفتر عشق است، عشق به زیبایی، عشق بوجود مجرد، جهش بطرف کمال مطلق و مثل اعلی و پرواز به سوی نامحدود و لایتناهی ...» (۵)

با این توصیف، به حقیقت مولانا سبب حیات جدید روحانی در قرن هفتم هجری قمری گردید و عمر روحانی شریعت اسلامی را فزونی بخشید.

خواجه شمس الدین محمد معروف به حافظ شیرازی : (متولد ۷۱۷ هجری قمری) اثر جاودانی این عارف بزرگ دیوان غزلیات وی است. دیوان حافظ شاید بیش از هر شاعر ایرانی معنی کلمات را به موج آورده و بیش از هر سراینده ای به سخن اوج داده است او گاهی به یک لفظ آن همه تدرّج داده که هر کس در هر مرحله چیزی از آن درک می نماید. (۶)

لقاء _ ظهور معشوق را گویند چنانکه عاشق را یقین حاصل شود که اوست.

حجاب _ موانعی را گویند که عاشق را از معشوق باز دارد.

شراب خام _ عشق ممزوج را گویند.

شراب پخته _ عشق صرف مجرد از ماده را گویند.

میخانه _ عالم لاهوت را گویند.

می _ وجود مطلق را گویند که ساری و جاری باشد به جمیع مخلوقات.

دریا _ عالم انسان کامل است.

وصال _ مقام وحدت را گویند مع الله.

حضور _ مقام وحدت را گویند که سالک را حاصل شود.

ساربان _ راهنمای را گویند.

اسم اعظم _ نام خداوند است که جامع جمیع اسماء است

مکاشفه _ عبارت است از حضور دل در شواهد مشاهدات

ملکوت _ عالم غیب که عالم مختص به ارواح و نفوس است.

مرشد _ کسی که قبل از گمراهی به صراط مستقیم دلالت می کند. (۷)

چگونگی سیر و سلوک اهل عرفان

« اولین درجه حرکات عارفان عبارت از اراده است و آن چیزی است که طاری می گردد بر کسی که می خواهد با قلب و باطن خویش به عوالم قدسی راه یابد و این اراده پس از حصول اطمینان بوجود حق و کمالات

بی نهایت او دست می دهد و اطمینان از دو طریق است یکی از راه حجت و برهان و دیگری از راه سکون قلب در نتیجه ایمان و بالجمله عارفی که در این مرتبه واقف می باشد نامش مرید است. آنگاه احتیاج به ریاضت دارد و غرض اصلی از ریاضت نیل به کمال حقیقی است و موقوف به حصول استعداد و حصول استعداد مشروط است به زوال موانع و موانع یا خارجی است یا داخلی، لهذا ریاضت به سه غرض متوجه است: یک ازاله موانع خارجی و دیگر مطیع ساختن نفس امّاره به نفس مطمئنه و دیگری تلطیف باطن برای تنبّه یعنی بیداری و آگاهی و حصول. هر یک از این سه چیز بسته به امری یا اموری است بدین معنی که زوال موانع خارجی منوط به زهد حقیقی است و زوال موانع داخلی به چند عامل بستگی دارد اول عبادتی که به پشتیبانی فکر صورت پذیرد. ثانی، الحان و آهنگهای خوش که روح انسان به آن اقبال نماید و به آن سبب از استعمال قوای حیوانی ذاهل گردد. و ثالث کلامی که مشتمل بر پند و موعظه و ترغیب بر کارهای نیک باشد از دهان گوینده پاک دامن و تلطیف باطن که غرض ثالث از ریاضت می باشد مربوط به فکر لطیف و عشق است که منزّه از تسلط شهوت باشد. وقتی شخص مقداری از مرحله ارادت و ریاضت را پیمود وجودش برای اوایل درجات اتصال بحق مستعد می گردد و گاه بگاه نور خفیف لذت بخشی از انوار الهی بر او می تابد و آن شبیه است به پرتوی از روشنی که بر او می افتد و سپس خاموش می گردد این تابشها را عرفاء اوقات گویند. سپس هر قدر که در ریاضت قدم بیشتر گذاشت آن خلصات بیشتر می شود حتی این حالت در غیرموقع ریاضت هم به او دست می دهد و در آن حال به هر چیزی که نظر اندازد از آن متذکر به امر الهی می گردد و چنان است که گویا حق را در همه اشیاء می بیند. سپس لعمان انوار ازدیاد می یابد بدرجه ای که همنشین او به نگرانش پی

نظر دیانت بهائی درباره عرفاء و متصوفه

در معارف و معتقدات صوفیه حق و باطل بیکدیگر آمیخته است در طریقه سلوکشان هم درست و نادرست درهم ریخته بدین ترتیب آنچه در دست دارند اگر با میزان الهی و معیار امر مبارک تطبیق داشته باشد همان حق است.

جمال قدم در لوحی خطاب به یکی از دراویش می فرمایند:

« چه بسیار از دراویش که در صحراهای شوق به یاد مولی سیاح شدند و در بحور اشتیاق سباح گشتند و در ایام عمر خود بذکر محبوب در مدائن و اسواق مشغول بودند و لکن به لقاء مولی در ایام او فائز نگشتند بعضی ایام روح را ادراک نمودند و بعضی به غفلت و نفس خود بعد از ادراک ایام الله از عرفان و لقای محبوب محجوب ماندند و تو ای گل مولی به رضوان قدس الهی فائز شدی و رانحه گل‌های حکمت صمدانی را استشمام نمودی هجرت به وصل تبدیل شد و فراق به لقاء پیوست و بعدت به قرب و عزت به سرور راجع و جمیع آن هیاکل به تو منتهی شد و به تو جمیع بین یدی الله محشور و راجع شدند اینست فضل واسع پروردگار تو که همه آسمانها و زمین و فوق آن از اعراش و اکراس و حاملین آنرا احاطه فرمود و جمیع آنچه از طایفه موسومه به این اسم که از اول لاوّل بوده اند و الی آخر لا آخر بوجود بیایند جمیع را به اسم تو در این ورقه مطهره مبارکه جزاء عنایت فرمودیم و این لیل مبارکه را لیلۃ القدس نامیدیم و مقرر شده که جمیع دراویش این لیل مبارک و صباح آنرا به کمال سرور و بهجت عیش نمایند و به ذکر محبوب خود مشغول شوند و بر جمیع احبای الهی لازم که در این عید شریف اعانت نمایند.» (۹)

می برد اما چون ریاضت ادامه یابد دیگر هنگام سnoch آن حالت مضطرب نمی شود زیرا که نفس او آمادگی برای آن دارد سپس ریاضت او را به مقامی می رساند که پرتو اندک به شهاب پر نور می پیوندد و معارفه عارف با آن انوار قرار پیدا می کند و مانند مصاحبه ای می گردد که استمرار داشته باشد و عارف از سرور آن انوار کامیاب می شود و چون این معارفه بسیار شد کم کم بدرجه ای می رسد که تفاوت حضور و غیبت از بین می رود و سپس در این رتبه تقدّم حاصل می نماید و به آن درجه ای که معارفه بر مشیّت یعنی خواستن متوقف نمی گردد بلکه ملاحظه در هر چه کند خدا را بیند. پس ریاضت او به نیل انجامد قلبش آئینه مجلّاتی می شود که در مقابل شطر حق قرار گرفته است. در این مرحله سلوک به انتها رسیده است.» (۸)

وحدت وجود در صوفیه

صوفیان یا صوفیه معتقد است که عالم هستی ظاهری دارد و باطنی، باطن جهان خداوند یکتا است و ظاهرش مظاهر اوست که بصورت اشیاء گوناگون جلوه گر شده است و در مقام تشبیه از جمله گویند حق بمانند دریاست و موجودات عالم مانند امواج دریا هستند که امواج هر چند صورتهای گوناگون دارند و این صور امری عَرَضی می باشد و چون حق در تمام موجودات سریان دارد مانعی در دعوی الوهیت نمی بینند بطور خلاصه آنها معتقد به مسئله وحدت وجود هستند.

از معارف عرفاء آنچه با موازین الهی انطباق دارد

اول – اعتقاد بوجود الوهیت است و این امری است واضح زیرا دیانت تار و پودش عبارت از عقیده به مبداء و معاد است و عرفاء هم همه وقت بذکر الهی مشغول بودند.

دوم – اعتراف به اینکه ذات الهی لایدرک و لایوصف است عرفاء نیز ذات الهی را مقدّس از چون و چند می‌شمردند.

سوم – لزوم اطاعت از شرایع الهی چنانکه اهل بهاء می‌گویند سعادت در سایه دیانت بدست می‌آید و عالم همیشه محتاج نفثات روح القدس است عرفاء نیز حقیقت را به منزله مغز بادام دانند که باید در شریعت که به مثابه پوست بادام است پرورش یابد چه اگر پوست فاسد شود حقیقت هم بدست نمی‌آید.

چهارم – اهمیت و لزوم خودشناسی، جمال مبارک می‌فرمایند: « اصل الخسران لمن مضت ایامه و ما عرف نفسه » و در طرازات می‌فرمایند: « طراز اول و تجلی که از افق سماء ام‌الکتاب اشراق نموده در معرفت انسان است بنفس خود و به آنچه سبب علو و دتو و ذلت و عزت و ثروت و فقر است ... » (۱۰)

پنجم – اعتقاد به آخرت که در عرف امرالله به بقای ارواح تعبیر شده است. عرفاء نیز گویند:

حجاب چهره جان میشود غبار تنم خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم (حافظ)

ششم – لزوم تخلّق به اخلاق انسانی حضرت بهاءالله می‌فرمایند: « براستی می‌گویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی و

جنودی که لایق این سردار است اخلاق و اعمال طیّبه طاهره مرضیه بوده و هست » (۱۱) عرفاء نیز به این اصل معتقد می‌باشند.

از معتقدات صوفیه آنچه با موازین امری تضاد دارد

اول – درباره اعتقاد به عقیده وحدت وجود است که خدا را گاهی به دریا و خلق را به امواج و زمانی او را به اعداد و گاهی او را بعداد و کائنات را بحروف و کلمات تشبیه می‌نمایند و قیام اشیاء را هم قیام ظهوری بحق می‌شمارند به این معنی که گویند حق بذاته در صور کائنات منحل شده مثل حبه که بذاته منحل به صورت ریشه و ساقه و شاخ و برگ و میوه می‌شود و نیز اینکه می‌گویند در عالم هستی وحدتی است و کثرتی، وحدت عبارت از وجود حق است و کثرت عبارت از صورت حوادث که حق بذاته در آنها ظهور کرده لهذا معتقد به آنند که حق است و خلق. این نزد اهل بهاء مقبول نیست زیرا که اهل بهاء به تجلی صدوری قائلند نه ظهوری به این معنی که گویند موجودات از حق صادر گشته‌اند نه ظاهر، فرق صدور و ظهور اینست که در تجلی صدوری ذات حق در علو تقدیس خود باقی است و کائنات از او صادر می‌شوند چنانکه آفتاب در مرتبه خود باقی و اشعه از او صادر می‌گردد و به زمین می‌رسد و در کائنات جلوه گر میشود برخلاف تجلی ظهوری که عبارت از تنزل حق است بذاته در کائنات چنانچه نظر صوفیه است.

دوم – درباره اعمال و آن عبارت از ریاضت‌های شاقه‌ای است که بعضی از آن جماعت به عمل می‌آورند و رسومی است غیر مرسوم در شریعت که در میان آنها بجا آورده می‌شود از قبیل مراقبه‌های طولانی که عمر را

لائح است و هر نفسی که بذکر این بیانات مشغول شود البته از عرفان جمال رحمن محروم ماند. ... « (۱۳) و نیز می‌فرمایند :

« ای سلمان آنچه عرفاء ذکر نموده‌اند جمیع در رتبه خلق بوده و خواهد بود چه که نفوس عالیه و افنده مجرده هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبه ممکن و ماخلق فی انفسهم بانفسهم تجاوز نتوانند نمود کَلَّ العرفان من کَلَّ عارف و کَلَّ الاذکار من کَلَّ ذاکر و کَلَّ الاوصاف من کَلَّ واصف ینتهی الی ما خلق فی نفسه من تجلّی ربه و هر نفسی فی الجمله تفکر نماید خود تصدیق می‌نماید باینکه از برای خلق تجاوز از حدّ خود ممکن نه و کل امثله و عرفان از اوّل لاوّل بخلق او که مشیت امکانیه بنفسه لنفسه من شیئی خلق شده راجع « (۱۴) و در لوحی دیگر می‌فرمایند قوله الاعلی:

« موحد الیوم نفسی است که حق را مقدس از کل اشباح و امثال ملاحظه نماید نه آنکه امثال و اشباح را حق داند مثلاً ملاحظه کن از صانع صنعتی ظاهر می‌شود و از نقاش نقشی، حال اگر گفته شود این صنعت و نقش نفس صانع و نقاش است هذا کذب و رب العرش و الثری بلکه مدّله بر ظهور کمالیه صانع و نقاش. ای شیخ فانی معنای فنای از نفس و بقای باللّه آن است که هر نفسی خود را در جنب اراده حق فانی و لاشیئی محض مشاهده نماید مثلاً اگر حق بفرماید افعّل کذا بتمام همّت و شوق و جذب قیام برآن نماید نه آنکه در خود توهمی و آنرا حق داند. « (۱۵)

و همچنین در لوحی دیگر می‌فرمایند قوله الاعلی :

« معنی موحد این نیست که دو یا ده را یک بیند این اصل شرک و نفس الحاد بوده و هست بلکه موحد آنست که حق را من جمیع الجهات واحد داند و مقدّس از جمیع اسماء و امثال و دون او را قائم به او و

به هدر می‌دهد و گوشه نشینی و خلوت‌گزینی که شخص را عاطل و باطل می‌سازد ولی نزد اهل بهاء ریاضت عبارت از عبادت‌هایی است که در کتاب الهی به آن امر شده و هم چنین مراعات اخلاقیات است که در الواح مقدّسه به آن توصیه گردیده است. حضرت بهاء‌الله در کتاب مستطاب اقدس می‌فرمایند:

« کم من عبد اعتزل فی جزائر الهند و منع عن نفسه ما احلّه الله له و حمل الریاضات و المشقات و لم یذکر عندالله منزل الایات ... « (۱۶)

نصوص مبارکه پیرامون فلسفه متصوفه

حضرت بهاء‌الله در لوح خطاب به شیخ سلمان می‌فرمایند قوله الاعلی : « ای سلمان عرفاء را در امثال این مقامات بیانات بسیار است بعضی حق را بحر و خلق را امواج فرض کرده‌اند و اختلاف امواج را می‌گویند از صور است و صور حادث است و بعد از خلع صور جمیع به بحر راجع یعنی حقیقت بخرند و در صور هم بعضی بیانات دیگر نموده‌اند که ذکر آن در این مقام جایز نه و همچنین حق را مداد و سایر اشیاء را بمنزله حروفات ذکر نموده‌اند و گفته‌اند همان حقیقت مداد است که به صور مختلفه حروفات ظاهر شده و این صور در حقیقت مداد واحد بوده و اوّل را مقام وحدت و ثانی را مقام کثرت گفته‌اند و همچنین حق را واحد و اشیاء را بمنزله اعداد و حق را آب و اشیاء را بمنزله ثلج ... و لکن ای سلمان قلم رحمن می‌فرماید الیوم مثبت و محقق این بیانات و مبطل آن در یک درجه واقف چه شمس حقیقت بنفسها مشرق و از افق سماء لایزال

موجود به امر او مشاهده نماید و هر نفس از این کوثر اطهر که از شطر منظر اکبر جاری است محروم ماند او عندالله موجود نه تا چه رسد به آنکه از اهل توحید مذکور شود.» (۱۶)

حضرت عبدالبهاء در مفاوضات می فرمایند قوله العزیز :

« بدانکه این مسئله وحدة الوجود قدیم است تخصیص به تیاسفه و صوفیه ندارد بلکه بعضی از حکماء یونان نیز معتقد بوحدة الوجود بودند نظیر ارسطاطالیس که می گوید بسیط حقیقی جمیع اشیاء است و هیچیک از اشیاء نیست ... معتقدین وحدة الوجود را اعتقاد چنین که وجود حقیقی بمنزله دریاست و جمیع کائنات مانند امواج، این امواج که عبارت از کائنات است صور نامتناهی آن وجود حقیقی است پس حقیقت مقدسه بحر قدّم است و صور نامتناهی کائنات امواج حادثه و همچنین تشبیه به واحد حقیقی و اعداد نامتناهی می نمایند که واحد حقیقی در مراتب اعداد نامتناهی جلوه کرده زیرا اعداد تکرار واحد حقیقی است ... و از جمله براهین آنان اینست که جمیع کائنات معلومات حضرت کبریا است و علم بی معلوم تحقق نیابد ... پس حقایق کائنات که معلومات باری تعالی است وجود علمی داشتند زیرا صور علمیه الهیه بودند و قدیم اند زیرا علم الهی قدیم است مادام علم قدیم معلومات نیز قدیم است و تشخصات و تعینات کائنات که معلومات قدیمه ذات احدیه اند عین علم الهی هستند زیرا حقیقت ذات احدیت و علم و معلومات را وحدت صرف محقق و مقرر و الا ذات احدیت معرض کثرات گردد و تعدد قدما لازم آید ... و تسلسل حاصل گردد و قدما منتهی به نامتناهی گردد و چون تشخصات و تعینات کائنات در علم حق عین ذات احدیت بوده اند و بهیچوجه امتیازی در میان نبود پس وحدت حقیقی بود و جمیع معلومات بنحو بساطت و وحدت در حقیقت ذات احدیت مندمج و مندرج بودند یعنی بنحو بساطت و وحدت

معلومات باری تعالی بودند و عین ذات حق بودند و چون حق تجلی ظهور نمود آن تشخصات و تعینات کائنات که وجود علمی داشتند یعنی صور هلمیه الهیه بودند در خارج، وجود عینی یافتند و آن وجود حقیقی بصور نامتناهیة منحل گردید ... مقصود وجود حقیقی است که از هر تعبیری مقدس و منزّه است و آن مایتحقق به الاشیاء است و آن واحد است یعنی واحد حقیقی که جمیع اشیاء باو وجود یافته ... این است حقیقت مساله لپاسفیها و صوفیها باری در اینکه مایتحقق به الاشیاء واحد است متفق علیه است یعنی فلاسفه و انبیاء ولكن فرق در اینجا است که انبیاء می فرمایند که علم حق محتاج به وجود کائنات نیست علم خلق محتاج بوجود معلومات است...

... اما مساله وجود حقیقی که مایتحقق به الاشیاء است یعنی حقیقت ذات احدیت که جمیع کائنات به او وجود یافته متفق علیه است اما تفاوت در اینجاست که صوفیه می گویند حقایق اشیاء ظهور واحد حقیقی است و انبیاء می فرمایند صادر از واحد حقیقی است و تفاوت میان ظهور و صدور بسیار است تجلی ظهوری عبارت از آنست که شیئی واحد در صور نامتناهی ظاهر شود مثلاً حبه که شیئی واحد است و دارنده کمالات نباتی است چون ظهور نماید بصور نامتناهی اغصان، اوراق و شکوفه و اثمار منحل گردد این را تجلی ظهوری گویند و اما تجلی صدوری این است که آن واحد حقیقی در علو تقدیس خویش باقی و برقرار ولكن وجود کائنات از او صدور یافته نه ظهور، مکلش مانند آفتاب است که شعاع از او صادر و بر جمیع کائنات فائض ولی شمس در علو تقدیس باقی و تنزلی از برای او واقع نه ...» (۱۷)

و نیز می فرمایند قوله العزیز :

« آن حقیقت ربوبیت را تنزل در مقامات و مراتب عین نقص و منافی

گفتاری پیرامون منطق الطیر عطار نیشابوری

از میان مثنوی‌های عرفانی شیخ عطار از همه دل‌انگیزتر و شیواتر که باید آن را تاج مثنوی‌های عطار دانست - منطق الطیر است که منظومه‌ای است رمزی مشتمل بر ۴۴۵۸ بیت. موضوع آن گفتگوی مرغان از یک پرنده داستانی بنام سیمرغ است. مراد از این طیور در این راه، سالکان راه حق و مراد از سیمرغ وجود حق تعالی است. نام دیگر منطق الطیر مقامات طیور است. منطق الطیر نامی است که عطار از قرآن مجید برای کتاب مقامات طیور خود اخذ کرده است و آن به معنی زبان مرغان که در آیه ۱۶ سوره نمل آمده « و ورث سلیمان داود و قال یا ایها الناس علّمنا منطق الطیر و اوتینا من کلّ شیئ ان هذا لهو الفضل المبین» یعنی سلیمان از داود ارث برد گفت ای مردم ما را زبان مرغان آموختند و ما را از هر چیز بدادند و این فضل و بخشایش آشکاری است. شیخ عطار در تسمیه منطق الطیر بی‌گمان منظورش زبان و استعداد و ظهور مرتبه و مقام هر یک از مرغان و رونده‌گان طریق حقیقت است.

مقصد حقیقی شیخ عطار در این مثنوی بیان کیفیت وجود یا پرستن طلب در دل طالب و رسیدن او بدرجه ارادت است که این معنی را در ضمن مجتمع ساختن مرغان و انتخاب دهد به راهنمایی به اشارت و کنایت باز نموده است. سپس به ذکر حالات مختلف مریدان و وسوس و خطراتی که بوقت سلوک برای آنان پیش می‌آید پرداخته و علاج هر یک را باز گفته و موانع طریق را نشان داده است.

عطار پس از ستایش خدا و نعت پیغمبر و مناقب خلفای راشدین وارد اصل داستان می‌شود و در ضمن چهل و پنج مقاله داستان خود را برشته

کمال و ممتنع و محال همواره در علو تقدیس و تنزیه بوده و هست و آنچه ذکر می‌شود از ظهور و اشراق الهی مقصد تجلی الهی است نه تنزل در مراتب وجود. حق کمال محض است و خلق نقصان صرف حق را تنزل در مراتب وجود اعظم نقائص است...» (۱۸)

و نیز می‌فرمایند قوله اللطیف :

« صوفیها حق و خلق قائلند و گویند حق به صور نامتناهی خلق منحل گردیده و ظهور یافته مانند دریا که به صور نامتناهی امواج جلوه نموده این امواج حادثه ناقصه همان بحر قدیم است که جامع جمیع کمالات الهیه بود اما انبیاء بر آنند عالم حق است و عالم ملکوت و عالم خلق سه چیز از حق صادر. اول که فیض ملکوتی است صدور یافته و تجلی در حقایق کائنات نموده نظیر شعاع که از آفتاب صدور یابد و در کائنات جلوه نماید و آن فیض که شعاع است در حقایق کل شیئی بصور نامتناهی جلوه کند و بحسب استعداد و قابلیت ماهیات اشیاء تعین و تشخص یابد.» (۱۹)

«پیش از ورود به مباحث هفت وادی لازم بنظر رسید که مختصری پیرامون هفت وادی عطار و موضوع و مقصد آن مطالبی را تقدیم قارئین گرام ننمایم زیرا همانطوریکه ملاحظه خواهد شد در هفت وادی عطار در نهایت و غایت به وحدت وجود میرسیم که این خود با دیدگاههای امر مبارک کاملاً مغایر است. همانطوریکه در نصوص مبارکه صفحات قبل ملاحظه فرمودید عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء جمیع به خلق او راجع است و همانطوریکه در مباحث هفت وادی جمال مبارک ملاحظه خواهید فرمود نهایت سیر و سلوک از منظر بهائی ورود به مدینه الله است.»

نظم در می آورد.

شیخ عطار در این داستان چگونگی سفر پر رنج عارف سالک را در شاهراه وصول بحق شرح می دهد و می گوید پرندگان انجمن کردند تا پادشاهی برای خود برگزینند اما هدهد فرزانه گفت که ایشان را خود سلطانی باشد و آن سیمرغ است و نیز آگهی داد که طالبان و جویندگان پادشاه باید در راه طلب مقصود جدّ و جهد نمایند یعنی از هفت دره پر خطر بگذرند تا به مطلوب برسند پرندگان با وجود همه مشکلات راه سفر اختیار کردند و برای وصول بسر منزل سیمرغ که در قاف حقیقت مسکن داشت هدهد را که سالها درک محضر سلیمان جان کرده بود را به راهنمایی خود برگزیدند اما چون هدهد باز به شرح دشواریها و سختیهای راه پرداخت بیشتر پرندگان هر یک به عذر و بهانه ای ترک سفر کردند.

وادیهای که می بایستی از آن بگذرند در این چند بیت خلاصه شده است.

هست وادی طلب آغاز کار
وادی عشق است از آن پس بی کنار
بر سیم وادی است آن از معرفت
هست چهارم وادی استغنا صفت
هست پنجم وادی توحید پاک
پس ششم وادی حیرت صعبناک
هفتمین وادی فقر است و فنا
بعد از آن راه و روش نبود ترا

مرحله اول از اسباب دنیوی دست بشوید مرحله دوم وادی عشق است که در آن سالک چنان به آتش عشق ایزدی افروخته می گردد که گویی وجود خود را یکباره فراموش می کند و وی را دیگر پروائی نیست مرحله سوم وادی معرفت است که وادی شناخت قدر خویشتن است مرحله چهارم استغنا است و آن مکانی است که سالک خود را از قید همه علائق دنیوی آزاد میکند مرحله پنجم وادی توحید است و در آن سرمنزل، مسافر در می یابد که

خداوند یکتا بر همه اسرار واقف است و بر سر وحدت پی می برد و گویی از در معشوق برمی خیزد مرحله ششم وادی حیرت است که در آن سالک یکباره از خود بیخود و بی خبر میشود مرحله هفتم فقر و فنا است و وصفش به زبان نیاید و سرانجام سالک در آن بیارامد و فراقت گزیند.

دسته های بسیاری از مرغان که طالب سیمرغ حقیقت بودند جان و تن سوخته و کوفته از طی طریق بازماندند یا اینکه به هلاکت رسیدند فقط سی مرغ به سلامت جان بردند و به سلامت به کعبه مقصود رسیدند و به قصر پادشاه درآمدند و رخصت حضور بارگاه وی یافتند پس از آنکه پاک و منزّه شدند خورشید سمردی بر ایشان بتافت و در برابر آینه حق نما قرار گرفتند و بیش از عکس سیمرغ در آن نیافتند و آنگاه دریافتند که به حقیقت سیمرغ با ایشان یکی است و در میان ایشان جدائی نیست.

این همه وادی که واپس کرده ای

وین همه مردی که هرکس کرده اید
محو ما گردید در صد عزّ و ناز
تا بما در خویشتن یابید باز (۲۰۱)
مطالب مذکوره مختصری بود از جریان سیر و سلوک و قصه مرغان و سیمرغ در هفت وادی شیخ عطار در این قسمت نیز برای آشنائی با سبک منظوم وی مختصری از اشعار این عارف نامی را در این اوراق می آوریم.

بیان وادی طلب

چون فرو آیی به وادی طلب
پیش آید هر زمانی صد تعب
صد بلا در هر نفس اینجا بود
طوطی گردون مگس اینجا بود
جد و جهد اینجات باید سالها
زانکه اینجا قلب گردد حالها
مال اینجا بایدت انداختن
ملک اینجا بایدت در باختن
در میان خونت باید آمدن
وز همه بیرون ات باید آمدن
چون نماند هیچ معلومت بدست
دل بباید پاک کرد از هرچه هست

بیان وادی عشق

بعد از این وادی عشق آید پدید
غرق آتش شد کسی کانجا رسید
کس درین وادی بجز آتش مباد
وانکه آتش نیست عیشش خوش مباد
عاشق آن باشد که چون آتش بود
گرم رو سوزنده و سرکش بود
عاقبت اندیش نبود یک زمان
غرق در آتش چون آن برق جهان
نیک و بد در راه او یکسان بود
خود چو عشق آید نه این نه آن بود
دیگران را وعده فردا بود
لیک او را نقد هم اینجا بود
عشق اینجا آتش است و عقل دود
عشق کامد در گریزد عقل زود

عقل در سودای عشق استاد نیست
عشق کار عقل مادر زاد نیست
مرد کار افتاده باید عشق را
مردم آزاده باید عشق را
تو نه کار افتاده نه عاشقی
مردۀ تو عشق را کی لایقی
زنده دل باید درین ره صد هزار
تا کند در هر نفس صد جان نثار

بعد از این بنمایدت پیش نظر
 معرفت را وادی بی پا و سر
 هیچکس نبود که او این جایگاه
 مختلف گردد ز بسیاری راه
 هیچ ره دروی نه چون آن دیگرست
 سالک تن سالک جان دیگرست
 باز جان و تن ز نقصان و کمال
 هست دایم در ترقی و زوال
 لاجرم بس ره که پیش آید پدید
 هر یکی بر حد خویش آید پدید
 سیر هر کس تا کمال وی بود
 قرب^۱ هر کس حسب حال وی بود
 گر بپرد پشه چندان که هست
 کی کمال صرصرش آید بدست
 لاجرم چون مختلف افتاد سیر
 هم روش هرگز نیفتد هیچ طیر
 معرفت ز اینجا تفاوت یافتست
 این یکی محراب و آن بت یافتست
 چون بتابد آفتاب معرفت
 از سپهر این ره عالی صفت
 هر یکی بینا شود بر قدر خویش
 باز یابد در حقیقت صدر خویش
 سر ذراتش همه روشن شود
 گلخن دنیا بر او گلخن شود
 هر چه بیند روی او بیند مدام
 ذره ذره کوی او بیند مدام

۱) قرب یعنی نزدیکی در اصطلاح صوفیان حال قرب از جمله بنده است که در قلب خود نزدیکی خدا را مشاهده کند. (اللمع)

بعد از آن وادی استغناء بود
 نه درو دعوی و نه معنی بود
 می جهد از بی نیازی صرصری
 میزند بر هم به یک دم کشوری
 هفت دریا (۱) یک شمر اینجا بود
 هفت اختر (۲) یک شرر اینجا بود
 هشت جنت (۳) نیز اینجا مرده ایست
 هفت دوزخ (۴) همچو یخ افسرده ایست
 تا کلاغی را شود پر حوصله
 کس نماند زنده در صد قافله

-
- ۱) قدما برای زمین هفت دریا تصور میکردند بنام ۱- دریای خضر ۲- دریای عمان
 ۳- دریای قلزم یا بحر احمر ۴- دریای بربر ۵- دریای اقیانوس ۶- دریای
 قسطنطنیه یا بحر الروم ۷- دریای اسود
 ۲) هفت ستاره که عبارت باشد از ۱- قصر ۲- عطارد ۳- زهره ۴- خورشید
 ۵- مریخ ۶- مشتری ۷- زحل (غیاث اللغات)
 ۳) کنایه است از بهشت که دارای هشت قسمت است ۱- خلد ۲- دارالسلام ۳-
 دارالقرار ۴- جنت عدن ۵- جنت المأوی ۶- جنت النعیم ۷- علیین ۸- فردوس
 ۴) جهنم را هفت طبقه است بنام ۱- سقر ۲- سعیر ۳- لظى ۴- خطمه
 ۵- جحیم ۶- جهنم ۷- هاربه (غیاث اللغات)

صدهزاران سبزپوش^(۱) از غم بسوخت
تا که آدم را چراغی^(۲) بر فروخت
صدهزاران جسم خالی شد ز روح
تا درین حضرت دروگر گشت نوح^(۳)
صدهزاران پشه در لشکر فتاد
تا براهیم^(۴) از میان با سر فتاد
صدهزاران طفل سر ببریده گشت
تا کلیم الله^(۵) صاحب دیده^(۶) گشت
صدهزاران خلق در زنار^(۷) شد
تا که عیسی محرم اسرار شد
صدهزاران جان و دل تاراج یافت
تا محمد یک شبی معراج^(۸) یافت

گر در این دریا هزاران جان فتاد
شبمنی در بحر بی پایان فتاد
گر بریخت افلاک انجم لخت لخت
در جهان کم گیر برگی از درخت
گر دو عالم شد همه یکبار نیست
در زمین ریگی همان انگار نیست
گر شد اینجا جزو کل کلی تباه
کم شد از روی زمین یک پر گاه

(۱) منظور فرشته است

(۲) چراغ برافروختن یعنی بدولت رسیدن. این بیت اشاره است به قصه آفرینش آدم و امر کردن خدای تعالی ملائکه را تا به او سجده برند و امتناع ابلیس از امر خدا و سجده کردن ملائکه آدم را. ص ۵۰ شاهکارهای ادبیات فارسی.

(۳) این بیت اشاره است به قصه نوح که قومش دعوتش را نپذیرفتند و خدای تعالی به او امر کرد تا کشتی سازد مگر از طوفان و عذابی که خواهد آمد رهانی یابد و نوح کشتی ساخت و خودش با آنان که مؤمن بودند در کشتی نشستند و از اصناف حیوانات نیز در کشتی بود تا طوفان عالم را فراگرفت و فقط او و کسانش نجات یافتند. (کتاب قصص الانبیاء)

(۴) سر یعنی مقدم و سردار. این بیت اشاره ایست به قصه ابراهیم و نمرود پادشاه بابل که لشکر کشید تا با خدا جنگ کند و حق تعالی پشه بی حد فرستاد تا لشکریان او را هزیمت کردند و پشه ای را فرمود تا از راه بینی به مغز نمرود راه یافت و او را به حدی بی تاب کرد که جمعی را موکل کرده بود که با گرزها بر سرش می زدند و باین حالت چهل سال ماند و به ابراهیم و خدای او ایمان نیاورد تا بمرد (کتاب حیرة القلوب ص ۱۲۳ جلد ۱)

(۵) لقب موسی است چون با خدا تکلم کرد.

(۶) یعنی دارنده چشم، بینا، بصیر، اهل بینش این بیت اشاره ایست به قصه موسی که فرعون هنگام تولدش امر کرد تا هر بچه ای که آن شب از بنی اسرائیل بوجود می آید بکشند زیرا که کاهنان باو خبر داده بودند که موسی در این شب متولد میشود و سلطنت او را برهم خواهد ریخت. (قصص الانبیاء)

(۷) در زنار شدن - زنار کمربندی بوده که ذمیان نصرانی در مشرق زمین به امر مسلمانان مجبور بودند داشته باشند تا بدینوسیله از مسلمانان ممتاز گردند و در زنار شدن کنایه است از کافر شدن (شاهکار ادبیات فارسی ص ۵۱)

(۸) معراج اشاره است به معراج رسول اکرم یعنی شبی که اسرار جهان و جهانیان را بر او نمایاندند و محمد بقاب قوسین رسید.

در بیان وادی توحید

بعد از این وادی توحید آیدت
منزل تفرید (۱) و تجرید (۲) آیدت
روبها چون زین بیابان در کنند
جمله سر از یک گریبان بر کنند
گر بسی بینی عدد گر اندکی
آن یکی باشد در این ره در یکی
چون بسی باشد یک اندر یک مدام
آن یک اندر یک یکی باشد تمام

در بیان وادی حیرت

بعد از این وادی حیرت آیدت
کار دائم درد و حسرت آیدت
هر نفس اینجا چو تیغی باشدت
هر دمی اینجا دریغی باشدت
آه باشد درد باشد سوز هم
روز و شب باشد نه شب نه روز هم
از بن هر موی این کس نه بتیغ
میچکد خون می نگارد ای دریغ
مرد حیران چون رسد این جایگاه
در تحیر مانده و گم کرده راه

در بیان وادی فقر و فناء

بعد از این وادی فقر است و فنا
کی بود اینجا سخن گفتن روا
عین این وادی فراموشی بود
گنگی و کوری و بیهوشی بود
صدهزاران سایه جاوید تو
گم شده بینی زیک خورشید تو
بحر کلی چون بجنبش کرد رای
نقشها بر بحر کی ماند بجای
هر دو عالم نقش آن دریاست پس
هر که گوید نیست این سوداست پس
عود و هیزم چون آتش در شوند
هر دو بر یکجای خاکستر شوند
این بصورت هر دو یکسان باشدت
در صفت فرق فراوان باشدت

(۱) تفرید یعنی یگانه کردن و در اصطلاح صوفیان تحقق بنده است به حق بطوریکه
حق عین قوای بنده باشد. (تعریفات)
(۲) تجرید یعنی برهنه کردن و در اصطلاح خالی شدن قلب و سر سالک است از
موسی الله. (تعریفات)

فصل دوم

لشهد الكل في نفسه بنفسه في مقام تجلّي ربّه بانه لا اله الا هو...» (۲۲)
بعد از سلام و صلوة به حضرت رسول اکرم و انتساب بعضی القاب به آن حضرت به سائل می فرمایند که چون تغنی و ورقای عرفان را بر افنان سدره فؤاد تو شنیده و روائح طیبه حبّ و فناى فى الله در نامه تو مشاهده نمودیم لذا اقدام به اظهار اشارات قدسیه شعشعانیه در مورد مراتب سلوک می نمائیم تا (لتجذبک الی مقام لاترى فی الوجود الاّ طلعة حضرت محبوبک)

و بعد شروع به شرح هفت وادی می فرمایند تا آنکه می فرمایند:

چون قلم در وصف این حالت رسید

هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

هفت وادی همان هفت وادی است که به همان اسم و رسم در منطق الطیر شیخ عطار آمده است پس ملاحظه می فرمائید که مطابق اصطلاحات قوم سخن گفته اند ولی همیشه در همه این موارد تصریح فرموده اند و حتی تحذیر کرده اند که مبدا انسان تصور کند که در انتهای این مراتب سیر و سلوک به لقاء ذات الهی نائل می شود مبدا توهم کند که وقتی به مقام فناء رسید خدا در او ظهور می کند یا او خدا می شود چنانکه بعضی از عرفاء اینطور تلقی می کنند. در کتاب ایقان در ضمن بیانی که با کلمه ای برادر من شروع می شود شرایط این سلوک را ذکر می فرمایند و سرانجام می فرمایند که نهایت این سیر و سفر اینست که انسان به شهر خدا درآید شهر خدا یا مدینه الله کتاب اوست که در هر هزار سنه او ازید ظاهر می شود یعنی مرحله ای که همه مراتب سلوک بانجام می رسد و انسان بجائی می رسد که فانی می شود و به شهر خدا در می آید این همان مقامی است که مظهر امر را در می یابد.
در هفت وادی صراحتاً فرموده اند که مبدا از ذکر این مقامات رانحه

هفت وادی

حضرت ولی امرالله می فرمایند:

« رساله هفت وادی را که معدن رموز و اسرار لطیفه و گنجینه ثانی و ذخائر احدیه محسوب ... در جواب اسئله شیخ محیی الدین قاضی خانقین نازل گشته ... در این مجموعه مبارک منازل و مراحل هفتگانه ای را که طالب سالک باید قبل از وصول بسر منزل مقصود و نیل بغایت القصوی وجود طی نماید تبیین و تشریح شده است . » (۲۱)

شروع این اثر مبارک بدین طریق است :

«بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اظهر الوجود من العدم و رقم على لوح الانسان من اسرار القدم و علمه من البيان ما لا يعلم و جعله كتاباً مبيناً لمن آمن و استسلم و اشهد خلق كلشيئ في هذا الزمان المظلم الصّيلم و انطقه في قطب البقاء على اللحن البديع في الهيكل المكرّم

حلول به مشامتان برسد یا تنزل عالم حق را در عالم خلق تصور فرمائید.

مقصود عدم محض نیست یعنی حال قدیم بالنسبه بحال حاضر عدم بود
چه که عدم محض وجود نیابد زیرا استعداد وجود ندارد « (۲۶)

اظهر الوجود من العدم*

حضرت بهاءالله در لوحی می فرمایند :

« ... همه هیاکل موجودات را محض جود و کرم از نیستی محض به
ملک هستی آوردم بی طلب عنایت فرمودم و بی سؤال اجابت فرمودم و
بی استعداد منتهای فضل و جود را میزول داشتم ... » (۲۳)

و نیز در لوحی دیگر می فرمایند :

« جواهر توحید و لطائف تحمید متصاعد بساط حضرت سلطان بی مثال و
ملیک ذوالجلالی است که حقایق ممکنات و دقائق و رقائق اعیان
موجودات را از حقیقت نیستی و عدم در عوالم هستی و قدم ظاهر فرمود
و از ذلت بُعد و فناء نجات داده بملکوت عزّت و بقاء مشرف نمود و این
نبود مگر بصرف عنایت سابقه و رحمت منبسطه خود چنانچه مشهود است
که عدم صرف را قابلیت و استعداد وجود نشاید و فانی بحت را لیاقت
کون و انوجاد نباید ... » (۲۴)

حضرت عبدالبهاء در تفسیر لوح کنت کنز می فرمایند :

« ... اگر حقایق موجودات معدوم صرف بودند چگونه موجود شدند و حال
آنکه عدم را لیاقت وجود نه چه که اتصاف شیئی به نقیض خود ممکن
نبوده و نیست در جواب گفته اند که این حقایق و قابلیتات معدوم صرف
نبوده بلکه در مرتبه امکان بوجود امکانی موجود بودند و لکن نه بوجود
اعیانی و فرق در میان وجود اعیانی و وجود امکانی بسیار ... » (۲۵)
و نیز می فرمایند: « اگر گفته شود که فلان شیئی از عدم وجود یافت

* وجود : در فرهنگ علوم عقلی، در ذیل وجود چنین آمده «وجود عبارت است از
هستی مقابل عدم در اینکه آیا وجود را میتوان تعریف کرد یا نه میان فلاسفه
اختلاف است. بعضی آنرا بدیهی تصور نموده اند و گفته اند تعریف آن ممکن نیست و
عده ای آنرا از امور اکتسابی و نظری دانسته اند به عقیده ابن عربی صور علمیه و
اعیان ثابتی که به ثبوت متصفند ولی بوجود موصوف نیستند را عدم گویند و بنا به
عقیده وی ایجاد به عدم تعلق نمی گیرد.»

* عدم : در فرهنگ علوم عقلی، در ذیل عدم چنین آمده «عدم یعنی نیستی و
مقابل وجود است فلاسفه عدم را به انواع مختلف تقسیم نموده اند از جمله عدم
زمانی، عدم صریح، عدم مجامع، عدم مطلق، عدم مقابل و عدم ملکه «

حضرت بهاءالله می فرمایند :

« ... وَأَنَّ النَّفْسَ عَلَى مَا هِيَ آيَةٌ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ سَرِّ مِنْ اسْرَارِ اللَّهِ وَ او
است آیت کبری و مخبری که خبر می دهد از عوالم الهی در او مسطور
است آنچه که عالم حال استعداد ذکر آنرا نداشته و ندارد » (۲۷)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

« جميع اسرار کائنات در انسان موجود است » (۲۸)

و نیز می فرمایند :

« ... و سالک چون باین مقام اعزّ اعلى فائز شد مهبط اسرار مکنونه
الهیة و مطلع انوار غیبیه صمدانیه گردد. در هر آئی به جنت بدیعی داخل
شود و در هر لحظه بنعمت جدیدی مرزوق گردد صدر منشرح را لوح
محفوظ الهی مشاهده کند که در او اسرار ماکان و مایکون مستور
است » (۲۹)

حضرت بهاءالله در فاتحه لوح شیخ نجفی می فرمایند : «... هو الَّذی
اظهر امره لهداية خلقه و انزل آیاته اظهاراً لحجته و برهانه و زین دیباج
کتاب الانسان بالبیان بقوله الرحمن عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ
البیان...» (۳۰)

در قرآن مجید سوره رحمن آیه ۱ می فرماید : « الرحمن عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ
الانسان عَلَّمَهُ الْبِیَانِ » و در سوره علق میفرماید : « عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ
یَعْلَم » (آیه ۵)

و حضرت عبدالبهاء می فرمایند : « ... ثم اعلم یا ایها المومن بالله بان
الذی خلق الوجود من العدم و عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَا یَعْلَمُ یَکُونُ مَخْتَاراً فِیْمَا
یَشَاءُ وَ مَقْتَدراً عَلَى مَا یرید وَ مِنْ خَلْقٍ جَدید ... » (۳۱)

جعله کتاباً مبیناً*

حضرت بهاءالله می فرمایند :

« انسان فهرست اعظم و طلسم اقوم است فهرستی که در او مثال کل ما
خلق فی الارض و السماء موجود ... » (۳۲)

* در اصطلاح فلاسفه کتاب مبین را از جهتی به نفس انسان تعبیر میکنند زیرا
نفس انسان کتاب جامعی است که جمیع مراتب کمالات مادون خود را داراست و
جهان کوچکی است مشابه و مظهر عالم کبیر. کتاب مبین را به تعبیر دیگر لوح
محفوظ گویند. قرآن و جهان وجود را نیز کتاب مبین می نامند. (اقتباس از کتاب
اسفار صفحه ۶۳ مجلد سوم)

* لوح : در فرهنگ علوم عقلی، در ذیل لوح چنین آمده «در لغت بمعنی صحیفه
ایست که قابل ترسیم صور و کتابت در آن باشد و صحیفه نفس را لوح گویند که
محل ارتسام صور اشیاء است و نفوس سماوی را نیز لوح گویند که محل ارتسام تمام
صورت کلیه موجودات عالم سفلی است»

حضرت بهاء الله می فرمایند :

« كل ما ذكر او يذكر يرجع الى الذكر الاول چه كه حق جلّ و عزّ غيب منيع لا يدرك است در اين مقام كان و يكون مقدساً عن الازكار و الاسماء و منزهاً عما يدركه اهل الانشاء السبيل مسدود و الطلب مردود لذا آنچه از اذكار بديعه و اوصاف منيعه كه از لسان ظاهر و از قلم جاری است بكلمه عليا و قلم اعلى و ذروه اولی^۱ و وطن حقیقی و مطلع ظهور رحمانی راجع می شود اوست مصدر توحيد و مظهر نور تفرید و تجريد ... » (۳۳)

و نیز در تفسیر سوره والشمس می فرمایند :

« ... قد ابداع الاكوان و اخترع الامكان بمشيته الاولى التي بها خلق ما كان و ما يكون ... » (۳۴)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

« جميع كائنات از حق صدور یافته است یعنی ما يتحقق به الاشياء حق است و ممکنات به او وجود یافته و اول صادر از حق آن حقیقت کلیه كه به اصطلاح فلاسفه سلف عقل اول و به اصطلاح اهل بهاء مشیت اولیه نامند و این صدور من حيث الفعل در عالم حق به امکنه و زمان محدود نه لا اول له و لا آخر له است ... » (۳۵)

و نیز می فرمایند :

« ... حقیقت نیستی چگونه هويت هستی را ادراک کند و فناء صرف چگونه بر جوهر بقاء واقف گردد زیرا كه لطائف حقایق جوهریات موجودات و بدایع جواهر مجردات ممکنات بكلمه امر او و آیتی از آیات او خلق شده و بیک تجلی از اشراقات شمس مشیت او موجود شده... » (۳۶)

و در بیانی دیگر می فرمایند :

« ... نور حقیقت چون در زجابه احدیت اشراق نمود عاشق و معشوق دست در آغوش گشتند و احدیت حکمش چنان نافذ و قاطع كه گوئی معشوق بود نه عاشق یا عاشق بود نه معشوق و اسماء و صفات و تشخصات و تعینات و نسب و اضافات شئون ذات بودند بنحو اشرف بكمال بساطت و وحدت و چون آن نور هویت در زجابه واحدیت جلوه فرمود اسماء و صفات پدیدار گشت و صور علمیه الهی اعیان ممکنات نمودار گردید. » (۳۷)

از منظر امر مبارک مرتبه واحدیت مخصوص مظاهر مقدسه الهیه است كه اول صادر از حق تعالی هستند و عالم امر مخصوص آنانست .

در فرهنگ علوم عقلی در این زمینه چنین مذکور است: «در اصطلاح فلاسفه مشیت اولیه همان عقل اول است مشائیان اول ما صدر از ذات حق را عقل اول می دانند و اشراقیان آنرا نور اول و نور اقرب نامند فارابی عالم وجود را به ترتیب تقسیم کرده به عالم ربوبی و عالم امر كه بعد از عالم ربوبی است و عالم خلق، عالم امر نقطه اتصال بین دو عالم ربوبی و عالم خلق است. » (۳۸)

در حوزه علمی اسکندریه با شخصی آشنا هستیم بنام فلوطین كه اول بار مسئله عقل اول را مطرح كرد وی معتقد بود كه اول چیزی كه از خدا صادر شد عقل است كه بعد از واحد كامل ترین اشياء است این صادر اول است. عقل یعنی صادر اول هم قوه انتاج دارد، صادر دوم یعنی نفس كه از عقل منبعت شده كمالش از عقل كمتر است و این سه اقایم ثلاثه می باشد . همانطوری كه عقل واسطه بین خدا و نفس است نفس هم واسطه بین عالم روحانی و عالم جسمانی است اجسام و ابدان پست ترین و ضعیف ترین پرتو آفتاب حقیقی یعنی خدا هستند.

این آیه قسمتی از آیه قرآنی در سوره اسراء آیه ۱۱۰ می باشد که تمام آیه شریفه چنین است : « قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن آیاما تدعوا فله الاسماء الحسنی^۱ و لاتجهر بصلاتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سیلا»

مضمون آیه فوق چنین است که بخوانید خدا را به اسم الله یا به نام رحمن هر کدام که بخوانید بر اوست اسماء نیک و بلند مکن نمازت را و آهسته مکن آنرا و بجوی میانه آن طریقی .

صوفیه معتقدند که وجود حق را اسماء و صفاتی است که لوازم ذات اوست و مراد آنها از اسماء حق معنی آن صفات است نه الفاظ و اسماء الحسنی از نامهای خداست.

ولکن از منظر اهل بهاء جمیع صفات و اسماء راجع است به شمس مقدسه و مظاهر امر او چنانکه جمال قدم در لوحی می فرمایند:

« ... هیکل ظهور قائم مقام حق بوده و هست اوست مطلع اسماء حسنی و مشرق صفات علیا اگر از برای او شبهی و مثلی باشد کیف یثبت تقدیس ذاته تعالی عن الشبه و تنزیه کینونته عن المثل فکر فیما انزلناه بالحق و کن من العارفين » (۳۹)

و نیز در بیانی دیگر می فرمایند :

« ... النور الساطع من افق سماء العطاء و الصلاة المشرقة من مطلع ارادة الله مالک ملکوت الاسماء علی الواسطة الکبری و القلم الاعلی الذی جعله الله مطلع اسمائه الحسنی و مشرق صفاته العلیاء و به اشرق نور التوحید من افق العالم » (۴۰)

حضرت عبدالبهاء در ضمن لوحی می فرمایند :

« ... اما در الواح الهیه ذکر مقام فنای از خود و بقای بالله هست مقصود از فناء در الواح الهیه اینست که انسان بکلی خود را فنای حق می کند یعنی منقطع از هر چیز گردد و روح و قلب و جسم و راحت و سرور و نعمت و عزت جمیع شئون شخصی خویش را فدای حق نماید و از لذائد و هواجس عالم ناسوت در گذرد و تجرد از شئون خویش نماید بنابر محبت الله برافروزد و لسان بذکر و ثنای حق بگشاید و به اوصاف تقدیس و تنزیه متجلی گردد و به تربیت خویش و هدایت نفوس بپردازد یعنی جمیع شئون متعلق بخود را فدا و فناء نماید چون به این مقام رسد پرتو عنایت برافروزد و حجابات بیگانگی بسوزد و اراده و مقصدی از برای او نماند و در تحت اراده الهی متحرک گردد و بنفشات روح القدس زنده شود» (۴۱)

* فنا یعنی نیستی و نزد صوفیان معانی متعددی را دارد از جمله زوال شعور سالک در اثر استیلاي ظهور حق بر باطن او، سقوط و زوال اوصاف در مقابل بقا که وجود و پدید آمدن اوصاف محموده است، فناء فی الله که عبارت از تبدیل صفات بشری بصفات حق تعالی و خصائص الهیه است. (مجموعه دوم مصنفات صفحه ۲۵۳)

جلال و جمال

جلال در لغت به معنی بزرگی و بزرگواری و عزت و شکوه است و جمال به معنی زیبایی و خوبی اما در اصطلاح صفات جلال صفاتی است که متعلق و مفاد آن قهر و غضب است. صفات سلبیه خدا را نیز صفات جلال می‌نامند چنانکه صفات ثبوتی او را صفات کمال نامند و صفاتی که مفاد آنها لطف و رضا است جمال می‌نامند.

گفته شده است که جلال بطور مطلق عبارت از احتجاب حق است از بصائر و ابصار و باز گفته شده است که جلال عبارت از ظاهر کردن بزرگی معشوق از جهت استغنائی از عاشق است و نفی غرور عاشق و بیچارگی او.

ابن العربی گوید - «جلال اوصاف قهر حضرت الوهیت است و جمال اوصاف لطف و رحمت خداوند.» (۴۲)

بلبل الاحدیه فی الرياض الغوثیه

مقصود از بلبل احدیه در این خطبه حضرت امیرالمومنین علی (ع) می‌باشد که در کتاب ریاض غوثیه بیان مذکور را فرموده‌اند. کتاب ریاض غوثیه از تألیفات شیخ عبدالقادر محیی‌الدین گیلانی از مشایخ صوفیه است.

تعریف غوث: «چون قطب ملجاء و پناه واقع شود غوث نامیده می‌شود.» قطب: «یک نفر که در هر زمانی موضع نظر خداوند واقع شده و خداوند طلسم اعظمی از نزد خود به او عطاء می‌فرماید قطب در عالم وجود به

منزله روح است در بدن « (۴۳)

غوث و قطب از اصطلاحات خاص متصوفه می‌باشند.

اتَّقُوا اللَّهَ يَعْلَمَكُمُ اللَّهُ

« و اتَّقُوا اللَّهَ و يُعْلِمَكُمُ اللَّهُ و اللَّهَ بَكَلِشِيءٍ عَلِيمٍ » آیه فوق را جمال قدم از قرآن مجید سوره بقره در ضمن اوصاف طالبان سبیل هدایت و بندگان مقرب درگاه احدیت ذکر فرمودند یعنی اگر تقوی پیشه کنید خداوند حقایق را به شما می‌آموزد و دارای علم الهی می‌شوید . (۴۴)

جمال مبارک در لوحی می‌فرمایند :

«تقوی پیشه کن و به دبستان علم الهی وارد شو اتَّقُوا اللَّهَ و يعلمکم الله قلب را از اشارات قوم مقدس نما تا به تجلیات اسماء و صفات الهی منور شود.» (۴۵)

فی فضاء فاسلکی سبل ربک ... بسائین

کلی من کل الثمرات

دو جمله فوق مأخوذ از آیه قرآنیه سوره نحل آیه ۶۹ می‌باشد که تمام آیه چنین است.

« ثم کُلّی من کلّ الثمرات فاسلکی سبل ربک ذللاً یخرج من بطونها شرابٌ مختلفٌ الوانهُ فیه شفاءٌ للناس انّ فی ذلک لآیةً لقوم یتفکرون »

معنی آیه فوق اینست که پس بخور از همه میوه ها پس برو راههای

پروردگارت را در حالت انقیاد بیرون می‌آید از شکمهای آنها آشامیدنی که مختلف است رنگهایشان و در آن شفائست برای مردمان به درستی که در آن همانا علامتی است از برای قومی که تفکر کنند.

آیه فوق درباره بحث پیرامون عظمت خلق موجودات و اینکه زنبور عسل چگونه از میوه‌های مختلف می‌گیرد و بعد به چه سان عسل را تولید می‌نماید است .

البته مطلب فوق به طریق تشبیه در رساله مبارکه از قول حضرت امیر بیان شده است که این مطلب در کتاب ریاض غوثیه مندرج است.

نظیر فی الهواء کما تمشی علی التراب ...

حضرت بهاء‌الله در جواهرالاسرار می‌فرماید :

«... فیما لیت وجدت قلوباً صافیةً لألقى علیهم رشحاً من أبحر العلم الذی علّمنی ربّی لیطیرنّ فی الهواء کما یمشون علی الارض و یرکضنّ علی الماء کما یرکضون علی التراب و یاخذوا ارواحهم بایدیهم و یفدوها فی سبیل بارئهم...» (۴۶)

و نیز در لوحی دیگر می‌فرماید :

«... و بعضی دیگر از ملکوت اسماء حرفی اخذ نکرده و از جبروت صفات که به ملک راجع است اطلاعی نیافته از غیب بقاء طالع شوند و به غیب بقاء راجع گردند صدهزار بحر عظمت در قلب منیرشان موج و از لبهایشان اثر تشنگی ظاهر و هزار هزار انهار قدس در دلشان جاری ولکن در ظاهر اثری از آن مشهود نه، دفاتر حکمت بالغه ربّانی در الواح صدرشان مسطور ولکن در عالم بروز حرفی مذکور نه، در مصر یقین

ساکنند و در دیار تسلیم سائر، مست جمالند و محو جلال ذوالجلال، دل به دل راز گویند و سینه به سینه نکته سرایند، اسرار هوّیه از جبین قدسشان ظاهر و انوار احدیه از ورقه بدیعشان طالع، سر در قمیص صفا برده‌اند و آستین بر دو جهان افشانده‌اند. این نفوس بی‌پر پرواز و بی‌رجل مشی‌کنند و بی‌دست اخذ نمایند بلغت عما سخن گویند و به فنون غیب تکلم نمایند جمیع اهل ارض بحرّی از آن آگاه نیستند ...» (۴۷)

سالک تا از نفس هجرت ننماید ...

جمال مبارک در کلمات مکنونه می‌فرماید :

« ای پسر روح قفس بشکن و چون همای عشق به هوای قدس پرواز کن و از نفس بگذر و با نفس رحمانی در فضای قدس ربّانی بیارام »
و نیز می‌فرماید :

« ای بنده من از بند ملک خود را رهائی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن ... »
و نیز می‌فرماید :

« ... پس از غلاف نفس و هوی بیرون آی تا جوهر تو بر عالمیان هویدا و روشن آید. »
و نیز می‌فرماید :

« یا ابن البشر ان تحب نفسی فاعرض عن نفسک ... »
و همچنین می‌فرماید :

« یا ابن الروح ما قدر لک الراحة الا باعراضک عن نفسک و اقبالک بنفسی ... »

و در لوح نصیر می فرمایند :

«... بحجاب نفس خود را محتجب مسازید چه که هر نفسی را کامل خلق

نموده ام تا کمال صنعم مشهود آید ...» (۴۸)

و در لوحی دیگر می فرمایند :

«... ای بندگان به مبداء خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی

برآمده قصد سینای روح در این طور مقدّس از ستر و ظهور

نمائید ...» (۴۹)

برای توضیح پیرامون نفس به قسمت سوّم یعنی بخش چهارم وادی در ذیل

کلمه نفس مراجعه فرمائید.

وادی طلب *

جمال قدم در جواهر الاسرار می فرمایند :

« فی هذا السّفر ینبغی للسّالک بان ینقطع عن کلّ ما سوی اللّٰه و یغمض

عیناه عن کلّ من فی السموات و الارض و لم یکن فی قلبه بغض احدٍ

من العباد و لا حُبّ احدٍ علی قدر الذی یمنعه عن الوصول الی مکمن

الجمال و یُقَدّس نفسه عن سبحات الجلال ... و یطلب الحق بکمال جدّه و

سعیه ... و فی هذا السّفر یشهد السّالک التبدیلات و التّغییرات و

المختلفات و المتفاوتات و یشهد عجائب الربوبیه فی اسرار الخلیقه و یطلع

علی سبیل الهدایة و طرق الالهیه ... » (۵۰)

در ایقان شریف در شرایط سالکین و طالبین چنین می فرمایند:

« ... سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از

جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدّس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال

و قلب را از ظنونات متعلقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب

ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکّلین علی اللّٰه و متوسّلین

الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلّیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی

و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند ... » (۵۱)

و نیز در لوحی می فرمایند :

« ... امروز روز کلمه مبارکه قل اللّٰه ذرهم فی خوضهم یلعبون است

قاصدین باید حین قصد ذروه علیا در قدم اوّل از کوثر این آیه مبارکه

بیاشامند و همچنین در قدم ثانی امام کعبه الهی این آیه را به لسان

حقیقت تلاوت کنند انی ترکت ملّة قوم لایؤمنون باللّٰه و هم بالآخرة هم

کافرون اگر طالب به آنچه ذکر شد فائز شود او لایق تقرّب و حضور و

مرکب این وادی صبر است

جمال قدم در کلمات مکنونه می فرمایند :
«لکل شیئی علامة و علامة الحب الصبر فی قضائی و الاضطبار فی
بلائی»

قابل طیران در این هواء مقدّس است و الاّ باید به اوهام معرضین و
مقلّین تأسی نماید ... » (۵۲)

حضرت عبدالبهاء در مفاوضات درباره اوصاف طالب چنین می فرمایند :
« ... لهذا طالب باید متصف به چند صفات باشد اولاً باید که منصف
باشد و منقطع از ماسوی اللّٰه و قلبش بکلی به افق اعلی توجه کند و از
اسیری نفس و هوی نجات یابد زیرا اینها همه مانع است و از این گذشته
تحمل هر بلائی لازم است و باید در نهایت تقدیس و تنزیه باشد و از حب
و بغض جمیع ملل عالم بگذرد چه که یحتمل حبش به جهتی مانع از
تحقیق جهت دیگر شود و همچنین بغض به جهتی شاید مانع از کشف
حقیقت آن شود این مقام طلب است طالب باید به این اخلاق و اطوار
باشد و تا به این مقام نیاید ممکن نیست که به شمس حقیقت
پی برد.» (۵۳)

* «طلب در لغت بمعنی جستن و در اصطلاح سالکان طالب آنرا گویند که شب و
روز به یاد خدای تعالی باشد در هر حالی، اولین مرحله تصوّف طلب است و آن
حالتی است که سالک را وادار به جستجوی معرفت می نماید و تا در سیر و سلوک
است طالب است» شاهکار ادبیات فارسی جلد هشتم صفحه ۴۸

« چیزی که انسانرا برمی انگیزد به تنبّه و تذکّر و احساس به نقص خویش و همین
که انسان احساس به نقص کرد خود را محتاج به کمال می بیند این احساس احتیاج
با عدم استراحت خاطری که به آن منضم است حالتی در شخص بوجود می آورد که
بحال طلب تعبیر می شود و مبداء هر سیر و سلوکی همین طلب است. طالب در قدم
اول سرگردان است زیرا چیزی که محرّک او شده احتیاج برفع نقص است ولی نمی داند
چگونه و از چه راهی این نقص را برطرف سازد به این معنی که منظور و مطلوب او
روشن نیست و با اطمینان قلب هدف خود را تشخیص نمی دهد بعداز آنکه طالب
مرشد و راهبری یافت و به او دست ارادت داد مرید و چون براه افتاد سالک نامیده
می شود.» بحث آثار و احوال و افکار حافظ صفحه ۲۱۹

* صبر : « این اصطلاح اخلاقی و عرفانی است عبارت از تحمّل و بردباری است و
در اصطلاح ترک شکایت است از سختی بلا نزد غیر و صابر کسی است که خود را
با بلا چنین قرین کرده باشد که از آمدن بلا باک ندارد. » کتاب اخلاق ناصری
صفحه ۷۷

در حدیثی آمده که: «الصبر مفتاح الفرج» شرح مثنوی شریف جلد اول صفحه ۷۸
« برای سیر در مقامات سلوک صبر لازم است، بجا آوردن هر فریضه و ترک هر
معصیت بدون صبر انجام نیابد زیرا دل سالک در هر حال و مقامی که باشد بچیزی
مشغول است که یا موافق آمال اوست یا مخالف میل او در هر دو حال محتاج به
صبر است» بحث در آثار و افکار و احوال حافظ صفحه ۲۸۳

مجاهدین کعبه فینا به بشارت

نهدینهم سبلنا مسورند

در قرآن مجید سوره عنکبوت آیه ۶۹ نازل شده که می‌فرمایند :

« وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا ... » یعنی کسانی که در راه خدا مجاهده و تحقیق کنند ما راه مستقیم و صواب خود را به آنان نشان می‌دهیم و آنها را به صراط مستقیم هدایت می‌کنیم . جمال‌قدم در ایقان شریف در ضمن بیان مفصلی وظائف شخص مجاهد را به این طریق ذکر فرموده‌اند ... قوله تعالی :

« ... شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید ... بعد از تحقق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق لفظ مجاهد درباره او صادق می‌آید و چون به عمل والذین جاهدوا فینا مؤید شود البته به بشارت لَنَهْدِيَنَّهُمْ سَبُلَنَا مستبشر خواهد شد. » (۵۴)

دل را که منبع خزینه الهی ...

حضرت بهاء‌الله در ضمن لوحی می‌فرمایند :

« چشم ودیعه من است او را به غبار نفس و هوی تیره مکن و گوش مظهر جود من است او را به اعراض مشتبه نفسیه از اصغای کلمه

جامعه باز مدار، قلب خزینه من است لثالی مکنونه آنرا به نفس سارقه و هوس خائن مسپار، دست علامت عنایت من است آنرا از اخذ الواح مستوره محفوظه محروم منما ... » (۵۵)

در کلمات مکنونه می‌فرمایند :

« انتم خزائنی لانّ فیکم کنزت لآلی اسراری و جواهر علمی فاحفظوها لثلا یطلع علیها اغیار عبادی و اشرار خلقی »

و نیز می‌فرمایند :

« ... و اودعت فیک جواهر نوری فاستغن به عن کل شیئ »

و همچنین در لوحی می‌فرمایند :

« ... براستی می‌فرمایم قلب مخزن جواهر ممتنعه ثمینة من است محلّ خرف فانیه دنیای دنیّه مکنید و صدر محلّ انبات سنبلات حُمّ من است او را به غبار تیره بغضا میالائید. » (۵۶)

از تقلید که از اثر آباء و اجداد است

حضرت بهاء‌الله در ضمن لوحی می‌فرمایند :

« به اسم حجبات غلیظه را بردرید و اصنام تقلید را بقوت توحید بشکنید و به فضای رضوان قدس رحمن وارد شوید نفس را از آرایش ما سوی‌الله مطهرّ نمائید و در موطن امر کبری و مقرّ عصمت عظمی آسایش کنید به حجاب نفس خود را محتجب مسازید چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید ... » (۵۷)

و نیز در لوحی می‌فرمایند :

« ... بگو ای بندگان من به تحدید نفس و تقلید هوی خود را مقید و

ذکر مأخذ نقل کرده است.

همه را به نفس "لا" منفی سازد

تا به شهرستان جان که مدینه "الآست" واصل شود

حضرت بهاء الله در بیانی می فرمایند:

« و بعد معلوم بوده که سالکان صحرای طلب و رجاء و وصل و لقاء امر انتهای بسیار و مقامات بیشمار بعضی بعد از مجاهده نفسانی و تعب جسمانی از رتبه اسفل "لا" بحدیقه بلند "الآ" مقرّ یابند و از ظلّ نفی فرار نموده به محل وسیع اثبات مسکن گزینند و از مراتب فقر فنا بمحل غنای لقاء ساکن شوند و این منتهی مراتب سعی و اجتهاد است ... » (۶۱)

در کتاب مستطاب ایقان می فرمایند:

« ... سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدّس نمایند یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه ... تا آنکه قابل تجلیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند. » (۶۲)

مقلّد مسازید چه که مثل تقلید مثل سراب بقیعه در وادی مهلکه است که لم یزل تشنگان را سیراب ننموده و لایزال سقایه نخواهد نمود ...» (۵۸) و نیز می فرمایند :

« معلوم آنجناب بوده که لم یزل مقصود از آفرینش معرفت حق بوده و خواهد بود و این معرفت منوط به عرفان انفس عباد بوده که به بصر و قلب و فطرت خود حق را ادراک نمایند چه که تقلید کفایت ننماید چه در اقبال و چه در اعراض ...» (۵۹)

حضرت عبدالبهاء می فرمایند :

« باید انسان تحرّی حقیقت کند و از تقلید دست بکشد زیرا ملل عالم هر یک تقالیدی دارند و تقالید مختلف است تقالید سبب جنگ و جدال شده است و تا این تقالید باقی است وحدت عالم انسانی مستحیل است ... » (۶۰)

من طلب شیئاً و جدّ وجد

این بیان به اشکال مختلف در کتب متفاوت بیان گردیده است. مثلاً در کتاب مجمع الامثال میدانی صفحه ۶۴۰ اینطور آمده است. من طلب شیئاً وجد: یعنی کسیکه طلب کرد چیزی را یافت .

در شرح مثنوی مجلّد دوّم این چنین آمده است « من طلب و جدّ » یعنی کسی طلب کرد یافت .

و در مجموعه امثال همائی بیان فوق عیناً درج گردیده است و معنی آن چنین است. کسیکه طالب چیزی بود و جدیت نمود پس آنرا یافت .

بعضی آنرا به ابوالقاسم جنید بغدادی نسبت داده اند در امثال و حکم دهخدا ذیل « جوینده یابنده است » آنرا به عنوان حدیث نبوی و بدون

« یوسف پسر یعقوب ملقب به اسرائیل از انبیای بنی اسرائیل است حضرت یعقوب نبی دوازده پسر داشتند و از هر یک قبیله و شاخه مخصوصی منشعب شد که جمعاً به بنی اسرائیل معروف شدند و اسرائیل لقب یعقوب نبی است ... داستان یوسف و برادران او در عهد عتیق سفر پیدایش که به سفر برشیت معروف است مسطور و در قرآن مجید در سوره یوسف هم قسمتی از داستان یوسف را خداوند متان به لسان وحی ذکر فرموده اند.» (۶۳)

« در الواح مبارکه نازله از کلک اطهر جمال قدم جلّ جلاله مانند چهار وادی که در آخر آن ذکر یوسف البهاء را فرموده اند و نیز در الواح حضرت عبدالبهاء ذکر یوسف مصر بقاء و راحه قمیص مکرر ذکر شده است.» (۶۴)

«حضرت ولی امرالله در لوح قرن ایران از حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه به یوسف مصر بهاء تعبیر فرموده اند...

اطلاق یوسف بر جمال قدم از طرف حضرت ربّ اعلیّ جلّ ذکراه از آن جهت است که حضرتش مبشّر ظهور منیع آن بزرگوار بود و از جهت دیگر آنکه من یظهره الله محسود اخوان حسود شد مانند یوسف صدیق که محسود برادران بود و اطلاق یوسف مصر بهاء به حضرت عبدالبهاء از آن جهت است که آن حضرت مورد حسد و بغض و ظلم برادران حسود نامهربان قرار گرفت.» (۶۵)

جهت توضیح به رحیق مختوم مجلد ثانی در ذیل جمله «یوسف مصر بهاء» مراجعه گردد.

در این مقام مقصود از بشیر معنوی نور ایمان و عرفان است که بعداز مجاهده و تحرّی حقیقت بر قلب طالب حقیقت و سالک سبیل هدی می تابد و او را بمقام قرب کشاند و در مدینه الهی وارد سازد و به حیات ابدیه اش بشارت دهد.

کلمه بشیر در قرآن کریم در سوره یوسف آمده است و این نام را خداوند در قرآن به یکی از پسران یعقوب نبی اطلاق فرموده اند که از مصر پیراهن یوسف را حسب الامر او بسوی کنعان برای یعقوب برد. در قرآن آیاتی وارد و نازل شده که خلاصه مضمون آن اینست که یعقوب در فراق فرزند ارجمندش گرفتار بود و همواره می گریست تا چشمانش نابینا شد و بالاخره یوسف از مصر پیراهن خود را برای پدر توسط یکی از برادران خود به کنعان فرستاد یعقوب در بیت الحزن به گریه مشغول بود که ناگهان از راه دور بوی پیراهن یوسف را استشمام فرمود و گفت که من راحه قمیص می شنوم اطرافیان او را استهزاء کردند و پس از چندی بشیر وارد شد و پیراهن یوسف را روی سر یعقوب انداخت یعقوب مسرور شد و بینائی خود را باز یافت و از آن به بعد داستان بشیر مصر ضرب المثل شد.

حضرت ربّ اعلیّ جلّ ذکراه الاعلیّ در توقیعات مبارکه و الواح مقدسه خود را نسبت به من یظهره الله بشیر حامل قمیص او خوانده و از آن حضرت به یوسف مصر الهی تعبیر فرموده و آن بزرگوار را یوسف البهاء نامیده است و به طالبان ظهور حق که گرفتار فراق محبوب بودند بشارت می دهد از جمله در کتاب الاسماء که از آثار مهمه و مفصله حضرت ربّ اعلیّ جلّ ذکراه الاعلیّ است در ذیل تفسیر اسم الله البشیر می فرمایند:

« ... اذا اخذت قميص يوسف البهاء من يد مبشره العلى الاعلى و وضعته
على رأسك لترتد بصيراً و تجد نفسك خبيراً ... » (٦٦)

عشق

جمال اقدس ابهى در جواهر الاسرار مى فرمایند: « حينئذ تهبّ ارياح
المحبة و تهيج نسيمات الروحيه و ياخذ السالك فى هذا المقام جذبات
الشوق و نفحات الذوق بحيث لن يعرف اليمين عن الشمال و لا البرّ من
البحر و لا الصحارى عن الجبال و فى كل حين يحترق بنار الاشتياق ... مرّة
يضحك و مرّة يبكى ... و يُنفق روحه فى كل حين و يَفدى نفسه فى كلّ
آن و يُقابل صدره فى مقابله رماح الاعداء و يرفع راسه لسيف القضاء ...
و تجده بارداً فى النار و يابساً فى الماء و يسكن على كل ارض و يمشى
فى كل طريق ... » (٦٧)

* در فرهنگ علوم عقلی عشق چنین تعریف گردیده : « عشق به کسر عین شگفت دوست داشتن به
حسن محبوب یا درگذشتن از حد در دوستی یا کوری حس از دریافت عیوب محبوب یا مرضی است
وسواسی که مردم را بسوی خود میکشد جهت حظّ و تسلیط فکر بر نیک پنداشتن بعض صورتها ،
« عشق مهمترین رکن تصوّف است همانطوریکه عقل اصل و اساس فلسفه است. انتزاع عشق از تصوّف
ممکن نیست چون اگر عشق نباشد عارف وجود پیدا نخواهد کرد و صوفیان برای آن تعاریف بسیار
کرده اند.» از کتاب کشف المحبوب هجویری صفحه ۳۹۷

« عشق میل مفرط به هر چیزی است و به معنای فرط حبّ و دوستی و مشتق از عشقه است و آن
گیاهی است که هر گاه به دور درخت پیچد آب آنرا بخورد و رنگ آنرا زرد و برگش را بریزاند و
بعد از مدتی خود درخت نیز خشک شود و بالجمله عشق تعلق قلب و حب زیاد است .

مسئله عشق یکی از مسائلی است که در فلسفه افلاطون و افلاطونیان اخیر و فلسفه اشراقی ایرانی و
فلسفه باطنیه مورد بحث و توجه قرار گرفته است. بعضی عشق را رذیلت و بعضی فضیلت می دانند.
عده ای عشق را بدو قسم منقسم نموده اند عشق حقیقی و عشق مجازی. عشق حقیقی محبتّ الله و
صفات و افعال اوست و عشق مجازی عشق نفسانی یا حیوانی است «فرهنگ علوم عقلی صفحه ۳۸۵
« نکند عشق نفس زنده قبول نکند باز موش مرده شکار

امر و نهی در راه عشق منسوخ است کفر و دین از سرای عشق محبوب است. در عاشقی گبری و
کافری نیست. بدخوشی و ابله‌ی نیست کمال تحیّر صفت عاشقان است خضوع و خشوع صفت بیدلان
است. نهایت عشق بدایت معرفت است در معرفت عشق بر کمال است اگر عاشق و معشوق هم رنگ
شود مقام توحید است.» بحث در آثار و افکار و احوال حافظ صفحه ۴۲۳

جذب و شوق

«شوق، هیجان دل برای دیدار محبوب و آن ثمره محبت است و تا دوستی نباشد شوق پیدا نمی‌شود عارف مجذوب به محبت خدا البته نسبت بخدا شوق دارد زیرا شوق یک نوع طلب شدید و هیجان قلبی است برای وصول به محبوب.» (۶۸)

سید شریف جرجانی در کتاب تعریفات در تعریف شوق گوید «نزاع القلب الی لقاء المحبوب» در باب شوق از پیغمبر اسلام روایت می‌کنند که در دعا می‌فرموده است «استلک لذة النظر الی وجهک و الشوق الی لقائک» (۶۹)

«جذب عبارت از تقرب بنده به مقتضای عنایت خداوند که در طی منازل بسوی حق بدون رنج و سعی خودش همه چیز از طرف خداوند برای او تهیه شده است.» (۷۰)

ای دوست از نفس بیگانه شو تا به یگانه پی بری

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید :

« ای بندگان به مبداء خود رجوع نمائید و از غفلت نفس و هوی برآمده قصد سینای روح در این طور مقدس از ستر و ظهور نمائید ... » (۷۱)

و در کلمات مکنونه می‌فرماید:

« ای پسر روح قفس بشکن و چون همای عشق به هوای قدس پرواز کن و از نفس بگذر و با نفس رحمانی در فضای قدس ربانی بیارام »

و نیز می‌فرماید:

« ... نفسیکه به مشتتهیات نفسانیه متوجهند قابل مقر اطهر و لایق منظر اکبر نبوده و نیستند ... » (۷۲)

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

« رشادت و شجاعت، غلبه بر نفس پر وحشت است زیرا ممکن است که انسان بر شرق و غرب به آسانی غالب آید ولی غلبه بر هوی و هوس و نفس خودپرست بسیار مشکل است. » (۷۳)

حضرت ولی‌امرالله فرموده‌اند:

« نفس دارای دو مفهوم است و یا در دو مفهوم بکار می‌رود یکی نفس به عنوان هویت شخص انسان آنگونه که خداوند او را آفریده است و این حقیقت در عباراتی نظیر من عرف نفسه فقد عرف ربه استعمال گردیده است. نفس دیگر نفس امّاره است و آن میراث مظلّم و حیوانی است که همه ما آنرا داریم همان طبیعت دون بشری است که می‌تواند به دیو موحش خودپرستی خشونت، شهوت و غیره تبدیل گردد این نفس امّاره است که می‌بایست بر ضدّ آن پیکار کنیم» (۷۴)

متصوّفه نیز به این مسئله بصورت یک اصل کلی معتقدند یعنی می‌گویند که باید نفس را کشت چنانچه در حکایت زیر این نکته واضحاً مشهود است :

« روزی یکی از مشایخ صوفیه در میان سخن روی به کسی کرد و گفت که همه وحشت‌ها از نفس است اگر تو او را نکشی او ترا بکشد اگر تو او را قهر نکنی او ترا قهر کند و مغلوب خود » (۷۵)

«نهنگ جانوری است معروف که در دریا در میان ماهیان بحری به منزله شیر است در صحرا و بیشه و بنابراین گفته اند که شیر آبی است و حیوان عظیم الجثه ای می باشد.» (۷۶)

جمله نهنگ عشق تشبیه زیبایی است که برای عظمت مقام عشق و غالبیت آن بر عقل بیان فرموده اند.

کرانه داشتم از بهر فتنه چون کف آب نهنگ عشق توام در میانه باز آورد « خاقانی»

«سرشک گوهر عشق در ازل بوده است در آن عالم جان و عقل را راه نبوده است آنکه را راه عشق روی بنماید جوهر صفتش از این خاکدان بریاید.

عشق برتر ز عقل و از جان است لی مع الله وقت مردان است» (۷۷)

هل من مزید

یعنی آیا زیادتى هست. مأخوذ از آیه شریفه قرآنیه است که در سوره ق آیه ۲۹ می فرمایند:

« یوم نقول لجهنم هل امتلات و تقول هل من مزید »

«جمله ای است استفهامی که از آن معنی فزون طلبی به افراط و زیاده طلبی بسیار مستفاد می شود.

بر چنین گلزار دامن می کشید

جزو جزوش نعره زن هل من مزید» (۷۸)

سید لولاک

«مقصود حضرت محمد بن عبدالله پیغمبر بزرگوار اسلام است که به نصّ حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام حق تعالی به آن وجود مبارک خطاب کرد و فرمود:

« لولاک لما خلقت الافلاک » یعنی اگر تو نبودى آسمانها را خلق نمى کردم. علمای اسلام و شیعه مانند شهید ثانی علیه الرحمه همه این خطاب الهی را ذکر کرده اند و از این جهت حضرت رسول به سید لولاک ملقب شده اند.

حدیث مزبور که سید لولاک در آن مذکور است در کتاب شرح خطبه طتنجیه مرحوم سید کاظم رشتی نقل شده است.» (۷۹)

شاهین

«شاهین پرنده ای باشد شکاری و زننده از جنس سیاه چشم. در معنای دیگر زبانه تراز و چوب تراز را نیز گویند.» (۸۰)

معرفت*

جمال قدم درباره عرفان الهی در کتاب اقدس می فرمایند:

« ان اول ما كتب الله على العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الذی

كان مقام نفسه فى عالم الامر و الخلق ... »

و نیز در لوح توحید بدیع می فرمایند:

« ذات قدم و بحر حقیقت لم یزل متعالی از عرفان دون خود بوده لهذا عرفان کلّ عرفاء راجع به عرفان مظاهر امر او بوده ... » (۸۱)

و همچنین می‌فرمایند :

« اصل کل العلوم هو عرفان الله جلّ جلاله و هذا لن یُحَقَّق الا بعرفان مظهر نفسه » (۸۲)

در بیانی دیگر می‌فرمایند:

« شکی نبوده و نیست که مالک قدم اهل عالم را لاجل معرفت خود خلق فرموده ... و احدی به عرفان او فائز نشود الاّ به مطلع آیات و مظهر بینات او ... » (۸۳)

حضرت عبدالبهاء در تفسیر کنت کنز می‌فرمایند:

« ... پس ثابت و مبرهن گشت که جمیع صفات ثبوتیه عین ذات احدیت است بدون امتیاز و اختلاف و احدی بکنه ذات او پی نبرده و حقیقت آن جوهر الجواهر را درک ننموده لم یزل در علو تقدیس و سموّ تسبیح خود منزّه از ادراک موجودات و مقدّس از احاطه عقول ممکنات بوده چنانچه شمس شبستان توحید خلاصه المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه و صلّم در مقام معرفت آن ذات احدیت به نغمه ما عرفناک حق معرفتک در فضای مُلک و ملکوت تغنی نموده‌اند و برتّه رب زدنی فیک تحیراً بر اغصان وجود ترنّی فرموده‌اند ... » (۸۴)

نصوص مذکوره فوق در رابطه با عدم عرفان حق و اینکه معرفت او فقط از طریق شمس مقدّسه الهیه امکان پذیر است آمده ولی آنچه درباره وادی معرفت در رساله هفت وادی بیان گردیده مطلبی است متفاوت چنانچه می‌فرمایند: « ... و اگر عاشق به تائیدات خالق از منقار شاهین عشق بسلامت بگذرد در مملکت معرفت وارد شود و از شک به یقین آید و از ظلمت ضلالت هوی بنور تقوی راجع گردد و چشم بصیرتش باز شود و با

حبیب خود برآز مشغول گردد در حقیقت و نیاز بگشاید و ابواب مجاز در بندد و در این رتبه قضا را رضا دهد و جنگ را صلح بیند و در فنا معانی بقاء درک نماید و به چشم سر و سرّ در آفاق ایجاد و انفس عباد اسرار معاد بیند و حکمت صمدانی را بقلب روحانی در مظاهر نامتناهی الهی سیر فرماید در بحر قطره بیند و در قطره اسرار بحر ملاحظه کند... » (۸۵)

* « معرفت در لغت بمعنای شناختن است بزعم صوفیان معرفت بر دو نوع است یکی معرفت عقلی یعنی معرفت با استدلال و عقل دوم معرفت حق بحق معرفتی که جز با شهود صرف و تجلی محض ممکن نیست معرفت عقل آموختنی است ولی معرفت حق به حق بدیهی و شأن عارف کامل است» از کتاب شاهکارهای ادبیات فارسی جلد هشتم صفحه ۴۹

موضوع معرفت یا عرفان یکی از مهمترین مسائل صوفیه است بلکه هدف اصلی و غرض اساسی تصوّف است. صوفی در پی شناختن خدا است و میکوشد که برای شناخت او راهی بدست آورد و ماحصل گفتار او در این موضوع اینست که انسان بوسیله حواس خود نمی‌تواند به معرفت الهی برسد بعقل نیز ممکن نیست زیرا خداوند نامحدود است و به فهم و تصور در نمی‌آید. حاصل آنکه علم باید در راه تصفیه قلب بکار رود زیرا منبع معرفت قلب پاک است، معرفتی را که صوفی می‌طلبد از راه اشراق و کشف و وحی و الهام است زبان حال صوفیه اینست که به قلب خود ناظر باش زیرا ملکوت آسمان در خود توست و حدیث «من عرف نفسه عرف ربه» را شاهد همین اصل میدانند.

صوفی معتقد است که از راه کشف مستقیماً به معرفت خدا واصل خواهد شد این علم نتیجه عقل و منطق و درس و بحث مدرسه نیست بلکه بسته به اراده و فضل و توفیق خداوند است که این معرفت را به آنها نیکه خود مستعد اخذ معرفت و وصول به حقیقت کرده است عطاء می‌فرماید. معرفت نور رحمت الهی است که به قلب سالک مستعد و قابل می‌تابد. اما در معرفت الهی از منظر اهل بهاء همان است که در آیات الهیه واضح و مبرهن گردید.

حضرت بهاء الله می فرمایند:

« ... سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد و این شرایط از صفات عالین و سجدیه روحانیین است که در شرایط مجاهدین و مشی سالکین در مناہج علم الیقین ذکر یافت ... و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حب در قلب روشن شد و نسیم محبت از شطر احدیه وزید ظلمت ظلالت شک و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید ... » (۸۶)

و نیز می فرمایند :

« ... حال به چشم علم الیقین و جناحی عین الیقین بصراط حق الیقین قدم گذار قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون تا از اصحابی محسوب شوی که می فرماید ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه تا جمیع این اسرار را به بصر خود مشاهده فرمائی . » (۸۷)

* یقین در لغت یعنی علمی که شک با آن نباشد و نزد عرفا عبارت است از رؤیت عیان بقوت ایمان نه با حجت و برهان. ابونصر سراج در کتاب لمع می گوید: یقین بر سه وجه است علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین ... در حال یقین است که هر شک و ریبی از قلب عارف زائل میشود و استبشار جانشین آن میگردد و بزرگان صوفیه یقین را آخر احوال و باطن جمیع احوال دانسته اند. (نقل از کتاب بحث در آثار و افکار و احوال حافظ صفحه ۲۰۵)

در مراتب علم گفته اند که علم سه مرتبه است: اول علم الیقین و آن دانستن است به این طریق که از اثر پی به مؤثر بریم مثل اینکه از دیدن دود استدلال بوجود آتش کنیم.

دوم عین الیقین و آن علمی است که حاصل می شود بمشاهده شیئی مثل اینکه کسی مشاهده کند آتش را و البته این مرتبه از علم بالاتر از مرتبه اول است.

سوم حق الیقین و آن اینست که علم متحقق شود به حقیقت شیئی و آن شیئی را ذات خود بیند این مرحله بالاترین مراتب است زیرا دوگانگی از میان می رود.

این دو اصطلاح اشاره است به آیه قرآنیہ ذیل :

«سنرهم آیاتنا فی آفاق و فی انفسهم ... یعنی خداوند جهان برای حصول عرفان خود دو طریقه در مقابل افراد انسان قرار داده است که مردم می توانند از آن دو طریقه به حقانیت و عظمت و وجود حق منیع پی ببرند یک طریقه آیات آفاقیه است که آثار عظمت و قدرت حق منیع است و تعمق در خلقت جهان انسان را وادار می کند که بوجود آفریدگار عظیم پی برد و به عظمت او اعتراف کند.

طریق دوم تعمق و تفکر در نفوس انسانی است که اگر کسی در وجود خود و درباره روح و نفس خود دقت و تفکر کند و آثار تدبیر او را در جسم خود مشاهده نماید بی گمان بوجود روح جهان و آفریدگار جهانیان که مدبر عالم است پی می برد و به بزرگواری او اعتراف می کند.» (۸۸)

قضا

جمال اقدس ابھی در لوحی می فرمایند :

« لایکون شیئی فی السماء و الارض الا بمشیة و اراده و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب هر نفسی بدنیا می آید اسباب لاتحصی با او می آید اگر چه به بصر ظاهر دیده نمی شود ولكن فی الحقیقه این مقام محقق است آنچه از احتموات محسوب تغییر نپذیرد و دون آن به سبب اسباب و اعمال تغییر می نماید. اول میلی که در انسان احداث می شود قبل از ظهور اسباب این مقام مشیت اول تصور اسباب مقام اراده و قدر مقام

اسرار معاد*

حضرت بهاء‌الله در ایقان شریف می‌فرمایند:

«... لهذا هر نفسی که باین انوار مضئیه و ممتنعه و شمس مشرقه لائحہ در هر ظهور فائز شد او به لقاءالله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس‌الله است به مظهر کلیه خود و اینست معنای قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده‌اند به آن یوم...» (۹۱)

در لوحی خطاب به سید یوسف اصفهانی می‌فرمایند :

«... اما آنچه سؤال نمودی از مبداء و معاد و حشر و نشر و صراط و جنت و نار کلاً حق لاریب فیها و موقن و بصیر در کلّ حین جمیع این مراتب و مقامات را با چشم باطن و قلب مشاهده می‌نماید چه که هیچ آتی از امری محروم نه و از فضلی ممنوع نخواهد بود ... مقصود الهی از حشر و نشر و جنت و نار و امثال آن این اذکار که در الواح الهیه مذکور است مخصوص است به همین ظهور مثلاً ملاحظه فرما که در حین ظهور لسان‌الله بکلمه‌ای تکلم می‌فرماید و از این کلمه مخرجه عن فمه جنت و نار و حشر و نشر و صراط و کلّ ما انت سئلت و ما لا سئلت ظاهر و هویدا می‌گردد و هر نفسی که موقن شد از صراط گذشت و بجنت رضا فائز و همچنین محشور شد در زمره مقربین مصطفین و عندالله از اهل جنت و علیین و اثبات مذکور و هر نفسیکه از کلمه‌الله معرض شد در نار و از اهل نفی و سجین و در ظل مشرکین محشور ... باری جنت و نار در حیات ظاهره اقبال و اعراض بوده و خواهد بود و بعد از صعود روح به جنات لا عدل لها و هم چنین بنار لاشبه لها که ثمر

هندسه و اندازه است یعنی ظهور اسباب بمقدار امضاء تألیف ما قدر. مقام قدر را بسیار عظیم ذکر نموده‌اند چنانکه فرموده‌اند القدر سر من اسرارالله و سر من امرالله و حرز من حرزالله و مختوم بختام‌الله الی ان قال بحر زخار لا تلجه و لیل دامس لا تسلكه کثیر الحیتان سعتہ ما بین السماء و الارض و عرضه ما بین المشرق و المغرب و فی قعره شمس تضيئ و این مقامات را انسان در مقامات خود مشاهده می‌نماید یعنی مراتب سبعة که ذکر شد و بعد از ظهور قضاء امضاء مشهود و همان معنی اذن است از برای هر شیئی اجل بوده و هست یعنی مدت کون آن و بعد کتاب که مقام تمامیت شیئی است ظاهر و هویدا» (۸۹)

حضرت عبدالجباء می‌فرمایند :

«... و قضای الهی که عبارت از حکم ربّانی در حقیقت اشیاست بقدر و اندازه اشیاء ظاهر می‌شود.» (۹۰)

*در فرهنگ علوم عقلی در بحث قضاء چنین مذکور است: «قضاء در لغت بمعنی حکم است و در اصطلاح عبارت از حکم الهی در اعیان موجودات است بر آن ترتیب که در نفس الامر میباشد از احوال جاریه بر آنها از ازل تا به ابد و دیگر قضاء به معنای ادله و مفاجات و موت است. اشاعره گویند قضاء عبارت از اراده ازلیه حق تعالی است. فلاسفه گویند قضاء الهی علم اوست به آنچه شایسته موجود شدن است که عنایت ازلیه هم نامیده‌اند. قضاء را فلاسفه تقسیماتی نموده‌اند از جمله قضاء ازلی، قضاء الهی، قضاء تفصیلی، قضاء حتمی، قضاء علمی و قضاء عینی.

در لوح وفا درباره معاد می‌فرمایند :

« اما ما سئلنا فی المعاد فاعلم بان العود مثل البدء بان کما انت تشهد البدء (ظهور حضرت اعلی) کذلک فاشهد العود (ظهور جمال قدم) و کن من الشاهدين بل فاشهد البدء نفس العود و کذلک بالعکس لتکون علی بصیرة منیر ... و اما عود الذی هو مقصود اللّٰه فی الواحه القدسی المنیع و اخبر به عباده، موعود الممكنات فی یوم القیامة و هذا اصل العود کما شهدت فی ایام اللّٰه و کنت من الشاهدين ...» (۹۳)

دل هر ذره که بشکافی آفتابیش در میان بینی

حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرمایند :

« ای برادر من مثل خدا بمثل آفتاب است مثل خلق بمثل اشیاء در دل هر ذره‌ای از آفتاب تابش و درخششی دارد و همچنین در هر سری سرّی و در هر افقی نوری از آن محبوب بی‌همتا و ذات یکتاست و آن ذات غیبی در مغرب هویته مستوی و نرد محبت با عشق خود می‌بازد.

یار با ما از ازل بی ما و من عشق را می‌باختی با خویشتن
این عشق و محبت عین ذات است که باعث جمیع شور و
مایه‌هاست...» (۹۴)

عدل و فضل

جمال اقدس ابهی می‌فرمایند:

« مقام عدل* که عطاء کلّ ذی حق حقه است به دو کلمه معلق و منوط
است مجازات و مکافات » (۹۵)

حضرت عبدالبهاء در مذاکرات می‌فرمایند :

« بدانکه عدل اعطای کلّ ذی حق حقه است ... فضل آن است که کاری
نکرده و زحمتی نکشیده است ولی مورد عنایت شده است ...» (۹۶)

* « عدل صفتی است که اقتضای آن اجراء حکم است بدون میل و افراط و تفریط و دادن حق به ذی حق است. » از کتاب شرح مثنوی شریف جلد دوم صفحه ۲۲۲

* معاد به عقیده مسلمین اعم از سنی و شیعه عبارت از آن است که در روز قیامت که طول آن پنجاه هزار سال است خداوند همه مردگان را از ازل تا ابد زنده می‌فرماید و در صحرائی محشر مجتمع می‌سازد و به حساب مردم جمیعاً و دقیقاً رسیدگی می‌شود نیکوکاران در بهشت مأوی می‌گیرند و تباهاکاران و کفار در جهنم مقر می‌یابند. قاطبه اهل اسلام معاد را جسمانی می‌دانند یعنی خدا همان بدن شخص را به عینه زنده می‌سازد و محشور می‌کند جمعی از فلاسفه و محققین معاد را روحانی می‌دانند و به استناد امتناع اعاده معدوم حشر اجساد را محال می‌شمارند بهر حال معاد به معانی بازگشت بخداست که در روز قیامت همه در محضر عدل الهی محشور می‌شوند و این موضوع را از ضروریات دین می‌شمارند و منکر معاد جسمانی را کافر و خارج از دین می‌دانند. قاموس ایقان جلد چهارم صفحه ۱۸۸۶

آیه مبارکه فوق در سوره ملک آیه سوّم نازل گردیده است. مضمون اینکه نمی بینی در خلق رحمن هیچ تفاوتی پس برگردان چشم را آیا می بینی نقصی و کوتاهی در جواهرالاسرار در ضمن توضیح مدینه التوحید به همین آیه قرآنی اشاره می فرمایند: «... أما سمعتَ «لاتبديل لخلق الله» و أما قرئت «ولن تجد لِسُنَّتِهِ من تبديل» و أما شهدت «ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت» بلى! و ربي من كان من اهل هذه اللجة و ركب في هذه السفينة لم يشهد التبديل في خلق الله و لا يرى التفاوت في ارض الله و لما لم يكن التبديل و التغيير في خلق الله فكيف يجرى على مظاهر نفس الله...» (۹۷)

يَتَّبِعِينَ لهم انه الحق

این آیه در سوره فصلت قرآن مجید نازل گردیده است. همانطوری که در ذیل آفاق و انفس بیان گردید خداوند جهان برای حصول عرفان خود دو طریقه در مقابل افراد انسان قرار داده که مردم می توانند از آن دو طریق به حقانیت و عظمت و وجود حق تعالی پی ببرند یک طریق آیات آفاقیه است که آثار عظمت و قدرت حق است و تعمق در خلقت جهان انسان را وادار می کند که بوجود آفریدگار عظیم پی برد و به عظمت او اعتراف کند و طریق دوّم تعمق و تفکر در نفوس انسانی است که اگر کسی در وجود خود و درباره روح و نفس خود دقت کند و آثار تدبیر او را در جسم خود مشاهده نماید بی گمان بوجود روح جهان و آفریدگار جهانیان که مدبّر عالم است پی برد و به بزرگواری او اعتراف می کند. هر موجودی در این جهان به افصح بیان و به لسان وجدان و حقیقت اقرار و اعتراف بوجود صانع مقتدر قیوم می نماید و صاحب نظران در هر چیزی قدرت حق را مشاهده می کنند.

عارف معروف مولوی در مجلد سوّم مثنوی می فرماید :

جملة ذّرات عالم در نهان

با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیریم و هشیم

با شما نا محرمان ما خامشیم

چون شما سوی جمادی میروید

محرّم جان جمادی کی شوید

در بحث تجلی لاهیجی میگوید: «تجلی بر دو قسم است یکی عام و دیگر خاص تجلی عام را تجلی رحمانی می نامند که افاضه وجود بر تمامت موجودات فرموده است در این تجلی همه موجودات مساویند و ما ترى الخلق الرحمن من تفاوت...»
از کتاب مصطلحات عرفاء، صفحه ۱۰۱

از جمادی در جهان جان روید

غلغل اجزای عالم بشنوید

فاش تسبیح جمادات آیدت

وسوسه تأویلها بر بایدت

چون ندارد جان تو قسیدلها

بهر بینش کرده ای تأویلها

طریق دیگر فوز به عرفان رب مجید عرفان نفس است و انسان اگر نفس خود را مورد تأویل و دقت قرار دهد تا اندازه ای که برای او ممکن است می تواند به عرفان پروردگار پی ببرد یعنی به عرفان صفات جلال و جمال او نه به عرفان ذات منیع مقدس او و این نکته را از تعمق در آیات مندرجه کتاب نفس می توان دانست. (۹۸) حضرت عبدالبهاء در رساله تفسیر کنت کنز می فرمایند :

« ... و یا از تفصیل به تفصیل چنانچه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایاء حقائق ممکنات مشاهده نمایند و اشراقات انوار صبح الهی را در مجالی موجودات ملاحظه کنند و این مقامی است که می فرماید « ستریهیم آیاتنا فی الآفاق » که مقام علم الیقین است ... » (۹۹)

جبرئیل - عزرائیل - اسرافیل

حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند :

«و اما ما سالتَ من الجبرئیل اذا جبرئیل قام لدی الوجه و یقول یا ایها السائل فاعلم اذا تکلم لسان الاحدیة بکلمة العلیا یا جبرئیل ترانی موجودا علی احسن الصورة فی ظاهر الظاهر لاتعجب من ذلک ان ربک لهو

المقتدر القدیر.» (۱۰۰)

و نیز می فرمایند :

« ... روح الامین و جبرئیل و روح القدس و شدیدالقوی از عنوانات شیئ

واحد است » (۱۰۱)

« مظاهر مقدسه الهیه بر حسب نصوص صریحه دارای قوای متعدده و اوصاف مختصه هستند و زمام خلق و رزق و حیات معنوی و حقیقی خلاق و زمام موت واقعی کفار و محتجبین در قبضه قدرت آنهاست مظهر امرالله چون قیام فرماید و آغاز دعوت کند خلق جدید فرماید و رزق روحانی بخلق مبذول دارد و حیات معنوی بخشد ... مقام نزول وحی که خاص مظاهر مقدسه الهیه است در اسلام به جبرئیل تعبیر شده که زمام خلق روحانی به او موکول است و زمام رزق به میکائیل و زمام حیات به اسرافیل و موت به عزرائیل واگذار شد و همه اینها شئون متفاوتی عالییه مختصه مظهر امرالله است که بواسطه اختلاف مفاهیم رزق و حیات و خلق و موت به تعبیرات مختلفه در اصطلاح قرآن استعمال شده و تعدد ظاهری البته سبب تعدد در ذات مظهر امرالله نتواند شد. » (۱۰۲)

عزرائیل نام ملک الموت است و نام عبرانی است. ملک قرب است و بنده خداست و عزرا در زبان سریانی بنده است و نیل نام خدای تعالی و او قابض ارواح است. » (۱۰۳)

« جبرئیل اصلاً سریانی یا عبرانی است و نام فرشته معتقد و مشهور نزد عامه مسلمین جبرئیل در قرآن مجید مذکور و به روح الامین و روح القدس و حامل وحی و امین وحی نیز معروف است و در نزد پارسیان به بهمن و در نزد فلاسفه شرق به عقل عاشر و در نزد صوفیه به عنقاء مغرب مشهور است. » (۱۰۴)

اسرافیل مطابق نصوص قرآن کریم (سوره یس آیه ۵۱ و سوره الرمز آیه

۶۸) و روایات اسلامی به هنگام رستخیز در صور می دمدم و مردگان از گور برمی خیزند صور شاخی است عظیم که دائره آن از پهنای آسمان و زمین فراختر است و اسرافیل لب بر آن نهاده و منتظر فرمان الهی است به موجب روایتی بسیار مفصل وی سه بار در صور می دمدم. «(۱۰۵)»
 «اسرافیل در آثار اسلامی نام یکی از ملائکه عظام مأمور من جانب الله بنوعی از امور و مُعَرَّب از اصل سریانی و عبرانی است در مثنوی مبارک آمده است:
 ای سرافیل بهاء ای شاه جان یک حیاتی عرضه کن بر مردگان» (۱۰۶)

عوالم اسماء را طی نموده اند و از عوالم

صفات چون برق در گذشته

این بیان مبارک در ضمن توضیح وادی معرفت است که می فرمایند :
 « ... اهل مدینه بقاء که در روضه خضرا ساکنند لااؤل و لاآخر هم نبینند از اولها در گریزند و بآخرها در ستیز زیرا که عوالم اسماء را طی نموده اند و از عوالم صفات چون برق در گذشته اند ... » (۱۰۷)
 حضرت بهاء الله در اشراقات می فرمایند :
 « از حق جلّ جلاله مسئلت نما شاید عباد را تأیید فرماید و قوت و قدرت بخشد تا از مرقاة اسماء صعود نمایند یعنی بگذرند و قصد سماء معانی کنند. » (۱۰۸)

کمال التوحید نفی الصفات عنه

بیان فوق از بیانات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که در این بیان کمال و نهایت درجه توحید را نفی صفات از ذات باری تعالی می دانند.

حضرت ربّ اعلی در صحیفه اصول و فروع می فرمایند :

« بدانکه اصل دین معرفت الله است و کمال معرفت توحید است و کمال توحید نفی صفات و الهیات از ذات مقدّس او و کمال نفی ورود لجة احدیه است بعلم و قطع و مشاهده وصل وجود آن و حقیقت این مراتب آیت واحده است که به آن عرفان و ایقان وجود حضرت ربّ العزّة حاصل است.» (۱۰۹)

حضرت عبدالبهاء در لوح تفسیر کنت کنز می فرمایند :

« ... و بدان که در عرف صوفیه مذکور است که غیب هویت در مرتبه احدیت جمیع اسماء از ساحت قدسش دور و بی اسم و صفت مشهور است زیرا اسماء حق مرایای صفات است و صفات حق در مرتبه احدیه عین ذات حقند بدون شائبه تفاوت و امتیاز بقسمی که سلطان عرصه علم و حکمت و پادشاه کشور ولایت حضرت علی ابن ابی طالب علیه التحیته و الثناء می فرماید (کمال التوحید نفی الصفات عنه) ...» (۱۱۰)

خواجه عبدالله قدس الله تعالی

«خواجه عبدالله انصاری شیخ الاسلام از بزرگان اهل طریقت است که آثار منظوم و منشور بسیار از او به یادگار مانده. تولّد او به تصریح هدایت در

ریاض العارفین بسال ۳۹۷ هجری قمری در قهندز طوس و وفاتش در سال
۴۸۱ هجری قمری در گازرگاه هرات اتفاق افتاد.» (۱۱۱)

اهدنا الصراط المستقیم

«از آیات قرآنی است که در سوره فاتحه آیه ۶ نازل گردیده یعنی خدایا
ما را براه راست هدایت کن .
راه راست بحسب ظاهر و در حرکات حسی راه روشنی است که به راست و
چپ نگراید و یا کوتاهترین مسافت است میان مبداء حرکت و نهایت آن.
هدایت راه نمودن است و آن نسبت به کافر واضح است ولی لفظ اهدنا را
پیامبر و امامان و مؤمنان بر زبان آورده اند و هم در نماز می خوانند از
این رو مفسران بضرورت هدایت در این آیه به معنای توفیق و زیادت
ایمان و ثبات بر دین حق گرفته اند .
صوفیان می گویند در حق مریدان استقامت بر خدمت و در درجه مؤمنان
استقامت بر توحید و در مرتبه عارفان رهائی از وسائط مقامات و
مجاهدات است به نظر دیگر حرکت از قوه به سوی فعل امری تدریجی
است رفتن از نقص به سوی کمال که سیر معنوی است و غالباً بنحو
تدریج حصول می یابد با موانع همراه است و آنگاه به نتیجه می رسد که
از افراط و تفریط مصون ماند.» (۱۱۲)

المحبة حجاب بين المحب و المحبوب

مضمون بیان فوق اینست که محبت حجابی است بین محب و محبوب .
چنانچه در چهاروا دی می فرمایند :
« ... این محل صحو بحت و محو بات است محبت را در این رتبه راهی
نیست و مودت را مقامی نه چنانچه می فرماید « المحبة حجاب بين
المحب و المحبوب » محبت در این مقام قمص و حجاب می شود و آنچه
غیر از او است غطاء می گردد این است که حکیم سنائی می فرماید
سوی آن دلبر نپوید هیچ دل با آرزو
با چنان گلرخ نخسبد هیچ تن با پیرهن (۱۱۳)
«محبت - آنچه مرادف با محبت است عبارت از ابتهاج به شیئی یا از
شیئی موافق است اعم از آنکه عقلی باشد یا حسی، حقیقی باشد یا ظنی
از نظر عرفاء عبارت از غلیان دل است در مقام اشتیاق بلقاء
مجنوب.» (۱۱۴)

دو اصطلاح حجاب کثرت و سماء وحدت را جمال اقدس ابهی در ابتدای وادی توحید بدین نحو بیان می‌فرمایند :

«و سالک بعد از سیر وادی معرفت که آخر مقام تحدید است به اول مقام توحید واصل شود و از کأس تجرید بنوشد و در مظاهر تفرید سیر نماید در این مقام حجاب کثرت برآورد و از عوالم شهوت برآورد و در سماء وحدت عروج نماید بگوش الهی بشنود و به چشم ربّانی اسرار صنع صمدانی بیند به خلوتخانه دوست قدم گذارد و محرم سراق محبوس شود...» (۱۱۵)

* «وحدت مقابل کثرت است و از اموری است که قابل تحدید نمی‌باشد مگر به مقابلیت کثرت عالم غیب و شهادت وجود واحد است که به حسب مراتب تجلیات به صورت کثرات نموده و در هر مظهری بظهوری خاص ظاهر گشته و بالجمله وجود واحد است و موجودات و نمودات کثراتند که همه مظاهر و تجلیات وحدت واحد حقیقی» فرهنگ مصطلحات عرفا ذیل وحدت

«وحدت عبارت از بودن چیزی به حیثیتی که منقسم نشود به امور متشاکه که در ماهیت و کثرت در مقابل آن باشد...» لغت نامه دهخدا

جمال قدم در جواهرالاسرار می‌فرمایند :

« ... و فی هذا المقام یلقى السالك کُلَّ الاشارات و الدلالات و الحجابات و العبارات و يشهد الاشياء بعین التي تجلی الله له به بنفسه ... و یشاهد فی هذا السفر بآن المختلفات کُلَّها تُرجع الی کلمة واحدة و الاشارات تنتهی الی نقطة واحدة كما شهد بذلك قول من ركب علی فلك النار و مشی فی قطب الاسفار حتی وصل الی ذروة الاعلی فی جبروت البقاء "بان العلم نقطة کثرها الجاهلون" ...» (۱۱۶)

حضرت رب اعلی در صحیفه اصول و فروع می‌فرمایند:

« بدانکه اصل دین معرفت الله است و کمال معرفت توحید است و کمال توحید نفی صفات و الهیات از ذات مقدس او ... » (۱۱۷)

در هفت وادی حضرت بهاءالله بیان می‌فرمایند که وادی معرفت آخر مقام تحدید است و سالک پس از سیر در وادی معرفت به اول مقام توحید واصل می‌گردد چنانکه در بیان فوق حضرت رب اعلی کمال معرفت را توحید بیان فرموده اند .

* «توحید در لغت حکم کردن بر یکی بودن چیزی و یا علم داشتن بیکی بودن و در اصطلاح اهل حقیقت تجرید ذات الهیست از آنچه به تصور افهام و یا به تخیل اوهام درآید و توحید را سه مرحله است. اول شناختن خدای تعالی را به ربوبیت، دوم اقرار به وحدانیت، سوم نفی مثل و مانند کردن از او. « شاهکارهای ادبیات فارسی جلد هشتم صفحه ۵۲

رتبه اهل زمان

حضرت بهاء‌الله در ضمن لوحی می‌فرمایند :

« ... از زمان و اهلش بگذر تا در فردوس بقاء درآیی و شأن و مقدار هیاکل قدم را ادراک نمائی باری عدم بقدم نرسد و فناء از بقاء احتراز جوید... » (۱۱۸)

نغمات حجازی و آوازهای خوش عراقی

در کتاب مستطاب ایقان می‌فرمایند :

« ... ببدایع نغمات حجازی در الواح مسطوره قبل ... »

که مقصود از این الواح لوح مبارک جواهر الاسرار فی معارج الاسفار است که در شرح مراتب سلوک و حل و تشریح علامات ظهور موعود و سایر مسائل متعلقه بظهور الهی به لحن حجازی و آیات عربی به اعزاز حاجی سید محمد مجتهد اصفهانی که ساکن نجف بود نزول یافت. « (۱۱۹) »
و مقصود از آوازهای خوش عراقی آثار الهیه به لحن فارسی است مانند کتاب مستطاب ایقان که به اعزاز خال اکبر نازل شده است .

جهال عصر

حضرت بهاء‌الله در ایقان شریف می‌فرمایند :

« ... و زمام ناس بدست جهال افتد و ابواب توحید و معرفت که مقصود

اصلی از خلق انسانی است مسدود شود و علم به ظنّ تبدیل گردد و هدایت به شقاوت راجع شود چنانچه الیوم مشاهده می‌شود که زمام هر گروهی بدست جاهلی افتاده و به هر نحو که اراده کنند حرکت می‌دهند...» (۱۲۰)

و نیز در ضمن لوحی می‌فرمایند :

« ... مثلاً ملاحظه نما در ظهور اولم که به اسم علی علیم در مابین آسمان و زمین ظاهر شد و کشف حجاب فرمود اول علمای عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند ... » (۱۲۱)

وَلَوْ يُوَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا ..

«این آیه مبارکه در قرآن مجید سوره فاطر آیه ۴۵ نازل شده است می‌فرمایند که اگر خداوند بخواهد که جزای اعمال مردم را در این دنیا بدهد همانا هیچ کس در روی زمین باقی نمی‌ماند و همه مردم به جزای اعمال زشت و مجازات گناهان خود می‌رسند و جنبنده‌ای در روی زمین باقی نمی‌ماند و لکن خداوند جزای اعمال آنان را تا روز معین و وقت و زمان مقدری به تأخیر می‌اندازد.

مقصود آنست که حجت الهیه بر خلق کامل شده و در وقت معین واجل مُسَمّی البته به جزای اعمال خود خواهند رسید.» (۱۲۲)

لا یسعی ارضی و لاسمائی ولكن یسعی ...

«از احادیث اسلامیّه است یعنی زمین و آسمان من گنجایش مرا ندارد

ولکن دل بنده مؤمن گنجایش مرا دارد . چنانچه مولانا فرموده :

گفت پیغامبر که حق فرموده است

من ننگجم هیچ در بالا و پست

در زمین و آسمان و عرش نیز

من ننگجم این یقین دان ای عزیز

در دل مؤمن بگنجم ای عجب

گر مرا جوئی در آن دلها طلب(۱۲۳)

جمال قدم ضمن بحث پیرامون وادی توحید این حدیث شریف را بیان

فرموده اند، اشاره می فرمایند که قلب مانند آئینه ای است که آنرا بایستی

با صیقل حبّ و انقطاع از غیر خدا پاک نمود تا قابل آن گردد که

تجلیات حق را منعکس نماید و در این صورت است که معنی حدیث فوق

آشکار می گردد.

عرش*

«در عرفان و عرف بهائی ظهورات و مقامات و حکمروائی و نوع تجلی

مظاهر مقدّسه و نیز هیاکلشان و نیز محل جلوس و قرار ابهی را در خانه

عکا و غیره که از جایگاه دیگران مرتفع تر بود عرش الهی

می خوانند.»(۱۲۴)

* عرش در عرف صوفیه یعنی محل استقرار اسماء مقیده الهی (ابن العربی) عرش

مطابق تعریف متقدمان جسمی است که بر همه اجسام احاطه دارد و بدین تعریف

مطابق است با فلک اطلس و محدد الجهات در اصطلاح حکما که حدود عالم

جسمانی بدان منتهی می گردد و فلک نهم است در فرض منجمان و علمای هیئت و

بعضی گویند یا قوتی است که از نور خدا می درخشد و بهر حال از جنس صورت است

بدین جهت در عظمت دل مؤمن که از جنس معنی است کم می شود و با آن در خور

مقایسه نیست. «شرح مثنوی شریف جلد سوم ۱۱۱۷»

لازال العبد یتقرّب الی النوافل حتی ...

«بیان فوق قسمتی از یک حدیث اسلامی است مضمون بیان فوق چنین

است لازال بنده من بوسیله اداء مستحبات به من همچنان نزدیک می گردد

تا آنجا که منش بدوست گیرم و چون بدوست گرفتمش من گوش او باشم

که بدان می شنود و چشم او باشم که بدان می بیند ...»(۱۲۵)

«اصحاب قرب نوافل کسانی هستند که بواسطه مستحبات و نوافل تقرّب

بحق جویند که فرمودند :

لايزال عبدی یتقرّب بالنوافل ...»(۱۲۶)

حدیث فوق به اشکال مختلف در کتب اسلامی آمده است.

عیناً یشرب بها المقربون

از آیات قرآنی در سوره مطففین آیه ۲۸ نازل گردیده است یعنی چشمه ای

است که می نوشند از آن مقربین .

مباد در این بیانات رایحه حلول ...

حضرت بهاء الله در ایقان شریف می فرمایند :

« غیب هویه و ذات احدیه مقدّس از ظهور و بروز و صعود و نزول و

دخول و خروج بوده . »(۱۲۷)

و نیز می فرمایند :

«میان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهت و اشاره به هیچ وجه ممکن نه زیرا که جمیع من فی السموات و الارض به کلمه امر او موجود شدند و به اراده او که نفس مشیت است از عدم نیستی به عرصه شهود و هستی قدم گذاشتند.» (۱۲۸)

و نیز در لوح سلمان می فرمایند :

« لم یکن بینہ و بین خلقہ لامن نسبة و لامن ربط و لامن جهة و اشارة و دلالة» (۱۲۹)

حضرت عبدالبهاء در مذاکرات می فرمایند:

«آن حقیقت ربوبیت را تنزل در مقامات و مراتب عین نقص و منافی کمال و ممتنع و محال همواره در علو تقدیس و تنزیه بوده و هست» (۱۳۰)

و نیز می فرمایند :

«حقیقت الوهیت در نهایت تنزیه و تقدیس است از برای حقیقت الوهیت نزول و صعودی نیست تنزل حق در عالم خلق مستحیل است چرا که ... مناسبتی در بین غنای مطلق و فقر بحت و قدیم و حادث و قدرت محض و عجز صرف نیست.» (۱۳۱)

السبیل مسدود و الطلب مردود دلیله آیاته

و وجوده اثباته

«این بیان از حضرت امیر علیه السلام است که در ضمن خطبه ای در توحید باری تعالی بیان فرموده اند و حضرت سیدکاظم رشتی اعلی الله مقامه در شرح خطبه طتنجیه این بیان مبارک را اشاره کرده اند.» (۱۳۲)

حضرت بهاء الله در لوح سلمان می فرمایند:

« ای سلمان سبیل کل بذات قدم مسدود بوده و طریق کل مقطوع خواهد بود و محض فضل و عنایت شمس مشرقه از افق احدیه را بین ناس ظاهر فرموده ... » (۱۳۳)

و نیز می فرمایند:

« عرفان موجودات و وصف ممکنات از اول لاوئل الی آخر لاآخر راجع به این مقام بوده و احدی را ... تجاوز و ارتقاء ممکن نه چه که وصول به غیب لایدرک بالبدیهه محال و ممتنع بوده ... » (۱۳۴)

و نیز در کتاب ایقان شریف می فرمایند :

« صدق لقاء برای نفسی در این مقام صادق نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقق است و احدی به آن فائز نشود السبیل مسدود و الطلب مردود ... » (۱۳۵)

عاشقان روی جانان

«در این مقام مقصود حضرت امیر علیه السلام است که در دعای صباح که منسوب به آن حضرت است فرموده یا من دلّ علی ذاته بذاته .
تولد حضرتش ده سال بعد از عام الفیل و شهادتش در سال چهل هجرت در کوفه اتفاق افتاده پدرش ابوطالب و مادرش فاطمه بنت اسد است که در سال هجرت وفات کرد.» (۱۳۶)

یا من دلّ علی ذاته بذاته و تنزه عن

مجانسة مخلوقاته

این بیان مبارک از حضرت علی علیه السلام است در دعای صباح که مضمون بیان مبارک چنین است ای کسی که دلالت کرد بر ذاتش بذاتش و پاک و مقدّس از مجانست او مخلوقاتش .

در لوح سلمان می فرمایند :

«لم یکن بینہ و بین خلقہ لامن نسبة و لامن ربط و لامن جهة و اشارة و دلالة» (۱۳۷)

و نیز در کتاب ایقان می فرمایند :

« میان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد و

جهت و اشاره بهیچوجه ممکن نه ... » (۱۳۸)

حضرت عبدالبهاء در خطابات می فرمایند :

« حقیقت الوهیت در نهایت تنزیه و تقدیس است ... مناسبتی در بین

غنای مطلق و فقر بحت و قدیم و حادث و قدرت محض و عجز صرف

نیست » (۱۳۹)

حبیب لولاک ما عرفناک فرموده ...

«مقصود از حبیب لولاک حضرت رسول ص است که در شب معراج خدا به

او فرمود لولاک لما خلقت الافلاک یعنی اگر تو نبودی آسمانها را خلق

نمی کردم.» (۱۴۰)

مقصود از بیان فوق اینست که حضرت رسول با این عظمت مقام و رتبه در مورد شناختن کنه ذات حق این جمله را بیان فرمود (ما عرفناک حق معرفتک)

محبوب "آوآدنی" ما بلغناک گفته ...

«مقصود از محبوب "آوآدنی" حضرت رسول اکرم است که در لیله معراج به نصّ قرآن مجید بمقام قاب قوسین آوآدنی رسید یعنی فاصله او و خدا به اندازه دو قاب کمان یا نزدیکتر از آن بود.» (۱۴۱)

«قاب قوسین در اصطلاح عرفانی مقام قرب الهی و آسمانی است به اعتبار تقابل میان اسماء در امر الهی که دائره وجود می خوانند.» (۱۴۲)
در لوحی می فرمایند :

«به مقام قاب قوسین که در آنجانب سدره منتهی است وارد شد.» (۱۴۳)

سالک را دور باش کلمات منغ نکند

و هیمنه اشارات ...

حضرت بهاءالله در ایقان شریف می فرمایند:

« ... از هیمنه کلمات از بحر اسماء و صفات ممنوع نشوند و از مصباح

احدیّه که محل تجلی ذاتست محبوب نگردند ... »

« مقصود آنست که طالبان حقیقت برای درک معانی اصلیه الهیه که در

کتاب آسمانی وارد شده باید به مظاهر مقدّسه مراجعه کنند و معانی

العلم نقطة كثرها الجاهلون

«این بیان مبارک از کلمات قصار منسوب به حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام است و مقصود آنکه چون مردم نسبت به واقعیت و نفس الامر جاهل و نادانند و اطلاعی از حقیقت اصلیه ندارند لهذا هر کدام مطابق ادراک و فهم خود چیزی می‌اندیشند و نام آن وهم و اندیشه خود را حقیقت می‌گذارند و لهذا اختلاف و کثرت نسبت به نقطه واحده حقیقت و علم پیدا می‌شود و سبب این اختلاف و کثرت اقوال درباره نقطه واحده علم و حقیقت همانا جهل مردم نسبت به واقعیت و نفس الامر است. نقطه علم و حقیقت واقع همان است که مظاهر مقدسه الهیه می‌فرمایند زیرا آنها به علم الهی به حقایق اشیاء و نقطه واحده علم و حقیقت مطلعند و سایر مردم نادان آنچه بگویند حقیقت نیست مجاز است علم نیست جهل است.» (۱۴۵)

جمال قدم جلّ جلاله در کتاب ایقان می‌فرمایند:

« آن جواهر وجود مقدّسند از کل این علم‌های مجعوله و منزّهند از جمیع این کلمات محدوده ... هر چه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر می‌شود علم همانست و العلم نقطه کثرها الجاهلون دلیل بر آن ... » (۱۴۶)

اصلیه بیانات الهیه را از آن شمس حقیقت که صاحبان علم لدنی هستند سؤال نمایند و اگر چنین کنند هیمنه و ظاهر پیچیده و مبهم کلمات مندرجه در کتب سماویه آنان را از عرفان حضرت موعود در هر عصر و زمان مانع نشود و چون حقیقت معانی آیات را از منبع اصلی دریافته‌اند و عارف به حقایق کلمات الهیه شده‌اند لهذا در حین ظهور موعود از عرفان آن جوهر وجود محروم نمی‌مانند از جمله کلمات که دارای هیمنه و جلال است آیات وارده درباره علائم ظهور موعود است . « (۱۴۴)

در فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی در ذیل دور باش چنین آمده:

« دور باش نیزه‌ای بود که سنان آنرا دو شاخه سازند و در زمان قدیم متعارف بوده که آنرا به زر و جواهر زینت می‌داده‌اند و پیشاپیش پادشاهان می‌برده‌اند بدان جهت که چون مردم آنرا از دور مشاهده کنند بدانند که پادشاه می‌آید و از راه طرف روند و راه را خالی سازند. »

اگر چه عوالم الهی نامتناهی است ...

از منظر دیانت مقدّس بهائی عوالم الهی نامتناهی است چنانچه از نصوص مبارکه ذیل کاملاً واضح و مبرهن می‌آید:

حضرت بهاء‌الله در لوحی می‌فرماید: « ... و اما ما سالت عن العوالم فاعلم بأن الله عوالم لانهايه بما لانهاية لها و ما احاط بها احد الا نفسه العليم الحكيم » (۱۴۷)

حضرت رب اعلى در بیانی می‌فرماید:

« و آنچه سؤال نموده از عالم دیگر از برای خدا عوالم ما لانهايه بما لانهايه بوده و هست ولی کل در حول این عالم طائف است که اگر در این عالم مؤمن شود در کل عوالم در جنت است و الا در دون آن » (۱۴۸)

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

« عوالم الهی نامتناهی اگر عوالم الهی به این عالم جسمانی منتهی گردد ایجاد عبث شود بلکه وجود ملعبه صبیان گردد ... » (۱۴۹)

در میان فلاسفه و عرفاء بحث‌های زیادی پیرامون عوالم الهی و تعدد آنها مطرح بوده است. از جمله بعضی به عوالم اربعه معتقدند که عبارت از عالم لاهوت، عالم ملکوت، عالم جبروت، عالم ناسوت. اما در فلسفه اشراقیان عوالم اربعه عبارت از عوالم زیر است:

عالم انوار قاهره که عالم انوار مجرّده عقلیّه‌اند. عالم انوار مدبّره که عبارت از عالم انوار مدبّره فلکیه و انسانیّه است. عالم برزخیات که عبارت از عالم حس می‌باشد. عالم صور معلّقه ظلماتیه که عالم مثال و عالم خیال است به نام عالم اشباح نامیده شده و قدما آنرا عالم مقدار نامیده‌اند. گروهی دیگر به عوالم خسه معتقدند که عبارت است از عالم علم، عالم عین، عالم جبروت که آنرا مثال مطلق و غیب مضاف هم می‌گویند. عالم ملکوت که آنرا عالم ارواح نیز گویند عالم خلق که آنرا عالم ملک و ناسوت هم نامند. جمعی دیگر معتقد به عوالم عالیّه هستند که عبارت از عالم مجردات طولیه و عرضیه و صور مجرّده و مثل معلّقه. « مختصر شده از کتب مصطلحات عرفاء و فرهنگ علوم عقلی.

و نیز می‌فرمایند :

« ... زیرا در این کون الهی که در نهایت کمال و جمال و عظمت نمودار این اجرام نورانیّه عالم جسمانی نامتناهی دیگر دقت باید نمود که عوالم روحانیّه الهیه که اصل اساس است چقدر نامتناهی و بی‌پایان است فاعتبروا یا اولی الابصار » (۱۵۰)

عالم زمان، دهر، سرمد، ازل

جمال اقدس ابهی در هفت وادی از قول عرفاء و حکما این عوالم اربعه را چنین تعریف فرموده‌اند:

« عالم زمان و آن آنست که از برای او اوّل و آخر باشد. »

« عالم دهر یعنی اوّل داشته باشد و آخرش پیدا نباشد. »

« عالم سرمد که اوّلی ملاحظه نشود و آخرش مفهوم شود. »

« عالم ازل که نه اوّل مشاهده شود و نه آخری »

عالم زمان: در میان حکما در تعریف ماهیّت و حقیقت زمان اختلاف است. جمهور حاکم عقیده ارسطو را پذیرفته‌اند که گوید زمان مقدار حرکت فلک و افلاک است. عده‌ای زمان را همان حرکت دانسته‌اند و بعضی گفته‌اند زمان عبارت از آنات متتالیه است. مشاهیر فلاسفه گویند زمان مقدار حرکت بوده و موجودی غیر قارالوجود و متّوم بحرکت و حرکت حامل آنست. ارسطو زمان را مقیاس حرکت می‌داند و گوید اگر حرکتی نمی‌بود زمانی نبود و نیز گوید عقل مقیاس زمان است و اگر انسان نبود که احساس زمان کند زمانی نبود. * عالم دهر: روزگار دراز، باطن روزگار که بدان ازل و ابد متّحد می‌شوند. زمانی که نهایت نداشته باشد زمان نامتناهی، دهر یکی از اسماء الهی است. * عالم سرمد: دائم و جاویدان و ابدی ما لا اوّل و لا آخر. * عالم ازل: زمانی که آنرا ابتدا نباشد. ازل مقابل ابد عبارت است از استمرار و امتداد وجود در ازمنه مقدر غیرمتناهی در جانب گذشته چنانکه ابد عبارت است از استمرار وجود در ازمنه مقدر غیرمتناهی در جانب آینده. (فرهنگ لغتنامه دهخدا)

عالم لاهوت، جبروت، ملکوت، ناسوت *

است نه حقیقی و واقعی زیرا ملکوت موقع جسمانی نیست مقدّس است از زمان و مکان و جهان روحانی است و عالم رحمانی و مرکز سلطنت یزدانی است مجرد از جسم و جسمانی است و پاک و مقدّس از اوهام انسانی...» (۱۵۴)

در آثار مبارکه خصوصاً در مناجات‌های حضرت عبدالبهاء ذکر عالم ناسوت به کرات بیان گردیده است و مقصود از عالم ناسوت همانا عالم ملک و این عالم جسمانی و مادی است در مناجاتی می‌فرمایند:

« ... چون از مشاهده بصر در عالم ناسوت محروم نمودی از ادراک بصیرت در جهان ملکوت مأیوس مفرما ... » (۱۵۵)

در فرهنگ علوم عقلی در تعریف عالم لاهوت چنین آمده: «مراد از عالم لاهوت سرمد و صقع ربوبی و مرتبت احدیت است»

در ذیل جبروت چنین بیان شده است: « جبروت عبارت از عالم عقول است. ابوطالب مکی عالم جبروت را عالم اسماء و صفات الهیه میدانند ولکن اکثر فلاسفه عالم جبروت را عالم اوسط و برزخ می‌دانند. »

و ملکوت در فرهنگ علوم عقلی چنین تعریف گردیده: « مراد از ملکوت عالم غیب است و عالم مجردات است و بر دو قسم است یکی ملکوت اعلی که عالم مجردات محضه است و دیگر ملکوت اسفل که عالم صورّ مقداری است. »

ابن عربی ملکوت را عالم غیب مختص به ارواح و نفوس معنی می‌کند.

مطابق تعریف فرهنگ علوم عقلی عالم ناسوت عبارت است از: « عالم ناسوت یا شهادت مراد جهان جسمانی و اجسام و ماده و مادیات و بالاخره حوادث و زمانیات است که گاه عالم ملک نیز گویند. صدرالدین گوید عالم ناسوت مانند پوست است نسبت به عالم ملکوت ... »

حضرت بهاء‌الله در لوح سلمان می‌فرمایند:

« ... ملکوت را موهوم بدان ملکوت و جبروت و لاهوت الیوم طائف عرشند و از افاضه این مراتب و عوالم که در این مقام مشهود است عوالم لاهوت و جبروت و ملکوت و فوق آن در مواقع خود موجود و برقرارند. تفصیل این مقامات جائز نه و در سماء مشیت معلق الی ان ینزله الله بالفضل و انه علی کل شیء قدیر ... » (۱۵۱)

و نیز می‌فرمایند:

« حال امری در نوم مشاهده می‌شود و بعد از سنین معدودات همان ملاحظه می‌گردد بیک نظر اگر گفته شود عالم مثال است بین عالمین شبه ملکوت که آنرا بعضی عالم مثال می‌دانند ما بین جبروت و ناسوت صحیح است. » (۱۵۲)

در معنی ملکوت جمال قدم در لوح ورقای شهید می‌فرمایند :

« یا ایها الناظر الی الافق الاعلی علیک بهاء‌الله مولی الوری مقصود از ملکوت در رتبه اولی' و مقام اول منظر اکبر بوده و در مقام آخر عالم مثال است مابین جبروت و ناسوت و آنچه در آسمان و زمین است مثالی از آن در آن موجود تا در قوه بیان مستور و مکنون به جبروت نامیده می‌شود و این اول مقام تقیید است و چون به ظهور آید به ملکوت نامیده می‌شود کسب قدرت و قوت از مقام اول می‌نماید و به مادونش عطاء می‌کند ... » (۱۵۳)

و حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

« ملکوت به اصطلاح ظاهری آسمان گفته می‌شود اما این تعبیر و تشبیه

سفرهای سبیل عشق را چهار شمرده‌اند

حضرت عبدالبهاء در ضمن تفسیر حدیث کنت کنز مراتب اربعه محبت را چنین بیان می‌فرمایند:

« باری بعضی از وافقین اسرار توحید در بیان حقیقت محبت بدین نغمه الهی و بدین رتبه صمدانی ترتبی نموده‌اند که محبت میل حقیقی است به جمال خود جمعاً و تفصیلاً و آن محبت روحانی و میل رحمانی یا از مقام جمع به جمع بود و آن شهود جمال هویت است جمال و کمال خود را به ذات خود بدون توسط مجالی و مرایاء کائنات و این تجلی و ظهور ذات است در نفس ذات چنانچه حقایق عاشقین در کتم عدم مستور لکن ذات احدیت علم عشق و محبت افراخته ... معشوق حقیقت با جمال و کمال خویش نرد محبت باخته و یا از جمع به تفصیل است چنانچه آن ذات

یگانه در مظاهر بی حد و کرانه مشاهده انوار جمال خود نمایند و آن غیب احدیه در مرایای مصقوله و مجالی قدسیه ملاحظه عکس طلعت بی مثال خود فرماید و یا از تفصیل به تفصیل چنانچه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرایا حقایق ممکنات مشاهده نمایند و اشراقات انوار صبح الهی را در مجالی موجودات ملاحظه کنند و این مقامی است که می‌فرماید « سَنَرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْاَفَاقِ » که مقام علم الیقین است ... و یا آن میل و محبت از مقام تفصیل به جمع است و آن مشاهده و محبت عاشقین و مجتذبین است جمال آن ذات احدیت و معشوق حقیقت را لکن منزله از غبار تیره وسائل و وسائط و مبرا از کدورت مجالی و مرایا و سالکین در این مقام از کثرات وجود به واحد حقیقی ناظر گردند...» (۱۵۶)

این اسفار چهارگانه از نقطه نظر عرفای صوفیه بدین قرار است:

« ۱- سفر من الخلق الی الحق: آغاز آن توبه یعنی رجوع است از حیوانیت به انسانیت حقیقی و الهی که شرط آن قبول شیخ است و نهایت آن اتصال به ملکوت شیخ و ظهور سکینه یعنی تمثّل شیخ در دل سالک است.

۲- سفر من الحق الی الحق: مبدء آن ملکوت شیخ و نهایت آن اتصاف به اوصاف الهی و وصول به مقام ربوبیت است و منازل این راه را نهایت نیست و سالک در این سفر به حالت وله و سرگشتگی و مجذوب وار راه می‌پیماید تا محو و هشیاری بدو دست می‌دهد.

۳- سفر فی الحق که در این سفر سالک جز خدا نمی‌بیند و هر چیز را به خدا نسبت می‌دهد بی آنکه شعوری داشته باشد و در این مرحله به صفات جمال و اسماء حسنی متحقق می‌گردد و سالک در این سفر شاهد غرائب صنع است مقامات این سفر هیچ پایان ندارد.

۴- سفر بالحق فی الخلق چون سفر نخستین بنهایت رسید و بنده به صفات و اسماء الهی تحقق یابد برای اصلاح جامعه بخلق باز می‌آید که مرتبه رسالت و پیامبری است و حکم او حکم خداست. « از کتاب شرح مثنوی شریف جلد دوم صفحه ۵۳۷

حضرت بهاء‌الله در لوحی می‌فرمایند :

« معلم کلیم تائیدات الهیه بوده که نفس تجلیات امریه الهیه که آآن نطق می‌فرماید و آن در عالمی اسمی به اسمی از اسماء مذکور و در کتاب الهی به خضر نامیده شد. » (۱۵۷)

حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرمایند :

« ... و اما حضرت خضر حقیقت موسی بود نه شخص دیگر به حکم حقیقت احکامی صادر شد که عقول بشریت از ادراک آن عاجز بود زیرا خارق‌العاده بود مقصود از این قصه اینست که مظاهر مقدسه الهیه یفعل مایشاء و یحکم مایریدند آنچه بفرمایند باید اطاعت نمود و ابدأ شک و شبهه بخاطر نیاورد ... » (۱۵۸)

حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند :

« ... امثله متعدده ذکر شد تا از هر مثالی بمقصودی مطلع شوید و مطابق نمائید بماسئلت عن‌الله ربک و رب العالمین حق جل ذکره قادر است به آنکه جمیع علوم لانهایه را در یکی از امثله مذکوره بین ناس ظاهر و میبین فرماید باری بر هر مثلی ید قدرت مبسوط و بر هر کلمه‌ای ید حفظ گذاشته شده ... » (۱۵۹)

در آثار مبارکه ذکر و بیان مثال برای فهم مفاهیم و معانی بسیار استعمال گردیده است که برای نمونه به ذکر چند مثال از مثالهای موجود در آثار مبارکه می‌پردازیم.

حضرت بهاء‌الله در لوحی می‌فرمایند:

« ... مثلاً ملاحظه در انسان نما که اگر او را بخود او عارف شوی در هر قمیص که او را ملاحظه نمائی میشناسی ولکن اگر نظر بدون او از لباس و قمیص داشته باشی هر آن و یومی که قمیص تجدید شود از عرفان او محتجب و ممنوع مانی ... » (۱۶۰)

و نیز می‌فرمایند :

«ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحرست که در قعر و عمق آن لثالی لطیفه منیره ازید از احصا مستور باشد و هر طالبی البته باید کمر جهد و طلب بسته بشاطی آن بحر درآید تا قسمت مقدّره در الواح محتومه مکنونه را علی قدر طلبه و جهده اخذ نماید ... » (۱۶۱)

و نیز می‌فرمایند:

« مثل شما مثل طیری است که باجنحه منیعه در کمال روح و ریحان در

شعر فوق اشاره به قصه موسی و خضر که در کشتی نشستند و خضر کشتی را سوراخ کرد مطابق آیه شریفه سوره کهف آیه ۷۱ و ۷۹ و مقصود از بی پر پریدن اشارت و دستور و ارشاد شیخ عمل کردن است چنانکه فرموده است: هین میر الّا که با پره‌های شیخ تا بینی عون لشکرهای شیخ خضر نام یکی از پیغمبران یا اولیاست که موسی با وی ملاقات نمود. و این نام در قرآن کریم نیامده است و تنها چیزی که هست وصف او به عبودیت و حصول علم لدنی (سوره کهف آیه ۶۵) شرح مثنوی شریف جلد اول صفحه ۱۲۲

هواهای خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد به گمان دانه به آب و گل ارض میل نماید و به حرص تمام خود را به آب و تراب بیالاید و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید...» (۱۶۲)

و نیز می فرماید:

«مثل دنیا مثل سرابی است که بصورت آب نماید و صاحبان عطش در طلبش جهد بلیغ نمایند و چون باو رسند بی بهره و بی نصیب مانند...» (۱۶۳) در کلمات مکنونه می فرمایند: (۱۶۳)

«... مثل شما مثل طیر غافلی است که بر شاخه باغی در کمال اطمینان بسراید و بغتة صیاد اجل او را به خاک اندازد دیگر از نغمه و هیكل و رنگ او اثری باقی نماند ...»

و نیز می فرماید :

«مثل شما مثل آب تلخ صافی است که کمال لطافت و صفا از آن در ظاهر مشاهده شود چون بدست صراف ذائقه احدیه افتد قطره ای از آنرا قبول نفرماید...»

و همچنین می فرماید :

«ای جهلای معروف به علم ... مثل شما مثل ستاره قبل از صبح است که در ظاهر درّی و روشن است و در باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای مدینه و دیار من است.»

هو الاول والاخر والظاهر والباطن

آیه فوق از آیات قرآن است و در سوره حدید آیه سوم آمده مفسرین

اسلامی این آیه را درباره ذات غیب الغیوب دانسته اند ... ولی در آثار این دور مبارک این صفات راجع به مظاهر الهیه که قائم مقام حق در عالم امر و خلق هستند مذکور گردیده است چنانچه در ایقان شریف می فرمایند:

«... و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده می نماید که مظهر اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت و بدنیّت و ختمیّت این ذوات مقدّسه و ارواح مجردّه و انفس الهیه هستند ...» (۱۶۴)

و در جواهر الاسرار می فرمایند:

«... فلما اراد اظهار جماله فی جبروت الاسماء و ابراز جلاله فی ملکوت الصفات اظهر الانبیاء من الغیب الی الشهود لیمتاز اسمه الظاهر من اسمه الباطن و یظهر اسمه الاول عن اسمه الآخر لیکمل القول بانه «هو الاول والآخر والظاهر والباطن و هو بکل شیء محیط» (۱۶۵)

شاهباز هوای معنوی را شهنزهای بدیع روحانی در

دل است و مرغ عراقی را آوازه‌های

خوش حجازی در سر ...

در این قسمت از رساله هفت وادی جمال اقدس ابهی اشاره به مقام مقدّس خودشان می فرمایند.

در اینجا شاهباز هوای معنوی مقصود جمال قدم می باشند که شهنزهای بدیع روحانی را در دل و فؤاد دارند و مرغ عراقی (پارسی گوی) آوازه‌های

خوش حجازی (آیات عربیه) را در سر دارند.

همین مضمون فوق را جمال‌قدم در ایقان شریف نیز بدین شرح بیان می‌فرمایند.

« قسم بخدا که این حمامه ترابی را غیر این نغمات نغمه‌هاست و جز این بیانات رموزها که هر نکته از آن مقدّس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیت الهی چه وقت قرار گیرد که عروسهای معانی بی‌حجاب از قصر روحانی قدم ظهور به عرصه قدم گذارند ... » (۱۶۶)

« شهباز - باز سفید بزرگ که پادشاهان با آن شکار کنند - اصطلاحاً مردان کامل و اولیاء و مقدّسین را نیز اطلاق نمایند. » (۱۶۷)

لازم به تذکر است که رساله مبارکه هفت وادی قبل از اظهار امر علنی جمال مبارک نازل گردیده است.

استغناء*

در شرایط و احوال مدینه استغناء در هفت وادی چنین می‌فرمایند:

« و سالک ... در این وادی نسائم استغنائی الهی را بیند که از بیدای روح می‌وزد و حجابهای فقر را می‌سوزد و « یوم یغنی الله کلاً من سعته » را بچشم ظاهر و باطن در غیب و شهاده اشیاء مشاهده فرماید از حزن به سرور آید و از غم به فرح راجع شود قبض و انقباض را به بسط و انبساط تبدیل نماید مسافران این وادی اگر در ظاهر بر خاک ساکنند اما در باطن بر رفرق معانی جالس و از نعمت‌های بی‌زوال معنوی مرزوقند و از شرابهای لطیف روحانی مشروب ... » (۱۶۸)

* استغناء یعنی بی‌نیازی و صوفیه معتقدند که فقط عارف کامل بدان دست می‌یابد و صوفیه آنرا به «باد» تشبیه کرده‌اند. « چنگیز پس از ورود به بخارا با اسب داخل مسجد جامع شهر شد و امر کرد انبارهای غله را غارت کنند و مصاحف را زیر دست و پا اندازند علما و شیخ را بر طویله آخور سالاران به محافظت ستوران بگمارند. عطا ملک جوینی در تاریخ جهانگشای خود آورده است: در این حالت امیر امام جلال‌الدین علی بن الحسن الرندی که مقدم و مقتدای سادات ماوراالنهر بود در زهد و ورع مشارالیه روی به امام عالم رکن‌الدین امامزاده که از افاضل علمای عالم بود آورد و گفت چه حالت است اینکه می‌بینم به بیداریست یا رب؟ مولانا امامزاده گفت خاموش باش «باد» بی‌نیازی خداست که می‌وزد سامان سخن گفتن نیست. چنین است حالت تسلیم و رضا که خواجه در غزلی می‌گوید:

(رضا به داده بده وز جبین گره بگشا) از کتاب گنج مراد صفحه ۲۷۲

این آیه شریفه از آیات قرآنیّه است که در سوره نساء آیه ۱۳۰ نازل گردیده. مضمون بیان مبارک اینکه روزی که بی نیاز می سازد خداوند همه را از توانگری خودش.

جمال اقدس ابهی در لوح نصیر اشاره ای به این آیه مبارکه قرآنیّه می فرمایند: « ... و مؤمنین هم دو قسم مشاهده می شوند از بعضی این عنایت الهیّه مستور چه که خود را به حجاب نالایقه از مشاهده این رحمت منبسطه محروم داشته اند و بعضی به عنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و بلحظات اللّٰه در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرّس می نمایند و آثار قدرت الهیّه و بدایع ظهورات صنع ربانیّه را در خود به بصر ظاهر و باطن مشاهده می نمایند و هر نفسی که به این مقام فائز شد به یوم یغنی اللّٰه کُلًّا مِنْ سَعَتِهِ فائز شده و ادراک آن یوم را نموده و به شأنی خود را در ظلّ غنای رب خود مشاهده می نماید که جمیع اشیاء را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه می نماید بلکه خود را محیط بر کل مشاهده کند ... » (۱۶۹)

حضرت عبدالبهاء در خطابی می فرمایند :

« ای احبّای الهی معنی یوم یغنی اللّٰه کُلًّا مِنْ سَعَتِهِ این نیست که متبادر به اذهان است مقصد اینست که آن کنز بی پایان ظاهر و عیان می گردد کل از آن ثروت طافحه بهره مند و متضیی می شوند نه اینکه هیچ یک از احباب محتاج دیگری نه البته اطفال شیرخوار فقیر ثدی و پستان اند و کودکان محتاج مریبان و جوانان مستفیض از هوشمندان و هوشمندان مستحق ارشاد و هدایت مقربان » (۱۷۰)

رفرف: مخدّه – بالش – مسند در قرآن در وصف اهل جنّت است «متکئین علی رفرف خضر و عبقری حسان» ولی در اصطلاح شیخ احسانی رفرف اخضر نام و مقام طبقه ای از طبقات جنان میباشد. در لوحی می فرمایند :

« جمیع اهل ملاّ جنّت اعلی و سگان رفارف بقا متحیر گشتند. » (۱۷۱)

در کلمات مکنونه می فرمایند :

« ای پسر حب از تو تا رفرف امتناع قرب و سدره ارتفاع عشق قدمی فاصله قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار » در ایقان شریف می فرمایند :

«... و اگر چه بر ارض ساکنند ولیکن بر رفرف معانی متکأند...» (۱۷۲)

کان اللّٰه ولم یکن معه من شیئی

این حدیث از ائمه اطهار علیه السلام بطرق مختلفه روایت شده است یک روایت همان است که در فوق ذکر شده و از حضرت امیر(ع) نیز به عبارت دیگر روایت شده است.

جمله عنوان در اصطلاح عرفای کاملین و صوفیان اصلین نیز موجود و در کتب خود بدان استشهاد نموده اند و مقصودشان از جمله مزبور اشاره به مقام احدیّت است که عبارت از مقام تجلّی ذاتِ صِرفِ بَحْت است جلّ جلاله بذات خود بدون شائبه اسماء و صفت زیرا جلوه اسماء و صفات در مقام واحدیّت است که عبارت از مقام ظهور ماهیّات و حقایق اشیاء و

اعیان ثابتہ در حضرت علم باشد.

حضرت بهاء اللہ در بیانی می فرمایند:

«... و اینکه سؤال از خلق شده بود بدانکه لم یزل خلق بوده و لایزال خواهد بود لا لاؤله بدایة و لا لآخره نہایة اسم الخلق بنفسه یطلب المخلوق و كذلك اسم الرب یقتضی المرئوب و اینکه در کلمات قبل ذکر شده کان الہا و لا مألوه و رباً و لامرئوب و امثال ذلك معنی آن در جمیع احیان محقق و این همان کلمه ایست که می فرماید کان اللہ و لم یکن معه من شیئ و یكون بمثل ما قد کان و هر ذی بصری شہادت می دهد کہ الآن ربّ موجود و مرئوب مفقود یعنی آن ساحت مقدّس است از ماسوی و آنچه در رتبہ ممکن ذکر می شود محدود است بہ حدودات امکانیہ و حق مقدّس از آن لم یزل بوده و نبوده با او احدی نہ اسم و نہ رسم و نہ وصف و لایزال خواهد بود مقدّس از کل ماسویہ...» (۱۷۳)

حضرت عبدالبہاء در لوح تفسیر کنت کنز می فرمایند :

«از این جهت در مقام تنزیہ صرف و تقدیس بحت کہ می فرمایند کان اللہ و لم یکن معه من شیئ آن ذات احدیت را قدیم بالذات و الصفات مشاہدہ نمایند لکن منزہ از وجوه معلومات و حقایق موجودات در این مرتبہ ماسوی اللہ را معدوم صرف و مفقود بحت شمرند...» (۱۷۴)

و نیز در همین لوح می فرمایند :

« شخصی در حضور یکی از اولیای الہی حدیث کان اللہ ولم یکن معه من شیئ بر زبان راند چون آن واقف اسرار مکنونہ استماع نمود فرمود الآن یكون بمثل ما قدکان ... » (۱۷۵)

وادی حیرت*

حضرت بہاء اللہ در جواهر الاسرار در ضمن توضیح وادی حیرت چنین می فرمایند:

«... و هذا مقام الذی لو القی علیک لتبکی و تنوح علی هذا العبد الذی بقی بین یدی هولاء المشرکین و صار متحیرا فی امره و یكون فی هذه اللجة لمن المتحیرین بحیث فی کل یوم یشاورون فی قتلی و فی کل ساعة یریدون خروجی عن هذا البلد کما اخرجونی عن البلاد ... بان من دخل فی هذا السفر یكون متحیرا فی آثار قدرة اللہ و بدایع آیات صنع اللہ و یاخذہ الحیرة من کل الجهات و من جمیع الاطراف کما شهد بذلك جوهر البقاء فی ملاء الاعلی فی قوله «رب زدنی فیک تحیرا» ...» (۱۷۶)

* حیرت در لغت بہ معنای سرگشته شدن و یا بر یک حال ماندن از تعجب است.
شاهکارهای ادبیات فارسی جلد ہشتم صفحہ ۵۲

از جمله مخلوقات نوم است

حضرت بهاء الله در لوحی می فرماید:

« ... از نوم سوال شده بود او عالمی است از عوالم الهیّه و مدل و مشعر بر امورات نامتناهیّه از جمله دلیل بر عالمی که بدو و ختم و اول و آخر در او مشاهده نمی شود چنانچه حال امری در نوم مشاهده می شود و بعد از سنین معدودات بعینه همان ملاحظه می گردد بیک نظر اگر گفته شود عالم مثال است بین عالمین شبه ملکوت که آنرا بعضی مثال دانند مابین جبروت و ناسوت صحیح است باری اگر تفکر در او کنی مطالب لانهایه ادراک نمائی و همچنین دال است بر حشر و بعث بعد از موت چنانچه لقمان به پسر خود گفته اگر قادری که نخوابی قادری که نمیری و اگر بتوانی بعد از نوم برنخیزی می توانی بعد از موت محشور نشوی کما ان الموت حق کذلک النوم حق و کما ان بعدالنوم انتباه بعدالموت قیام و به اختلاف نفوس و افکار و اکل و شرب گاهی مختلف می شود در رؤیای نفوس مقدّسه اختلاف نبوده و نیست چه که عین یقظه بوده ... » (۱۷۷)

و در لوحی دیگر می فرماید:

« النوم اخ الموت گفته شد تا برادر را به مشابّهت برادر بشناسی پس ملاحظه نمائید که در عالم رؤیا مشاهده می کنید و بعد از بیداری در این عالم او را به اسمی دیگر و وضعی دیگر تعبیر می کنید و تفسیر می نمائید و بعد هم بمرور ایام همان قسم که تعبیر و تفسیر شده مشهود می رود ... در آنجا اسم دیگر و وصف دیگر داشت و در اینجا هم اسم دیگر دارد و اگر خود این مقام را بعین مشهود ندیده رجوع به تعبیرات عارفین از معتبرین نما که از هر فعل و هر قول تعبیری کرده اند و از هر

شیئی تفسیری نموده اند ... حال تفکر نمائید که آن چه عالمی است که در آن عالم پدر و مادر بصورت شمس و قمر دیده می شود و برادر بصورت کوکب بنظر می آید و این چه عالمی است که بعکس دیده می شود چنانچه شمس و قمر به صورت پدر و مادر مشهود رفت و کوکب به صورت برادر ملحوظ شد قوله سلطانه (انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رأیتهم لی ساجدین) و تعبیر این رؤیا وقتی ظاهر شد که آن حضرت بر سریر عزت جالس گردید و حضرت یعقوب علیه السلام با یازده برادر بر قدم او افتادند. « (۱۷۸)

* « خواب یکی از مسائل مهمی است که حکما و متکلمین و صوفیه درباره حدود آن عقاید مختلف دارند و در ادیان تأثیر بسیار داشته به عقیده حکما خواب حالتی است که عارض جانداران می شود و بر اثر آن احساسات و حرکات غیرضروری و غیرارادی باز می مانند ولی حواس باطنی به عقیده اکثر از کار نمی افتد. در این حالت نفس به عالم خود متوجه می شود زیرا نفس به عالم ملکوت اتصال معنوی دارد و مانع او از توجه بدان عالم اشتغال وی به تدبیر بدن و مدرکات حسی است و در نوم این تعلق گسسته می شود و چون صور جمیع کائنات از ازل تا به ابد در عالم حق و عقول و نفوس سماوی موجود است از آن به حکم مقابله در نفس انسانی منطبق می گردد چنانچه صور حسی در آینه نمودار می شود و از نفس ناطقه در حس مشترک می افتد و قوت متصرفه از حس مشترک می گیرد و آنرا تفصیل و ترکیب می دهد و به علاوه مشابّهت و بمناسبت سوابق ذهنی از حرفه و شغل و نیز به

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

« میانہ جمیع این نعمای جسمانی از همه لذیذتر خواب است روح انسانی یک قدر آزاد می شود چنانکه حوادث جسمانی منقطع می شود روح انسانی قدری آزاد می شود یعنی در صورتی که قلوب طیب و طاهر باشد ... و چه بسیار می شود که در مسالہ ای انسان در بیداری فکر می کند ولکن حل نمی کند و در عالم رؤیا بسیار واقع شده است که کشف می کند...» (۱۷۹)

جعلنا الیوم بصرک حدیدا

قسمتی از سوره ق آیه ۲۲ می باشد که تمام آیه چنین است « لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید ». یعنی به تحقیق بودی در غفلت از این پس برانداختیم از تو حجابت را پس دیده ات امروز تیز است.

حضرت بهاء الله می فرمایند :

« رأس کلّ ما اذکرناه لک هو الانصاف و هو خروج العبد عن الوهم و التقليد و التفرّس فی مظاهر الصُّنع بنظر التوحید و المشاهدة فی کلّ الامور بالبصر الحدید کذلک علّمناک و صرفنا لک کلمات الحکمة لتشکر الله ربّک فی نفسک و تفتخر بها بین العالمین » (۱۸۰)

بعضی تمسک به عقل جسته و آنچه به

عقل نیاید انکار نمایند

در لوح پرفسور فورال در توصیف قوای عقلیه می فرمایند:

«اما قوای عقلیه از خصائص روح است نظیر شعاع که از خصائص آفتاب است اشعه در تجدد است ولکن نفس آفتاب باقی و برقرار. ملاحظه فرمائید که عقل انسانی در تزاید و تناقص است و شاید بکلی زائل گردد ولکن روح بر حالت واحده است و عقل ظهورش منوط به سلامت جسم است...» (۱۸۱)

حضرت عبدالبهاء در مفاوضات در بحث موازین ادراک می فرمایند:

حسب کیفیت مزاج بر آن صورت لباس های مختلف می پوشاند و از این رو خواب محتاج به تعبیرات و خواب دیدن وقتی است که آدمی به بیداری نزدیک می شود و زان پس به حالت یقظه باز می آید ... صوفیه خواب را از انواع کشف و بر دو نوع شمرده اند از رویای صالح که از نمایش حق است و صادق که از نمایش روح است ... از نظر مولوی خواب نوعی از آزادی روح است از قیود خارجی خواه دینی و خواه از طریق آداب اجتماعی که آن آزادی برای انسان در بیداری دست نمی دهد.» شرح مثنوی شریف صفحه ۱۸۰

« ... میزان ثانی میزان عقل است و این میزان در نزد فلاسفه اولی اساطین حکمت میزان ادراک بود به عقل استدلال می کردند و به دلائل عقلیه تشبث می نمودند زیرا استدلالات ایشان جمیع عقلی است با وجود این بسیار اختلاف کردند و آرائشان مختلف بود حتی تبدیل فکر می کردند ... پس معلوم شد که میزان عقلی تام نیست ... چه اگر میزان عقل تام بود باید جمیع متفق الفکر و متحد الرأی باشند ... » (۱۸۲)

در مورد اینکه عقل معیار سنجش جمیع امور نیست و یا لااقل میزان ناقصی است حضرت امیر المومنین در بیانی می فرمایند: « لاتدرکه العقول بمشاهدة العیان ولكن یدرکه القلوب بحقایق الایمان » و مولوی رومی گوید :

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود
 « دیانت بهائی در زمینه عقل دو نظریه بنیادی و اساسی را پیشنهاد می کند: اول آنکه امر بهائی اعتبار عقل و خرد انسان به عنوان ملاک شناسائی مورد قبول قرار داده و در شناخت روحانی نیز ضرورت استفاده از عقل را تأکید می نماید. در واقع اهمیت عقل تا بحدی است که شارع بهائی از ضرورت تطابق دین و عقل سخن گفته است. دوّم اینکه دیانت بهائی عقل انسانی را تنها ملاک معتبر شناسائی ندانسته و در واقع بر محدودیت خرد و شناسائی عقلی نیز تأکید می نماید. » (۱۸۳)

عقل کلی ربّانی

عقل کلی ربّانی در این ظهور اعظم مقصود هیاکل مقدّسه مظاهر امر می باشند چنانچه حضرت عبدالبهاء در مفاوضات می فرمایند:

« اما عقل کلی الهی که ماوراء طبیعت است آن فیض قوّه قدیمه است و عقل کلی الهی است محیط بر حقایق کونیه و مقتبس از انوار و اسرار الهیه است آن قوّه عامله است نه قوّه متجسسه متحسسه قوای معنویه عالم طبیعت قوای متجسسه است از تجسس پی به حقایق کائنات و خواص موجودات برد اما قوّه عاقله ملکوتیه که ماوراء طبیعت است محیط بر اشیاء است و عالم اشیاء و مدرک اشیاء و مطلع بر اسرار و حقایق و معانی الهیه و کاشف حقایق خفیه ملکوتیه و این قوّه عقلیه الهیه مخصوص مظاهر مقدّسه و مطالع نبوت است ... » (۱۸۴)

و همچنین می فرمایند :

« ... و اول صادر از حق آن حقیقت کلیّه که به اصطلاح فلاسفه سلف عقل اول نامند و به اصطلاح اهل بهاء مشیت اولیه نامند و این صدور من حیث الفعل در عالم حق بامکنه و زمان محدود نه لااول له و لاآخر له است اول و آخر بالنسبه بحق یکسان است ... » (۱۸۵)

حضرت عبدالبهاء در رساله مدنیّه می فرمایند:

« از فیوضات فکر و دانش هیکل عالم در هر دوری بجلوه و طوری مزین و به لطائف بخشایش جدیدی متباهی و مفتخر است و این آیت کبرای خداوند بی همتا در آفرینش و شرف بر جمله ممکنات سبقت و پیشی داشته و حدیث اول ماخلق الله العقل شاهد این مطلب . » (۱۸۶)

سید اولین و آخرین

مقصود حضرت رسول اکرم می باشند چنانچه حضرت عبدالبهاء در لوح کنت کنز نیز همین عنوان را بکار برده اند و می فرمایند:

اتحسب انك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر

حضرت بهاء الله در لوحی می فرمایند:

« ... اگر گفته شود که هیکل انسانی در مقامی ملکوت است هذا حق لاریب فیه چه که مثال کل در او موجود و مشهود اگر چه بعضی او را عالم اصغر نامیده اند و لکن تشهد آنه عالم کبیر و تغییر و اختلاف آن به سبب اسباب اخری بوده و خواهد بود ... » (۱۹۰)

« این بیت منسوب به امیرالمومنین علی علیه السلام می باشد چنانچه در اربعین شیخ بهائی آمده » و اعلم انک نسخه مختصره من العالم فیک بسایطه و مرکباته و مادیاته و مجرداته بل انت العالم الکبیر بل الاکبر کما قال امیر المومنین و سید الموحدين:

دوانک فیک و ماتبصر و دوانک فیک و ما تشعر
و تزعم انک جرم صغير و فیک انطوى العالم الاکبر

مضمون بیان شیخ بهائی چنین است که بدان بدرستی که تو نسخه مختصر از عالم هستی در توست بسایط و مرکبات و مادیات و مجردات بلکه تو عالم کبیر بلکه عالم اکبر هستی همانطوریکه گفت حضرت علی سید موحدين دواى دردت در توست و تو از آن غافل و دواى دردت از توست و آنرا نمى بینی آیا گمان می کنی جرم صغیری هستی در حالیکه در تو عالم اکبر منطوی است.» امر و خلق صفحه ۲۴۲

«... اینست که سید الاولین و آخرین در این مقام اظهار عجز و فقر را کمال علم و غایت القصوی حکمت دانسته اند و این جهل را جوهر علم شمرده اند...» (۱۸۷)

رب زدنی فیک تحیراً

از بیانات حضرت محمد می باشد که در مراتب فکرت بیان فرموده اند مضمون بیان اینکه پروردگار بیفزا تحیر مرا در خودت . همین بیان در جواهرالاسرار بیان شده است.

« فاعرف یا ایهاالمذکور فی هذه الالواح بان من دخل فی هذا السفر یکون متحیراً فی آثار قدرة الله و بدایع آیات صنع الله و يأخذة الحيرة من کل الجهات و من جمیع الاطراف کما شهد بذلک جوهر البقاء فی ملاء الاعلی فی قوله " رب زدنی فیک تحیراً " ... » (۱۸۸)

و همچنین حضرت مولی الوری در لوح تفسیر کنت کنز در مقامی که درباره تقدیس ذات الهی از ادراک موجودات و احاطه عقول بیان می فرمایند این بیان فوق را از حضرت رسول اکرم نقل می فرمایند.

« ... چنانچه شمس سماء تفرید و شمع شبستان توحید خلاصه المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم در مقام معرفت آن ذات احدیت بنغمه ما عرفناک حق معرفتک در فضای ملک و ملکوت تغنی نموده اند و برته رب زدنی فیک تحیراً بر اغصان شجره وجود ترتی فرموده اند ... » (۱۸۹)

جهدی باید که رتبه حیوانی معدوم کنیم تا

معنی انسانی ظاهر شود

حضرت بهاء الله می فرمایند:

« ... و افئده مقریین را از زنگار حدود پاک و منزّه فرمایند تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر برآرد ... » (۱۹۱)

و نیز می فرمایند: (۱۹۲)

«حال ای عباد پره‌ای خود را بطین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضا میالائید تا از طیران در آسمانهای قدس عرفان محروم و ممنوع نمائید...»

و همچنین می فرمایند :

« ... و از غفلت نفس و هوی برآمده قصد سینای روح در این طور مقدس از ستر و ظهور نمائید ... » (۱۹۳)

در کلمات مکنونه می فرمایند:

« ای دوست تو، شمس سماء قدس منی خود را بکسوف دنیا میالای حجاب غفلت را خرق کن تا بی پرده و حجاب از خلف سحاب بدرآئی و جمیع موجودات را به خلعت هستی بیارائی »

حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند:

« ... در انسان دو مقام موجود نورانی و ظلمانی، الهی و طبیعی رحمانی و شیطنانی زیرا خط فاصل بین نور و ظلمت است و در دایره وجود از حسیض ادنی واقع که نهایت نزول است ولی بدایت صعود است لهذا حائز الجهتین است نور و ظلمت و ضلالت و هدایت تا کدام غلبه نماید اگر عقل غلبه کند نورانیت و از اعلی علیین و اگر نفس غلبه کند و طبیعت

مسلط گردد ظلمانیت و از اسفل سجّین زیرا قوه ملکوتی و قوه طبیعی حیوانی در انسان در جنگند تا کدام مظفر گردد. » (۱۹۴)
حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

« انسان در نهایت رتبه جسمانیاتست و بدایت روحانیات یعنی نهایت نقص است و بدایت کمال . » (۱۹۵)

تفکر در تمامیت خلق انسان کن که این

همه عوالم و این همه مراتب ...

جمال قدم در لوحی می فرمایند:

«... چه که هر نفسی را الیوم بمثل این عالم خلق فرموده ایم چنانچه در عالم مُدن مختلفه و قراء متغایره و همچنین از اشجار و اثمار و اوراق و اغصان و افنان و بحار و جبال و کل آنچه در او مشهود است همین قسم در انسان کل این اشیاء مختلفه موجود است پس یک نفس حکم عالم بر او اطلاق می شود...» (۱۹۶)

و نیز می فرمایند :

« ... و چون در هر شیئی حکم کل شیئی مشاهده می شود اینست که بر واحد حکم کل جاری شده ... چون در یک نفس جمیع آنچه در عالم است موجود ... » (۱۹۷)

در لوحی دیگر می فرمایند:

«ای سائل، انسان فهرست اعظم و طلسم اقوم است فهرستی است که در او مثال کل ما خلق فی الارض و السماء موجود...» (۱۹۸)

در ایقان شریف می فرمایند:

«انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشد دلالت و اعظم حکایه است
از سایر معلومات...» (۱۹۹)

حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

« انسان آیت کبرای الهی است یعنی کتاب تکوین است زیرا جمیع اسرار
کائنات در انسان موجود است ... » (۲۰۰)

لقمان

«علی المشهور از مردم حبشه بوده و کلمات حکمت آمیزش ضرب المثل
است در قرآن مجید سوره به نام او موجود است گویند معاصر داود (ع)
بوده است و لقمان دیگری هم هست که از حکمای عرب و به لقمان بن
عاد معروف است و از جمله حکما محسوب شده.» (۲۰۱)

جمال اقدس ابهی بدین بیان از لقمان حکیم یاد می فرمایند:

«همچنین لقمان که از چشمه حکمت نوشیده و از بحر رحمت چشیده به
پسرش ناتان بجهت اثبات مقامات حشر و موت همین خواب را دلیل
آورده و مثل زده در این مقام ذکر می نمائیم تا ذکری از آن جوان
مصطبه توحید و پیر مراتب تعلیم و تجرید ازین بنده باقی بماند...» (۲۰۲)

ای دوست دل که محل اسرار باقیه است

محل افکار فانیه مکن

در کلمات مکنونه می فرمایند:

« ای پسران غفلت و هوی دشمن مرا در خانه من راه داده اید و دوست
مرا از خود رانده اید چنانچه حبّ غیر مرا در دل منزل داده اید بشنوید
بیان دوست را و به رضوانش اقبال نمائید ... » (۲۰۳)

و نیز می فرمایند :

« هیکل الوجود عرشی نظّفه عن کلّ شیئ لاسوائی به و استقراری علیه »

و نیز می فرمایند :

«عالم اکبر یا کبری جهان آفرینش است از علوی و سفلی مقابل عالم اصغر که انسان
است بقول بعضی جهان کبیر یا اکبر آسمانها و یا ملکوت افلاک و یا دل انسان است
و عالم اصغر یا صغیر زیر فلک و یا ملکوت زمین و یا نفس است انسانرا بدان
جهت عالم صغیر می نامند که هر چه در عالم کبیر است در وجود او می توان
یافت.» از کتاب شرح مشنوی شریف صفحه ۱۰۷۲

وادی فقر و فناء

جمال قدم در جواهر الاسرار می فرمایند:

«... السالك في هذا المقام و هذا الوطن البَحت الاعلى و هذا السفر المحو الكُبرى لينسى نفسه و روحه و جسده و ذاته و يَسْبِغُ في قلزم الفناء و يكون في الارض كمن لم يكن شيئاً مذكوراً و لن يشهد احدٌ منه آثار الوجود ... لان هذا المقام مقام تجلّي المعشوق للعاشق الصادق و ظهور اشراق انوار المحبوب للحبيب الفارغ و هل يُمكن للعاشق وجودٌ حين تجلّي المعشوق او للظلّ بقاءً عند ظهور الشمس ... و في ذلك المقام يشهد السالك نفسه على عرش الاستغناء و كرسی الاستعلاء ...» (۲۱۰)

و اما درباره مفهوم فناء حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند:

«... مقصود از فناء در الواح الهیّه اینست که انسان بکلی خود را فنای حق می کند یعنی منقطع از هر چیز گردد ... جمیع شئون شخصی خویش را فدای حق نماید و از لذائذ و هواجس عالم ناسوت در گذرد ... و بنار محبت الله برافروزد و لسان بذکر و ثنای حق بگشاید و به اوصاف تقدیس و تنزیه متجلّی گردد و به تربیت خویش و هدایت نفوس پردازد یعنی جمیع شئون متعلق بخود را فدا و فناء نماید چون به این مقام رسد البته پرتو عنایت برافروزد و حجبات بیگانگی بسوزد و اراده و مقصدی از برای او نماند و در تحت اراده الهی متحرک گردد و به نفثات روح القدس زنده شود ...» (۲۱۱)

«مقام فناء برای اهل سلوک منزل آشنائی است منتهی تفاوتی که وجود دارد اینست که اهل سلوک وصول بمقام فنا را برای همه افراد نوع انسان میسر می دانند اما در دیانت بهائی چون حفظ مراتب وجود لازمه

معتقدات است مقام فناء در مقام توحید تعلق به مظاهر الهیّه دارد و در مقام تحدید اختصاص به مظهر کلی الهی دارد. البته جمال قدم تحدیر فرموده اند که مبادا انسان تصوّر کند که در انتهای این مراتب سیر و سلوک بقاء ذات الهی نائل می شود مبادا توهم کند که وقتی به مقام فناء رسید خدا در او ظهور می کند و یا او خدا می شود در کتاب ایقان شرایط سلوک را ذکر فرموده اند و سرانجام فرموده اند که نهایت این سیر و سفر اینست که انسان به شهر خدا درآید که شهر خدا یا مدینه الله کتاب او است که در هر هزار سنه او ازید ظاهر می شود یعنی شناختن صاحب کتاب و شارع امر در هر دوری ...» (۲۱۲)

«و اما درباره فقر این اصطلاح در ابتدا متوجه اشیاء مادی بود بعد بتدریج معنی وسیعی یافت و به نظر صوفیان مایه وجد و حال گردید فقر واقعی فقط فقدان غناء نیست بلکه فقدان میل و رغبت به غناء است یعنی هم قلب صوفی باید تهی باشد و هم دستش و در این معنا است که صوفی الفقر فخری می گوید. اصطلاح فناء بر اطوار و وجهه ها و معانی مختلفه اطلاق می شود که مهمترین آنها عبارت است از: - تعبیر حالت روحی از راه خاموش کردن جمیع هوس ها و میل ها و اراده و تعینات شخصی چنانچه مولوی می گوید:

هر که را هست از هوس ها جان پاک زود بیند حضرت و ایوان پاک
چون محمد پاک شد از نار و دود هر کجا رو کرد وجه الله بود
هر که را باشد ز سینه فتح باب او ز هر ذره ببیند آفتاب

- بیخودی و عدم استشعار بوجود خویشتن به عبارت دیگر بی خبری ذهن از تمام موجودات و مدرکات حسی و اعمال و افکار و احساسات حتی از هستی خود بواسطه جمع شدن قوای نفسی در خدا یعنی استغراق در مشاهده صفات الوهیت .
- وقفه یافتن و از کار باز ماندن عقل شعوری و مقصود از عقل شعوری اعمال و حالات ذهنی است که شخص مستشعر به آن است.

- و عالی ترین مرتبه فناء وقتی است که طالب این را هم نداند که بمقام فناء واصل شده یعنی شعور بحال فناء هم از میان برود و این حالت است که صوفیه فناء الفناء می نامند. « از کتاب بحث در احوال و آثار و افکار حافظ صفحه ۳۷۴

«این آیه مبارکه قرآنی است که در سوره الدهر مندرج است و مضمون آنکه بندگان نیکوکار همانا از جامی که طبیعت آن بارد است و حرارت آتش نفس و هوی را از بین می برد می آشامند...
... درک حقایق الهیه مخصوص ابرار است و آنان کسانی هستند که مظهر امرالله را شناخته اند و بنور ایمان بدرک حقایق رحمان فائز شده اند و از کأس مزاجها کافور نوشیده اند و حرارت غلبه نفس و هوی را به نوشیدن جام کافور از دست عنایت مظهر ظهور مضمحل و فانی ساخته اند.» (۲۱۳)

جمال قدم در کلمات مکنونه می فرمایند:
« ... ولكن فقر از ماسوی الله نعمتی است بزرگ فقیر شمارید زیرا که در غایت آن غنای بالله رخ بگشاید و در این مقام انتم الفقراء مستور و کلمه مبارکه "والله هو الغنی" چون صبح صادق از افق قلب عاشق ظاهر و باهر و هویدا و آشکار شود و بر عرش غناء متمکن گردد و مقرر یابد.»
و نیز می فرمایند :
« ای فرزند هوی از آرایش غناء پاک شو و با کمال آسایش در افلاک فقر قدم گذار تا خمر بقاء از عین فناء بیاشامی »

« فقر اصلی است بزرگ و اصل مذهب طایفه صوفیه حقیقت فقر نیازمندی است زیرا بنده همواره نیازمند است ... غنی در حقیقت حق است و فقیر خلق و صفت عبد است به حکم انتم الفقراء والله هو الغنی بعضی گویند فقر عبارت از فناء فی الله است و بعضی گویند فقیر آن بود که طبعش از مراد خالی بود.»
دولت فقر طلب کن که متاع دنیا هر کجا جمع شود بیم زوالش دارند
و مقام فقر مقام اعلائی است که هر کس را بدان راه نیست که فرموده الفقر فخری .
از کتاب مصطلحات عرفاء ذیل عنوان فقر

آیه فوق از آیات قرآنی است که در سوره قصص آیه ۸۸ نازل گردیده است و تمام آیه مبارکه چنین است: « وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ »

حضرت بهاء‌الله در اقتدارات می‌فرماید :

« ... توحید وجودی و آن اینست که کل را به لا نفی می‌کنند و حق را به الا ثابت یعنی غیر حق را موجود نمی‌دانند به این معنی که کل نزد ظهور و ذکر او فنای محض بوده و خواهند بود کل شیئی هالک الا وجهه یعنی مع وجود او احدی قابل وجود نه و ذکر وجود بر او نمی‌شود چنانچه فرموده‌اند که کان الله و لم یکن معه شیئی و الان یكون بمثل ما قد کان مع آنکه مشاهده می‌شود که اشیاء موجود بوده و هستند مقصود آنکه در ساحت او هیچ شیئی وجود نداشته و ندارد در توحید وجودی کل هالک و فانی و وجهه که حقست دائم و باقی ... » (۲۱۴)

در مثنوی مولوی مضمون فوق اینطور مطرح گردیده :

کل شیئی هالک جز وجهه او چون نه ای در وجه او هستی مجو
هر که اندر وجه ما باشد فنا کل شیئی هالک نبود جزا
در یک دو بیتی دیگر همین معنی واضح است:
جمله معشوق است و عاشق پرده زنده معشوقست و عاشق مرده
و یا در بیان دیگر در قرآن شریف همین مضمون تکرار گردیده است:
« کل من علیها فان و یبقی وجه ربک » سوره رحمن آیات ۲۶ - ۲۷

اراضی قلوب انسانی جاری نیست

در کلمات مکنونه می‌فرمایند:

« ای پسر روح وقتی آید که بلبل قدس معنوی از بیان اسرار معانی ممنوع شود و جمیع از نغمه رحمانی و ندای سبحانی ممنوع گردید »

و نیز در ضمن لوحی می‌فرمایند:

« ای طالبان باده روحانی جمال قدس نورانی در فاران قدس صمدانی از شجره روحانی بی حجاب لن ترانی می‌فرمایند چشم دل و جان را محروم ننمائید و بمحل ظهور اشراق انوار جمالش بشتابید ... » (۲۱۵)

و نیز می‌فرمایند :

«ای بندگان سزاوار اینکه در این بهار جانفزا از باران نیسان یزدانی تازه و خرم شوید خورشید بزرگی پرتو افکنده و ابر بخشش سایه گسترده با بهره کسی که خود را بی‌بهره نساخت و دوست را در این جامه بشناخت...» (۲۱۶)

و همچنین می‌فرمایند:

«ای بنده یزدان آفتاب جهان جاودانی از مشرق اراده رحمانی در اشراق و دریای بخشش یزدانی در امواج، بی‌بهره کسی که ندید و مرده مردی که نیافت ...» (۲۱۷)

و در لوحی دیگر می‌فرمایند:

«... و یوم ظهور یوم رستخیز اکبر است امید هست که آنجناب از رحیق وحی الهی و سلسبیل عنایت ربّانی بمقام مکاشفه و شهود فائز شوند.» (۲۱۸)

و نیز در بیانی می‌فرمایند:

«... همیشه بحر عنایت ربّانی در موج نیست و غمام رحمت نامتناهی در جریان نه و همیشه در مشکاة قدس صمدانی سراج الهی مشتعل نه...» (۲۱۹)

و در لوحی می‌فرمایند :

« اینست بدایع نصایح الهی که بلسان قدرت در مکمن عظمت و مقعد قدس رفعت خود می‌فرماید پس بگوش جان بشنوید و خود را از اصغای نصایح محبوب محروم و ممنوع ننمائید ... » (۲۲۰)

در کتاب مستطاب ایقان می‌فرمایند:

«... همیشه نسیم جان از مصر جانان نوزد و همیشه نهرهای تبیان در جریان نه و مدام ابواب رضوان مفتوح نماند. آید وقتی که عندلیبان جنان از گلستان قدسی به آشیانه‌های الهی پرواز نمایند دیگر نه نغمه بلبل شنوی و نه جمال گل بینی پس تا حمامه ازلی در شور و تغنی است و بهار الهی در جلوه و تزئین غنیمت شمرده گوش قلب را از سروش او بی بهره مکن ... » (۲۲۱)

و اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ

اِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ

آیه فوق در سوره حجر آیه ۲۱ نازل گردیده است و مضمون آنکه هیچ چیزی نیست مگر آنکه گنجینه هستی آن نزد ماست ولی ما جز به اندازه معلوم و معین آنرا فرو نمی‌فرستیم .
جمال قدم در هفت وادی می‌فرمایند:

« اگر چه فیض فیاض را تعطیلی و تعویقی نه ولكن هر زمان و عصر را رزقی معلوم و نعمتی مقدر است و به قدر و اندازه افاضه می‌شود و ان من شیءٍ الاّ عندنا خزائنه و ما نُنَزِّلُه الاّ بقدر معلوم ... » (۲۲۲)

حضرت عبدالبهاء در لوحی به این آیه شریفه استناد فرموده‌اند:

« ... اما امام دوازدهم قائم موعود در حیّز ملکوت روحاً موجود بود و در یوم ظهور جسماً مشهود گشت به این تجسم شخصی ثانی گشت و ان من شیءٍ الاّ عندنا خزائنه و ما ننزله الاّ بقدر معلوم آنچه در حیّز ملک ظاهر گردد اول در حیّز ملکوت بوده و حکم وجود داشت ... » (۲۲۳)

« به عقیده صوفیان هر چه در عالم ناسوت است صورت آن به نحوی از اطلاق در عالم مثال و جهان نفوس و عقول و به صورتی مجردتر در عالم مشیت الهی و مرتبه اسماء و اعیان ثابت وجود دارد و هیچ چیز در مرتبه دانی و نازل موجود نمی‌شود مگر آنکه به نحو کاملی مناسب در مراتب عالی موجود است و بنابراین ابر و آفتاب و باران و روشنی و نظایر آنها در عالم غیب هست و آنچه در جهان سفلی است دم بدم زوال می‌پذیرد و باز صورتی از عالم نهران بر آن افاضه می‌شود. « شرح مشنوی شریف جلد سوم ص ۸۴۵

در بیان فوق جمال اقدس ابهی تحذیر می فرمایند که مبدا از شریعت انحرافی حاصل گردد زیرا بعضی از صوفیه شریعت را مانند پوست و حقیقت را به منزله مغز می دانند و در بعضی مواقع رعایت شریعت را لازم نمی بینند. در همین خصوص در ام‌الکتاب دور بهائی کتاب اقدس می فرمایند:

«... من الناس مَنْ يَقَعُدُ صَفَّ النِّعَالِ طَلَبًا لصدر الجلال قُلْ مَنْ أَنْتَ يَا ايها الغافل الغرّار و منهم من يَدْعِي الْبَاطِنَ وَ بَاطِنَ الْبَاطِنِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَذَّابُ تَاللَّهِ مَا عِنْدَكَ إِنَّهُ مِنَ الْقَشُورِ تَرَكَنَاهَا لَكُمْ كَمَا تُتْرَكُ الْعِظَامُ لِلْكِلَابِ...» (۲۲۴)

و در سوره الشمس می فرمایند:

« طوبى للذين اخذوا الظاهر و الباطن اولئك عباداً آمنوا بالكلمة الجامعة فاعلم مَنْ اخذ الظاهر و تَرَكَ الْبَاطِنَ انه جاهلٌ و من اخذ الباطن و ترك الظاهر انه غافلٌ و من اخذ الباطن بايقاع الظاهر عليه فهو عالمٌ كامل...» (۲۲۵)

« در مبحث تصوّف و عرفان سه مرحله را باید در نظر داشت شریعت، طریقت و حقیقت . شریعت راه را نشان می دهد و عبارت از احکامی است که رعایت آن انسان را به راه راست هدایت می کند و مستعد بدست آوردن لطایف روحانی و باطنی می سازد و همین که این استعداد حاصل شد و طالب منظور خود را در نظر گرفت پیرو طریقت محسوب است به این معنی که فائده شریعت راهنمایی است و بس ولی راهروی بطرف کمال عمل طریقت است که غایت آن وصول به حقیقت است» از کتاب شرح و احوال و آثار و افکار حافظ صفحه ۲۰۸

در ایقان شریف می فرمایند:

«ای برادر من قدم روح بردار تا بادیه های بعیده بُعد و هجر را به آنی طی فرمائی و در رضوان قرب و وصل درآئی و در نَفَسِ بانفس الهیه فائز شوی و بقدم جسد هرگز این مراحل طی نشود و مقصود حاصل نیاید» (۲۲۶)

و نیز می فرمایند :

« اینست شأن اکسیر الهی که در یک حین عباد را تقلیب می فرماید ... و همچنین این نفوس هم از اکسیر الهی در آنی عالم ترابی را طی نموده به عوالم قدسی قدم گذاردند و بقدیمی از مکان محدود بلامکان الهی واصل شوند جهدی باید تا به این اکسیر فائز شوی که در یک آن مغرب جهل را به مشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را به صبح نورانی فائز گرداند و بعید صحرای ظنّ را بچشمه قرب و یقین دلالت کند و هیاکل فانیه را به رضوان باقی مشرف فرماید ... » (۲۲۷)

طایران هوای توحید و ... این مقام را که

مقام بقاء بالله است در این مدینه

منتهی رتبه عارفان ... شمرده اند

مقصود از طایران هوای توحید و اصلان لُجّه تجرید در این مقام مشایخ بزرگ صوفیه و عارفین کاملین هستند که جمیع وادی‌ها را طی نموده اند و به آخر مقام یعنی بقاء بالله رسیده اند و این را منتهی رتبه وطن عاشقان دانسته اند.

ولی از دیدگاه امر مبارک ورود در مدینه الله و شهر خدا بقاء بالله است چنانچه در مورد منتهی فیض الهی که برای بندگان مقدر شده می فرمایند: « ... منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان اوست که کل بآن وعده داده شده اند ... » (۲۲۸)

و مقصود از لقاء الله را عرفان مظهر مقدس امر او بیان فرموده اند.

لازم به توضیح بیشتر است که منتهی مرتبه سلوک از منظر امر مبارک چگونه می باشد و برای این مقصود درج نصوص ذیل ضروری می نماید.

حضرت بهاء الله در ایقان شریف می فرمایند:

« ... بعد از تحقق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق ... بشیر معنوی به بشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود ... و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید او اقل تجدید شود و تزئین یابد ... و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدهی ... » (۲۲۹)

در لوح سلمان می فرمایند:

« ... ای سلمان آنچه عرفاء ذکر نموده اند جمیع در رتبه خلق بوده و

خواهد بود چه که نفوس عالیه و افنده مجرده هر قدر در سماء علم و عرفان طیران نمایند از رتبه ممکن و ما خلق فی انفسهم بانفسهم تجاوز نتوانند ... » (۲۳۰)

و نیز در بیانی می فرمایند :

« ... اگر صاحبان عقول و افنده اراده معرفت پست ترین خلق او را علی ماهو علیه نمایند جمیع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد به معرفت آن آفتاب حقیقت و آن ذات غیب لایدرک ... » (۲۳۱)

و نیز در ضمن لوحی می فرمایند :

« ... نشناخته او را احدی و به کُنه او راه نیافته نفسی کلّ عرفاء در وادی معرفتش سرگردان و کلّ اولیاء در ادراک ذاتش حیران ... » (۲۳۲)

و در همین مورد می فرمایند:

« ... و اگر نفسی ادعای عرفان غیب من حیث هو غیب نماید کاذب بوده و خواهد بود ... » (۲۳۳)

و نیز در ایقان شریف می فرمایند:

« ... جمیع انبیاء و اوصیاء و علماء و عرفاء و حکماء بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و وصول آن حقیقت الحقایق مقرر و مذعنند ... » (۲۳۴)

هم چنین در لوحی می فرمایند:

« ... عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جمیع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صدهزار موسی در طور طلب به ندای کن ترانی منصعق و صدهزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لن تعرفنی مضطرب ... متعارجان سماء قرب عرفانش جز بسرمنزل حیرت نرسیده اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز به وادی عجز و حسرت قدم نگذارده اند ... » (۲۳۵)

«این بیت از ابن فارض عارف معروف مصری است مشارالیه به شرحی که در مقدمه دیوانش که در بیروت به طبع رسیده مسطور است وی در مصر متولد شد و در آنجا سکونت داشت تولدش بسال ۵۷۶ هجری قمری و وفاتش ۶۳۲ بود این بیت در ضمن یکی از قصائد معروفه اوست که در نهایت انسجام و لطافت است.

حضرت عبدالبهاء نیز در بعضی از الواح ابیات این قصیده را استشهاد فرموده‌اند.

مفهوم بیت فوق چنین است راحت عشق جز رنج و مشقت نیست آغاز کار عاشق در عشق بیماری و رنج و در خاتمه نثار جان در راه جانان است.» (۲۳۶)

- ۱) مرکب این وادی صبر است.
- ۲) هیچ بندی ایشان را منع ننماید.
- ۳) شرط است این عباد را که دل را که منبع خزینه الهیه است از هر نقشی پاک کنند و از تقلید ... اعراض نمایند.
- ۴) طالب در این سفر به مقامی رسد که همه موجودات را در طلب دوست سرگشته بیند ... در هر آنی امری مشاهده کند و در هر ساعتی بر ستری مطلع گردد ...
- ۵) در هر قدمی اعانت غیبی او را شامل شود و جوش طلبش زیاده گردد...
- ۶) طالب صادق جز وصال مطلوب چیزی نجوید.
- ۷) این طلب طالب را حاصل نشود مگر به نثار آنچه هست یعنی آنچه دیده و شنیده و فهمیده همه را به نفی "لا" منفی سازد تا به شهرستان جان که مدینه "الا" است واصل شود ...
- ۸) سالک در این سفر بر هر خاکی جالس شود و در هر بلادی ساکن گردد و از هر وجهی طلب جمال دوست کند.

- ۱) نار عشق برافروزد و چون نار عشق برافروخت خرمن عقل بکلی بسوخت...
- ۲) سالک از خود و غیر خود بیخبر است نه جهل و علم داند و نه

«در خاتمه بحث پیرامون مصطلحات و آیات قرآنی و احادیث هفت وادی اینک خلاصه‌ای از هر وادی بطور جداگانه درج می‌گردد شاید که رهی نزدیکتر باشد برای نیل به درک این بحر ذخار.

بعد از درج مطالب هر وادی شرایط سلوک سالکین در سبیل معرفت سلطان قدم و در آخر انتهی سلوک از منظر امر مبارک به جهت اهمیت مجدداً مطرح شده است.»

شک و یقین ...

(۳) مرکب این وادی درد است ...

(۴) ای برادر من تا بمصر عشق در نیائی به یوسف جمال دوست واصل نشوی و تا چون یعقوب از چشم ظاهری نگذری چشم باطن نگشائی ...

(۵) عشق هستی قبول نکند و زندگی نخواهد حیات در ممات بیند و عزت از ذلت جوید ...

(۶) در مملکتش هستی را وجودی نه و در سلطنتش عاقلان را مقری نه ...

(۷) هر سرخی که در عالم بینی از قهرش دان و هر زردی که در رخسار بینی از زهرش شمر ...

(۸) پس باید به نار عشق حجابهای نفس شیطانی سوخته شود تا روح برای ادراک مراتب سید لولاک لطیف و پاکیزه گردد.

وادی معرفت

(۱) سالک در این وادی از شک به یقین آید و از ظلمت ضلالت هوی بنور هدایت تقوی راجع گردد ...

(۲) در این رتبه قضا را رضا دهد و جنگ را صلح بیند و در فناء معانی بقاء درک نماید و به چشم سر و سر در آفاق ایجاد و انفس عباد اسرار معاد بیند و ... در بحر قطره بیند و در قطره اسرار بحر ملاحظه کند.

(۳) سالک در این وادی در آفرینش حق بینش مطلق مخالف و مغایر نبیند ...

(۴) در ظلم عدل بیند و در عدل فضل مشاهده کند.

(۵) قفس تن و هوی بشکند و به نفس اهل بقاء انس گیرد به نردبانهای

معنوی صعود نماید ...

(۶) ولکن مسافران حدیقه عرفان چون آخر را در اول بینند لهذا در جنگ صلح و در قهر آشتی ملاحظه کنند ...

(۷) و سالک بعد از سیر وادی معرفت که آخر مقام تحدید است به اول مقام توحید واصل شود ...

وادی توحید

(۱) سالک در این مرحله از کاس تجرید بنوشد و در مظاهر تفرید سیر نماید در این مقام حجاب کثرت بردزد و از عوالم شهوت برپرد و در سماء وحدت عروج نماید بگوش الهی بشنود و به چشم ربّانی اسرار صنع صمدانی بیند ...

(۲) سالک در این وادی در اشیاء به نظر توحید مشاهده کند و اشراق تجلی شمس الهی را از مشرق هویت بر همه ممکنات یکسان بیند ...

(۳) جمیع اختلافات عوالم کون که در مراتب سلوک سالک مشاهده می‌کند از نظر خود سالک است ...

(۴) ای برادر من قلب لطیف بمنزله آئینه است آن را به صیقل حبّ و انقطاع از ماسوی الله پاک کن تا آفتاب حقیقی در آن جلوه نماید و صبح ازلی طالع شود

(۵) چون انوار تجلی سلطان احدیه بر عرش قلب و دل جلوس نمود نور او در جمیع اعضاء و ارکان ظاهر می‌شود ... زیرا که صاحب بیت در بیت خود تجلی نموده و ارکان بیت همه از نور او روشن و منور شده و فعل و اثر نور از منیر است اینست که همه به او حرکت نمایند و به اراده او

قیام کنند ...

۶) مباد در این بیانات رایحه حلول و یا تنزلات عوالم حق در مراتب خلق رود... زیرا که بذاته مقدّس است از صعود و نزول و از دخول و خروج ...

۷) این ذکرها که در مراتب عرفان ذکر می شود معرفت تجلیات آن شمس حقیقت است که در مرایا تجلی می فرماید و تجلی آن نور در قلوب هست ...

۸) و این ذکرها در مراتب عوالم نسبت ذکر می شود و الا آن رجالی که قدمی عالم نسبت و تقیید را طی نموده اند و بر بساط خوش تجرید ساکن شده اند و در عالم های اطلاق و امر خیمه برافراخته اند جمیع این نسبتها را به ناری سوخته اند ... و در هوای قدس نور سیر می کنند دیگر الفاظ در این رتبه کجا وجود دارد تا اول یا آخر یا غیر اینها معلوم شود و مذکور آید در این مقام اول نفس آخر و آخر نفس اول است.

وادی استغناء

۱) سالک در این وادی استغنائی الهی را بیند که از بیدای روح می وزد و حجابهای فقر را می سوزد

۲) مسافران این وادی اگر در ظاهر بر خاک ساکنند اما در باطن بر رفر معانی جالس و از نعمتهای بی زوال معنوی مرزوقند و از شرابهایی لطیف روحانی مشروب

۳) ای رفیق تا به حدیقه این معانی نرسی از خمر باقی این وادی نچشی و اگر چشی از غیر چشم پوشی و از باده استغناء بنوشی و از همه بگسلی و به او پیوندی و جان در رهش بازی و روان رایگان برافشانی ...

۴) سالک در این رتبه جمال دوست را در هر شیئی بیند از نار، رخسار یار بیند و در مجاز، رمز حقیقت ملاحظه کند و از صفات، سرّ هویت مشاهده نماید زیرا پرده ها را به آهی سوخته و حجابها را به نگاهی برداشته ببصر حدید در صنع جدید سیر نماید و به قلب رقیق آثار دقیق ادراک کند...

وادی حیرت

۱) سالک در این رتبه در بحرهای عظمت غوطه می خورد و در هر آن بر حیرتش می افزاید گاهی هیكل غناء را نفس فقر می بیند و جوهر استغناء را صرف عجز گاهی محو جمال ذوالجلال می شود و گاهی از وجود خود بیزار ...

۲) این صرصر حیرت چه درختهای معانی را که از پا انداخت و چه نفوسها را از نفس برانداخت زیرا که این وادی سالک را در انقلاب آورد...

۳) ای برادر اگر در هر خلقی تفکر نمائیم صد هزار حکمت بالغه بینیم و صد هزار علوم بدیعه بیاموزیم از جمله مخلوقات نوم است ملاحظه کن چقدر اسرار در او ودیعه گذاشته شده است.

۴) این آیات را حضرت باری در خلق گذاشته تا محققین انکار اسرار معاد نکنند و به آنچه وعده داده اند سهل نشمرند ...

وادی فقر و فناء

- (۱) این رتبه مقام فنای از نفس و بقای بالله است و فقر از خود و غنای بمقصود است و در این مقام که ذکر فقر می شود یعنی فقیر است از آنچه در عالم خلق است و غنی است به آنچه در عوالم حق است ...
- (۲) در این مقام واصل مقدّس است از آنچه متعلق به دنیا است
- (۳) و این مقام است که کثرات کلّ شیئی در سالک هالک شود و طلعت وجه از مشرق بقاء سر از غطاء بیرون آورد و معنی "کل شیئی هالک الا وجهه" مشهود گردد
- (۴) در این وادی سالک مراتب وحدت وجود و شهود را طی نماید و به وحدتی که مقدّس از این دو مقام است واصل گردد احوال پی به این مقال برد نه بیان و جدال
- (۵) سالک منقطع را اگر اعانت غیبی برسد و ولی امر مدد فرماید این هفت رتبه را در هفت قدم طی نماید بلکه در هفت نفس بلکه در یک نفس ...
- (۶) نزد این فانی بحر معنی این مقام اول شهریند دلست یعنی اول ورود انسان است به مدینه قلب ...

شرایط سلوک سالکین در سبیل

معرفت سلطان قدم

- (۱) قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع

- غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید.
- (۲) صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید.
- (۳) دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبهه و صور ظلیه مقدّس گرداند.
- (۴) باید در کل حین توکل به حق نماید و از خلق اعراض کند.
- (۵) از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و بر بّ الارباب در بندد.
- (۶) نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد.
- (۷) افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید.
- (۸) به صبر و اضطبار دل بندد.
- (۹) صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی فایده احتراز کند.
- (۱۰) غیبت را ضلالت شمرد و به آن عرصه هرگز قدم نگذارد.
- (۱۱) به قلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ.
- (۱۲) مصاحبت منقطعین را غنیمت شمرد و عزّت از متمسکین و متکبّرین را نعمت شمرد.
- (۱۳) در اسحار به اذکار مشغول شود.
- (۱۴) به تمام همت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد.
- (۱۵) از ماسوی الله چون برق درگذرد.
- (۱۶) بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطاء و احسان دریغ ندارد.
- (۱۷) رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد به انسان
- (۱۸) از جانان جان دریغ ندارد.
- (۱۹) از شماتت خلق از حق احتراز نجوید.
- (۲۰) آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد.

۲۱) نگوید آنچه را وفا نکند.

۲۲) از خاطنان در کمال استیلاء در گذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان قلم عفو در کشد و به حقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است. (۲۳۷)

انتهای سلوک سالکین

« ... و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبت از شطر احدیه وزید ظلمت ضلالت شک و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را به صور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و عنایات و تائیدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد بقسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می بیند و رجوع به آیات واضحه آفاقیه و خفیات مستوره انفسیه می نماید و به عین الله بدیعه در هر ذرّه بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول به مراتب عین الیقین و حق الیقین و نورالیقین و در جمیع اشیاء اسرار تجلی وحدانیه و آثار ظهور صمدانیه ملاحظه کند ... و دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البته رائحه جانان را از منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائحه بمصر ایقان حضرت متّان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه شجره آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس ربّ الارباب بگوش ظاهر و باطن شنود و اسرار

رجوع و ایاب را بچشم سر ملاحظه فرماید ... و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ماسوی چنان به آن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند ... و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید او اقل تجدید شود و تزئین یابد.

پس ای حبیب من باید جهدی نمود تا به آن مدینه واصل شویم و به عنایت الهیه و تفقدات ربّانیه کشف سبحات جلال نمائیم تا به استقامت تمام جان پژمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صدهزار عجز و نیاز آریم تا به آن فوز فائز شویم و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی...» (۱-۲۳۷)

فصل سوّم

چهار وادی

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع (GOD PASSES BY) بیانی باین مضمون می فرمایند:

« مجموعه دیگر رساله چهار وادی است که به اعزاز دانشمند و عالم معروف شیخ عبدالرحمن کرکوکى نازل شده است »

« نزول این لوح در بغداد بوده و اسامی چهار وادی یا مراتب اربعه مندرجه در این رساله بقرار ذیل است اول مقام نفس، دوّم مقام عقل، سوّم مقام عشق، چهارم عرش فؤاد و شرح هر مقام به تفصیل در نفس لوح مذکور است. » (۲۳۸)

شیخ عبدالرحمن در میان اکراد دارای نفوذ فوق العاده و پیشوای سدهزار مرید با اخلاص بوده است. از لحن کلام مبارک پیداست که جمال اقدس ابهی لطف و محبت خاصی به این شخص داشته اند زیرا در ابتدای لوح

مبارک می فرمایند:

چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی

مگر آنکه ما ضعیفیم و تو احتشام داری
سبک بیان و لحن کلام مبارک در چهار وادی به ذهن نزدیکتر و به اصطلاح خودمانی تر از هفت وادی است و دارای شواهد و امثال و اشعار متعدد می باشد.

از نظر تفاوت با هفت وادی می توان گفت که چهار وادی مراتب جداگانه در سیر و سلوک سالکین است و در واقع هر چهار رتبه در نهایت و غایت اوصاف مختلف مظهر مقدّس امرالله است.

چنانکه در آیه قرآنیه « هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن » صفات اولیت و آخریت و ظاهریّت و باطنیّت راجع به مظاهر مقدّسه الهیّه است.

حال اینکه در هفت وادی مراحل سیر سلوک سالکین از وادی طلب آغاز گشته و به وادی فقر و فناء منتهی می گردد. (۲۳۹)

حسام الدین

«حسام الدین چلبی که از مریدان مولوی رومی است و مولوی مثنوی را به خواهش او برشته نظم کشیده است. (۲۴۰) ضیاء الحق عنوانی است که مولانا حسام الدین حسن چلبی را بدان یاد می کند.» «ضیاء روشنی اصلی و ذاتی است شمس و آفتاب را در قرآن کریم بدین مناسبت (ضیاء) گفته است نور روشنی مکتسب است و در مورد ماه بکار رفته است پس اعطای این عنوان به سبب آنست که حسام الدین تجلّی دیگر از حقیقت شمس تبریزی است مولانا وی را مصباح و زجاجه هم می خواند هم چنانکه

ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا

تتنزل علیهم الملائكة

«این آیه قرآنی در سوره سجده نازل شده مضمونش آن است که می‌فرماید نفوسیکه به خداوند نظر دارند و در راه نصرت امرالله استقامت نمایند فرشتگان تأیید الهی بر آنها نازل می‌شوند و آنان را نصرت می‌نمایند.

جمال‌قدم جلّ کبریائه در ایقان شریف می‌فرماید: بندگان خدا اگر مراتب ثلاثه را به هدایت الهیه طی نمایند به مقامی می‌رسند که در همه احوال به حق وحده نظر دارند و از ماسوای او منقطع هستند و از جمله نفوسی هستند که خداوند در قرآن مجید فرموده « ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه » زیرا هر کس به خداوند توجه کند و مظهر امرالله را بشناسد و اوامرش را اطاعت کند و شریعت او را نصرت نماید و در این راه ثابت و مستقیم باشد تأییدات ملاء اعلی شامل حالش شود و ملائکه نصرت بر او نازل شود. «(۲۴۲)

در الواح مبارکه درباره استقامت نصوص فراوان موجود است از جمله می‌فرمایند:

« سوف تفتح علی وجوه الذین استقاموا ابواب اذا دخلوا یرون انفسهم سلاطین الوجود » «(۲۴۳)

و حضرت عبدالبهاء در این مورد می‌فرمایند:

« استقامت بر امرالله از اعظم مواهب حیّ قیوم است و شخص مستقیم به نصرت جنود ملاءاعلی موعود و این از خصائص جواهر وجود ولی صعب و مستصعب فاستقم کما امرت برهانی است عظیم و شیبتنی الآیاتان دلیلی است مبین ... » «(۲۴۴)

ای ضیالحق حسام‌الدین راد ...

از اشعار مولوی است که در مثنوی بیان گردیده جمال‌قدم آغاز رساله چهار وادی را با این بیت شروع می‌فرمایند.

چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی ...

از اشعار شیخ اجل سعدی علیه‌الرحمه که در ابتدای چهار وادی خطاب به شیخ عبدالرحمن کرکوکى آورده‌اند و از وی گله نمودند که چرا رشته محبت را پاره نمودی و عهد محکم مودت را شکستی و چه فتوری در خلوص نیت پیدا شده که از نظر محو گردیدم و سهو آمدم.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم ...

از اشعار سعدی است که حضرت بهاءالله بعد از بیان گله‌ای که در رابطه با شکستن عهد مودت بوسیله شیخ عبدالرحمن کرکوکى و دادن پند درباره داشتن استقامت که از لوازم سلوک است این شعر را برایش بیان فرمودند.

قصه لیلی مخوان و غصه مجنون ...

از اشعار سعدی علیه‌الرحمه است که جمال‌قدم در چهار وادی در ذکر محبت بدیع که قواعد قویم را منسوخ میکند نقل فرموده‌اند.

من سر هر ماه سه روز ای صنم ...

از مولانا جلال‌الدین است که جمال‌قدم در دنبال بیان منسوخ نمودن قواعد قویم و محبت جدید آورده‌اند که نشان از عشق بیدریغ دارد.

در لوحی دیگر می‌فرمایند:

« بدون استقامت موفقیت ممتنع و محال ... » (۲۴۵)

فاستقم کما امرت

این آیه مبارکه در دو سوره قرآنی هود و شوری نازل شده است.

از جمله دلالتی که جمال قدم در کتاب ایقان برای اثبات حقانیت حضرت اعلیٰ جلّ ذکره الاعلیٰ اقامه فرموده‌اند استقامت حضرت اعلیٰ بر امر الهی است.

در هر حال استقامت در همه جا و در همه احوال اساس پیشرفت امر و حصول مقاصد است در قرآن می‌فرمایند « انّ الذّین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا تتنزلّ علیهم الملائکة »

جمال قدم در انتهای لوح طبّ می‌فرمایند:

« بگو الیوم دو امر محبوب و مطلوب است یکی حکمت و بیان و ثانی الاستقامة علی امر ربّکم الرّحمن، هر نفسی به این دو امر فائز شد عندالله از اهل مدینه بقاء محسوب و مذکور ... اگر استقامت نباشد نفس ذاکر موثر نخواهد بود ... » (۲۴۶)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

« استقامت بر امرالله از اعظم مواهب حیّ قیوم است ... ولی صعب و مستصعب فاستقم کما ما امرت برهانی است عظیم و شیبّتی الآیتان دلیلی است مبین ... » (۲۴۷)

«اما مقصود از شیبّتی الآیتان این حدیث از حضرت رسول از طریق عامّه و شیعه روایت شده است و مقصود دو آیه شریفه قرآنی است که هر دو

مشعر بر استقامت است و چون استقامت مشکلترین کار است لهذا پیغمبر فرمود که مضمون این دو آیه مرا پیر کرد یکی از این دو آیه شریفه در سوره هود نازل شده که می‌فرمایند « فاستقم کما امرت و من تاب معک و لا تطغوا انّه بما تعملون بصیر »

مضمون آن است که تو ای محمّد به آنچه مأمور شده‌ای پا برجا باش و استقامت نما و آنان که به تو و دین اسلام مؤمن شده‌اند نیز باید استقامت کنند و از حدود الهی تجاوز ننمایند زیرا خداوند آنچه را عمل کنید می‌بیند.

و همین آیه مشعر بر استقامت در سوره شوری نیز نازل شده بدین قرار: «فلذلک فادع و استقم کما امرت و لا تتّبع اهلهم ... »

و این هر دو سوره هود و شوری از سوره‌های مکّیه است یعنی در مکه منوره نازل شده است قبل از هجرت حضرت رسول ص به مدینه طیبه. (۲۴۸)

جمال قدم در چهار وادی می‌فرمایند:

« ... مگر نشنیده‌اید استقامت شرط راه است و دلیل ورود به بارگاه ... لهذا مستقرین بساط وصول را این سلوک لازم و واجب است. » (۲۴۹)

«از اشخاص داستانهای عرب لیلی دختری است از قبیله بنی عامر که از کودکی مورد علاقه مجنون (قیس) از قبیله خود واقع می‌شود و خود نیز باو دل می‌بندد اما به فرمان پدر قیس از او جدا می‌شود و پس از مدتی به ازدواج ابن‌السلام درمی‌آید لیلی تسلیم به این ازدواج نمی‌شود و به ناکامی جان می‌دهد.

داستان عشق لیلی و مجنون بوسیله بسیاری از شاعران ایرانی به نظم آمده است که نخستین و معروفترین آنها مثنوی لیلی و مجنون نظامی گنجوی است

حافظ گوید :

شبی مجنون به لیلی گفت کای محبوب بیهمتا

ترا عاشق شود پیدا ولی مجنون نخواهد شد» (۲۵۰)

جمال اقدس ابھی در الواح مبارکه تعریف مشخصی از نفس بیان فرموده‌اند: « ثم اعلم ان حياة الانسان من الروح و توجه الروح الى جهة دون الجهات انه من النفس فكر فيما القينا اليك » (۲۵۱)

و در لوحی می‌فرمایند :

« اینکه از حقیقت نفس سؤال نمودید انها آیه الهیه و جوهره ملکوتیه التي عجز كل ذي علم عن عرفان حقيقتها و كل ذي عرفان عن معرفتها انها اول شئ حكي عن الله موجد و اقبل اليه و تمسك و سجد له ... و ان النفس على ما هي عليه آية من آيات الله و سر من اسرار الله و او است آيت كبرى و مخبرى که خبر می‌دهد از عوالم الهی، در او مسطور است آنچه که عالم حال استعداد ذکر آنرا نداشته و ندارد. او است آیتی که از دخول و خروج مقدس است و او است ساکن طایر و سائر قاعد ... » (۲۵۲)

در کتاب اسفار درباره تعریف نفس آمده: «نفس جوهری است که ذاتاً مستقل و در فعل نیاز به ماده دارد و متعلق به اجساد و اجسام است و بالاخره جوهری است قائم به ذات خود که تعلق تدبیری به ابدان دارد یا جوهری است غیرمانت و در تصرف و تدبیر نیاز بجوهر روحانی دیگر دارد که روحانیت آن از نفس کمتر باشد و آن واسطه روح حیوانی است که آنها واسطه دارد که قلب است.» فرهنگ علوم عقلی صفحه ۵۹۴

در کتاب تهافت التهافت در تعریف نفس آمده: «در ماهیت و حقیقت نفس اقوال و آراء مختلفی در طول تاریخ فلسفه اظهار شده است ابن رشد گوید حد و تعریف نفس ناممکن است. تهافت التهافت صفحه ۵۶۶

« رازی گوید افلاطون معتقد بود که در انسان سه نفس است که یکی را نفس ناطقه دیگری را نفس غضبیه و حیوانیه و دیگری را نفس نامیه و شهوانیه نامند. ابن رشد گوید این سینا نفوس را متعدد میدانند به تعدد ابدان » تهافت التهافت صفحه ۵۷۶

در کتب فلاسفه تعاریف متعددی درباره نفس وجود دارد که ذکر آن از حوصله این مقال بیرون است.

نفس الله القائمہ فیہ بالسنن

بیان فوق در زیارت حضرت علی علیه السلام آمده. « السلام علی نفس الله القائمہ فیہ بالسنن و عینہ الّتی من عرفها یطمئن... » (۲۵۲) مقصود از نفس الله القائمہ در این ظهور مبارک مظاهر مقدّسه الهیّه هستند که قائم مقام ذات باری تعالی در عرصه گیتی هستند چنانچه در فاتحه کتاب مستطاب اقدس می فرمایند:

« انّ اول ما كتب الله علی العباد عرفان مشرق وحیه و مطلع امره الّذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق ... »
در لوح رئیس می فرمایند:

« ... ثمّ اعلم انّ حياة الانسان من الروح و توجه الروح الی جهة دون الجهات انّه من النفس فكّر فیما القینا الیک لتعرف نفس الله الّذی اتی من مشرق الفضل بسلطان مبین ... » (۲۵۴)

حضرت عبدالبهاء در لوحی می فرمایند:
« ای بنده الهی سئوال از عصمت انبیاء سلف نموده بودی مظاهر مقدّسه ما ینطق عن الهوی ان هو الاوحی یوحی هستند و مظهر و یحذركم الله نفسه بل نفس الله القائمہ بالسنن هستند منزّه از ادراک مادون اند و مقدّس از اوهام اهل شبّهات و ظنون ... » (۲۵۵)

در این مقام نفس محبوب است نه مردود

در آثار حکماء و عرفاء نفس به اطلاعات مختلف تعبیر شده است همچنین در الراح و آثار مبارکه نیز برای نفس اطلاعات متعددی بیان گردیده است.

همانطوریکه در تعریف نفس بیان فرموده اند توّجه روح بجهتی دون جهات همانا از نفس است و اگر این توّجه در هوای محبّت و رضای الهی باشد، به نفس مطمئنّه و مرضیه تعبیر می گردد و اگر بسوی هوی و هوس توّجه نماید، به نفس امّاره تعبیر می گردد. در عنوان فوق که می فرمایند « در این مقام نفس محبوب است نه مردود » ظاهراً اشاره ای است به همین نفس مرضیه راضیه که محبوب و مقبول است.

در لوح رئیس می فرمایند:

« ... و اعلم انّ للنفس جناحین ان طارت فی هواء الحب و الرّضاء تنسب الی الرّحمن و ان طارت فی هوا الهوی تنسب الی الشّیطان ... و انّها اذا اشتعلت بنار محبة الله تسمی بالمطمئنّه و المرضیه و ان اشتعلت بنار الهوی تسمی بالامّاره... » (۲۵۶)

و در تفسیر سوره والشّمس می فرمایند:

« ... و للنفس مراتب كثيرة و مقامات شتی و منها نفس ملکوتیه و نفس جبروتیه و نفس لاهوتیه و نفس الهیّه و نفس قدسیّه و نفس مطمئنّه و نفس راضیه و نفس مرضیه و نفس ملهمه و نفس لوّامه و نفس امّاره و المقصود فیما نزل هی النّفس الّتی جعلها الله جامعة لكل الاعمال من الاقبال و الاعراض و الضلالة و الهدایة و الايمان و الکفر ... » (۲۵۷)

ای خلیل وقت و ابراهیم هش این چهار ابطیار رهن را بکش

«از مثنوی مولوی است که در اینجا حکایت چهار مرغی را بیان می کند که بایستی انسان ایشان را بکشد تا بتواند با کشتن این چهار مرغ که همان صفات شیطانی باشد به صفات عالین رسد. در نام مرغان مفسّران اختلاف نظر دارند از جمله گفته اند این چهار طیر عبارتند از طاووس،

کرکس، کلاغ و خروس و در روایتی دیگر بجای کرکس کبوتر ذکر شده است.

اهل اشاره گفته اند اختصاص این مرغان از آن جهت است که طاووس مرغی است با زینت و کلاغ مرغی است حریص و خروس شهوتران و کرکس دراز عمر و گفته اند این چهار مرغ را به این چهار معنی بگیر و ایشانرا بکش و بکشتن ایشان این چهار معنی خود را بکش.

چار وصف است این بشر را دل فشار چار میخ عقل گشته این چهار» (۲۵۸)

تا بعد از ممات سر حیات ظاهر شود

راجع به موت از حضرت نقطه اولی قوله الاعلی: «و آنچه سؤال نموده از موت نفس، مؤمن بدان که هر شیئی از آن راجع می شود به مبداء آن و آنچه که مایقوم به کل اوست عندالله در جنت جود و فضل او متلذذ است می بینی که جسد او راجع می شود بطین و جسد ذاتی او راجع میشود به ابواب و نفس ذاتی او راجع به مظهر تسبیح که مراد شمس حقیقت باشد» (۲۵۹)

حضرت بهاءالله در لوحی می فرمایند:

« الحمدالله الذی جعل الموت باباً للقاءه و سبباً لوصاله و علّة لحياته و به اظهر اسرار کتابه و ما کان مخزوناً فی علمه . » (۲۶۰)

حضرت عبدالبهاء در خطابی می فرمایند: « ... و اما بعد از صعود انسان از حیّز امکان بجهان لامکان جمیع شئون نعیم و جحیم امر روحانی است اگر چه آن جهان منفصل از این جهان نه ولی معناً و حقیقتاً منفصل است مثل اینکه عالم انسانی معناً و حقیقتاً منفصل از عالم جماد است و عالم جماد از عالم انسانی خبر ندارد.» (۲۶۱)

و نیز می فرمایند: «و اما سؤال از کشف ارواح بعد از خلع اجسام نموده بودید البته آن عالم عالم کشف و شهود است زیرا حجاب از میان برخیزد و روح انسانی مشاهده نفوس مافوق و مادون و هم رتبه را نماید ... چون از این عالم به عالم دیگر رحلت کرد آنچه در این عالم مستور بوده در آن عالم مکشوف گردد در آن عالم به نظر بصیرت جمیع اشیاء را ادراک و مشاهده خواهد نمود اقران و امثال و مافوق و مادون خویش را مشاهده خواهد کرد.» (۲۶۲)

نفس مرضیه

بیان مبارک در چهار وادی که می فرمایند « تا بعد از ممات سر حیات ظاهر شود و این مقام نفس مرضیه است » اشاره به آیه ۲۸ سوره فجر قرآن مجید است که می فرماید:

« یا ایها النفس المطمئنّه ارجعی الی ربک راضیة مرضیة »

حضرت بهاءالله در لوحی می فرمایند: « ... و انها اذا اشتعلت بنار محبة الله تسمى بالمطمئنّة و المرضیة » (۲۶۳) و حضرت عبدالبهاء در ضمن تفسیر الم غلبت الروم می فرمایند: « فاعلم بان النفس لها مراتب شتی و درجات لاتخفی لکن کلیاتها فی مراتب الوجود معدودة و محدودة بنفس جمادیة معدنیة و نفس نامیه نباتیة و نفس حیوانیة حساسه و نفس ناسوتیة انسانیة و نفس امارة و نفس لواّمه و نفس ملهمة و نفس مطمئنّة و نفس راضیة و نفس مرضیة و نفس کامله و نفس ملکوتیة و نفس جبروتیة و نفس لاهوتیة قدسیة ... » (۲۶۴)

« در اصطلاح عرفاء، نفس مطمئنّه و مرضیة تارک هوای نفسانی و لذات فانیّه دنیا است و راضیة و مرضیة است به آنچه خدا خواهد ... » مصطلحات عرفاء

بیان فوق در سوره فجر قرآن آیات ۲۹ - ۳۰ نازل گردیده است. این آیات بعد از آیه « یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة » آمده است. مفهوم کلی آیات چنین است: ای نفس مطمئنه به پروردگارت باز آی تو از خدا خشنود و خدا از تو خشنود به جمع بندگانم پیوند و به بهشت کرامتم اندر آی.

« مفسران گفته اند که این سخن گفتار فرشتگان است که در وقت مرگ یا بعث و یا روز قیامت به مؤمن می گویند. نفس مطمئنه هم جانی است که به نویدهای خداوند و به کرامت مؤمنان در آخرت آرام یافته و یا تسلیم فرمان حق شده و یا به خدا گرویده، دل به امر وی به بشارتهای فرشتگان اطمینان یافته باشد. رجوع، بازگشت بنده بحق و یا جان به تن است در آمدن روح به جمع بندگان در قیامت بمعنی پیوستن و با بندگان ایزد بودن است. بعضی نیز گفته اند که آن در وقتی است که ملک نامه عمل بدست بنده میدهد. عباد را هم برخی مخفف عبادت گرفته اند یعنی در بندگی من پیوند. صوفیان می گویند نفس مطمئنه جانی است که خدا را می شناسد و یک چشم زدن از دیدار او شکیب ندارد و یا جانی است که به حق پیوسته و به جایگاه امن و دور از فناء رسیده باشد. به عقیده صوفیان اطمینان دل وقتی حاصل می شود که سکینه بر دل سالک فرو نشیند و آن تمثیل صورت شیخ است در دل سالک که فکر و حضورش نیز می نامند.» (۲۶۵)

آیه فوق از آیات قرآنی است که در سوره فصلت نازل گردیده است. جهت توضیح بیشتر به فصل دوم مراجعه فرمائید.

کتاب نفس را باید مطالعه نمود نه رساله نحو را ...

در این مورد جمله « کتاب نفس را باید مطالعه نمود » اشاره به آیه قرآنی « اقراء کتابک و کفی بنفسک الیوم حسیباً » می باشد که در همان قسمت بیان فرموده اند زیرا در مطالعه کتاب نفس است که انسان به حقایقی دست پیدا می کند . چنانچه این بیان حضرت امیر در این مقام شاهدهی گویا است من عرف نفسه فقد عرف ربه . در مقایسه با کتاب نفس رساله نحو اشاره به علوم ظاهری از نوع " العلم حجاب الاکبر " است که این نوع علوم سبب رسیدن به شاطی بحر احدیه نمی شود. جمال قدم در ایقان شریف می فرمایند:

« ... خاصه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع به اوست اینست که فرموده « الانسان سرّی و انا سرّه » و آیات متواتره که مدّل و مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویه و صحف الهیه مسطور و مذکور است چنانچه می فرماید

«سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم» و در مقام دیگر می فرماید « و فی انفسکم افلا تبصرون » و در مقام دیگر می فرماید « و لاتکونوا کالذین نسوا اللّٰه فانساہم انفسہم » چنانچه سلطان بقاء روح من فی سرادق العماء فداء می فرماید « من عرف نفسه فقد عرف ربّه ... » (۲۶۶)

اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم حسیباً

این آیه شریفه در قرآن سوره اسراء (آیه ۱۴) نازل گردیده است و در آثار این ظهور منیع به کرات بیان گردیده است از جمله حضرت مولی الوری در تفسیر حدیث کنت کنز می فرمایند:

« اما رتبه پنجم از محبت آن میل روحانی و محبت وجدانی عاشقان جمال احدیت است به جمال خود در نفس خود و این مقام و مرتبه از محبت از جمع به جمع حکایت نماید... و سالک در این مقام از بادیه محو و سرگردانی بر شاطی بحر بیکران و قلزم بی پایان « و فی انفسکم افلاتبصرون » و در گلستان حقیقت و بوستان هدایت « اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً » داخل شود و لمعات تجلیات جمال احدیت را از فجر جمال خود طالع بیند ... » (۲۶۷)

و در مقامی دیگر در همان صحیفه مبارکه می فرمایند :

« ... زیرا هر چه عقول مجرده و نفوس زکّیه صافیّه طی عوالم عرفان نمایند جز مراتب آیه مدّله بر سلطان احدیه که در حقایق انسانیّه ودیعه گذاشته شده ادراک ننمایند و آنچه به جناح نجاج در فضای بی منتهای علم و شهود پرواز نمایند جز احرف کتاب نفس خود نخوانند این است که می فرماید " اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیباً " » (۲۶۸)

سیبویه و قولویه

سیبویه ، از علمای نحو و اساتید فنون ادبیه است. متولد شده در اهواز و بقولی در شیراز به سال ۱۹۴ هجری قمری ... (۲۶۹)

قولویه، جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه قمی بغدادی محدث معروف شیعه امامیه است استادش علامه کلینی و از شاگردانش شیخ مفید است مشارالیه در سال ۳۶۸ هجری قمری در بغداد وفات یافت. (۲۷۰)

ابن مالک محمد بن عبدالله، از علمای نحو و الفیّه در قواعد نحو از اوست. تولّدش به سال ۶۰۰ هجری قمری در اسپانیا و در روز ۱۲ شعبان سال ۶۷۲ هجری قمری در صالحیه وفات کرد. (۲۷۱)

در چهار وادی می فرمایند:

« ... بانگ زد عارف که چون عنان پیچیدی، گفت ای برادر چه کنم چون پای رفتنم نیست سر نهادن اولی بود. گفت آنچه از سیبویه و قولویه اخذ نموده و از مطالب ابن حاجب و ابن مالک حمل فرموده بریز و از آب بگذر » (۲۷۲)

محو می باید نه نحو اینجا بدان

گر تو محوی بی خطر بر آب ران

از اشعار مولانا جلال الدین است که جمال قدم در رساله چهار وادی بعد از بیان حکایت عارف الهی با عالم نحوی آورده اند.

در لوحی می فرمایند:

« ... بعضی دیگر از ملکوت اسماء حرفی اخذ نکرده و از جبروت صفات که بملک راجع اطلاعی نیافته از غیب بقاء طالع شوند و به غیب بقاء راجع گردند. صدهزار بحر عظمت در قلب منیرشان موج و از لبهایشان اثر تشنگی ظاهر و هزار هزار انهار قدس در دلشان جاری و لکن در ظاهر اثری از آن مشهود نه، دفاتر حکمت بالغه ربّانی در الواح صدرشان مسطور و لکن در عالم بروز حرفی مذکور نه ... این نفوس بی پرواز و بی رجل مشی کنند و بی دست اخذ نمایند به لغت عما سخن گویند و به فنون غیب تکلم نمایند جمیع اهل ارض به حرفی از آن آگاه نیستند ... » (۲۷۳)

لا تکنونوا کالذین نسوا الله فانساہم

انفسہم اولئک ہم الفاسقون

«این آیه مبارکه قرآنی در سوره حشر نازل شده یعنی، مباشید از جمله مردمی که چون خداوند را فراموش کردند و به او توجه ننمودند خداوند هم آنان را به این عذاب گرفتار کرد که نفس خود را فراموش کنند و از عرفان نفس خود که سبب عرفان پروردگار است محروم و بی نصیب بمانند.» (۲۷۴)

عقل

در تعریف عقل حضرت عبدالبهاء در مفاوضات می فرمایند:
« ... اما عقل قوه روح انسانی است ... عقل کمال روح است و صفت متلازمه آن است مثل شعاع آفتاب که لزوم ذاتی شمس است » (۲۷۵)
و همچنین در لوح دکتر فورال می فرمایند:

« ... اما قوای عقلیه از خصائص روح است ... عقل انسانی در تزیید و تناقص است و شاید عقل بکلی زائل گردد و لکن روح بر حالت واحده است و عقل ظهورش منوط به سلامت جسم است ... ولی روح مشروط به آن نه ... » (۲۷۶)

در خطابه ای در کنیسه یهودیان می فرمایند:

« ... در عالم انسانی موهبتی اعظم از عقل نیست عقل کاشف حقایق اشیاء است عقل میزان ادراک است لهذا هر مسئله ای را به میزان عقل موازنه نمائید اگر مطابق عقل است فهو المطلوب اگر مخالف است شبهه نیست که وهم است. » (۲۷۷)

در کتاب مصطلحات عرفاء در تعریف عقل چنین آمده :

« عقل یعنی خرد و در اصطلاح حکماء قوه مدرکه کلیات را عقل گویند و گاه نفس ناطقه را گویند. »

عقل کلی ربّانی

عقل کلی ربّانی در این ظهور اعظم مقصود مظاهر مقدّسه الهیه هستند.
(جهت توضیح بیشتر به هفت وادی بخش دوم مراجعه شود)

مَرَّةً تَجَذِبُنِي إِلَى عَرْشِ الْعَمَاءِ

و مَرَّةً تَهْلِكُنِي بِنَارِ الْأَعْمَاءِ

مضمون بیان فوق چنین است که مرتبه ای مرا به سوی عالم الهی جذب می کند و مرتبه ای مرا به آتش اغماء هلاک می کند.

(عماء : ابر مرتفع - خفاء - عالم الهی - کنایه از حقیقت - گمراهی)
(لاهوت عماء : عالم غیب الهی)

و تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوُرَ عَن كَهْفِهِمْ ...

آیه فوق در سوره کهف آیه ۱۷ نازل گردیده است. معنی تحت اللفظی آیه چنین است که می بینی شمس را زمانی که طالع می شود و میل می کند از غار ایشان به جانب یمن و چون غروب شود تجاوز می کند از ایشان به جانب چپ و ایشان در میانه آنند این از نشان های خداست هر که را هدایت کند او را خدا از راه یابندگان است و هر که گمراه کند او را پس نیابی او را هیچ اوست راه نماینده.

حضرت عبدالبهاء در لوح مهدی اخوان الصفاء می فرمایند :

« ... قُلْ لَهْ اَنْ اَصْحَابِ الْكُهْفِ وَ الرَّقِیْمِ عِبَادَ فَازَوْا بِالْفَوْزِ الْعَظِیْمِ وَ اَوْرَا اِلَى كَهْفِ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْكَرِیْمِ رَقَدُوا عَنِ الدُّنْيَا وَ اسْتِیْقَطُوا بِنَفْحَاتِ اللّٰهِ وَ التَّجَا اِلَى ذَلِكِ الْغَارِ مَلَاذِ الْاَبْرَارِ وَ مَلْجَا اِلَى شَرِیْعَةِ رَبِّكَ الْمَخْتَارِ وَ شَمْسُ الْحَقِیْقَةِ تَقْرُضُهُمْ ذَاتِ الْیَمِیْنِ وَ ذَاتِ الشَّمَالِ ... » (۲۷۸)

در بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

« ... كهف امرالله است، آن مغاره امر الهی است، پناهگاه است. امرالله هم پناه عالمیان است كهف امان اهل جهان است و شمس مراد شمس حقیقت است كه امرالله درظل آن شمس حقیقت تشکیل و تاسیس شده و آن نفوس کسانی هستند كه در این كهف امرالله پناه برده اند لهذا همیشه شمس بر ایشان می تابد این است كه می فرماید و ترى الشمس اذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين و اذا غربت تقرضهم ذات الشمال و هم فی فجوة منه ذلک من آیات الله یعنی هر طرف بگردند بر آنها تابیده و می تابد و مراد از طول مدت آنها عظمت و بزرگی شئون آن ایام است كه اگر چه بنظر مكث قلیل داشتند ولی شئون عظیمه كه در خور قرون كثیره بود از ایشان ظاهر شده ... و حیات بعد از موت هم مسلم حیات معنوی است و این مسئله راجع به زمان دقیانوس بوده بعد از مسیح...» (۲۷۹)

خلاصه قصه اصحاب كهف در كتب قصص قرآنیه بدین شرح آمده : «در زمان دقیانوس در اثر جنگی شش برادر كه فرزند ملكی بودند در نتیجه حرب با دقیانوس اسیر و گرفتار می شوند و او هر يك از اینان را عهده دار وظیفه ای پست می كند ایشان همان اصحاب كهف هستند و بعد چون دقیانوس ادعای الوهیت می كند ایشان به هر شكل موفق به فرار از آنجا می شوند و در میان راه شبانی با سگش به ایشان ملحق می شود و جمعاً هفت نفر بعلاوه يك سگ می شوند.

البته در كتب تاریخی درباره تعداد اصحاب كهف اختلاف است. بهر صورت این اصحاب از وحشت و بیم سپاهیان دقیانوس در داخل غاری ماوی می گیرند بطوریکه سپاهیان آنها را پیدا نمی كنند و بعد از مدتی گویند شاه برای شكار به غار می رسد و ایشان را بر خاک افتاده مشاهده می كند و سپس امر می كند تا در غار را ببندند و این گروه مطابق روایات تاریخی و قرآن مجید، ۳۰۹ سال در آنجا می مانند و گویند در

العلم نور يقذفه الله على قلب من يشاء

این حدیث را مرحوم مجلسی علیه الرحمة در مجلد اول بحار الانوار صفحه ۶۹ نقل کرده است.

یعنی علم نوری است که خداوند می اندازد در قلب کسی که بخواهد . جمال قدم در ایقان شریف می فرمایند:

« هر چه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر می شود علم همان است و العلم نقطة کثرها الجاهلون دلیل بر آن و العلم نور يقذفه الله على قلب من يشاء مثبت این بیان ... » (۲۸۲)

حضرت عبدالبهاء در ضمن لوحی می فرمایند :

« ... پس باید نظر به صفات و آثار داشت نه به ذات عقل در مقام ذات می فرماید ربّ زدنی فیک تحیراً. ای درویش بدان علم بر دو قسم است یکی ذلت است یکی هدایت. ذلت قسمت جاهلان است می فرماید العلم نقطة کثرها الجاهلون هدایت جهت اهل تقوی است می فرماید العلم نور يقذفه الله فی قلب من يشاء .

علمی که زحق رسیده در سینه بود درسی نبود هر آنچه در سینه بود این علم سینه به سینه شرح می شود و دل بدل می سپارند یعنی سَر است...» (۲۸۳)

هر سال جبرئیل و سایر فرشتگان می آمدند و ایشان را پهلوی به پهلوی می کردند بهر صورت بعد از این مدت بیدار می شوند و فکر می کنند که زمانی کوتاه گذشته است...» (۲۸۰)

رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله

این آیه در سوره نور قرآن (آیه ۳۷) نازل گردیده است تمام آیه مبارکه چنین است :

« رجال لا تلهيهم تجارة و لا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوة و ايتاء الزكوة يخافون يوماً تتقلب فيه القلوب و الابصار » یعنی مردانی که مشغول نمی سازد ایشان را هیچ تجارت و خرید و فروشی از ذکر خداوند و بیای می دارند نماز و می دهند زکوة را می ترسند از روزی که منقلب شود در آنروز دلها و چشم ها .

انقوا الله يعلمكم الله

«این آیه از قرآن مجید در ضمن اوصاف طالبان سبیل هدایت و بندگان مقرب درگاه احدیت ذکر فرموده اند یعنی اگر تقوی پیشه کنید خداوند حقایق را به شما می آموزد و دارای علم الهی می شوید.» (۲۸۱)

باید محل را آماده نمود و مستعد نزول عنایت شد

در کلمات مکنونه می فرمایند :

« فؤادک منزلی قدسه لنزولی و روحک منظری طهره لظهوری »

و نیز می فرمایند :

« ای پسر عزّ در سبیل قدس چالاک شو و بر افلاک انس قدم گذار قلب را به صیقل روح پاک کن و آهنگ ساحت لولاک نما .

در لوحی می فرمایند :

« ... طیر بیان باید در هواء قدس رحمان طیران نماید و از خرمنهای معانی قسمت برد. تا قلوب و افنده ناس به ذکر این و آن مشغول از عرف روضه رضوان محروم... » (۲۸۴)

و همچنین می فرمایند :

« ... و قلب منیر را از غبار ظنونات مجتثه پاک و منزّه نمائید لعلّ به تجلیات شمس احدیه و اشراقات جمال هوّیه فائز شوید ... » (۲۸۵)

در لوح تفسیر سوره شمس می فرمایند :

« ... لانّ القلب العرش الاعظم لاستواء تجلی ربّک خالق الامم و مصوّر الرّمم و انه ارض اودع الله فیها حبوب معرفته و حبه لتنبیت منها سنبلات العلم و الايقان قل یا قوم الیوم یوم الزّرع ازرعوا فی قلوبکم بیادی الیقین ما اوتیتم به من لدن ربکم العلیم الحکیم ... » (۲۸۶)

بذلک فلیتنافس المتنافسون

این بیان قسمت آخر آیه ایست از قرآن شریف در سوره مطففین (آیه ۲۱)

که تمام آیه چنین است :

« انّ الابرار لفی نعیم علی الارائک ینظرون تُعرف فی وجوههم نضرة النّعیم یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون »
یعنی بدرستی که نیکوکاران در نعمت میباشند و بر تختها نشسته می نگرند و می شناسی در رویهایشان تازگی نعمتهای بهشت را می آشامانند آنها را از شراب خالص مهر شده که مهر آن از مشک است و در این شراب پس باید رغبت کنند رغبت کنندگان .

در مورد ختم رحیق مختوم در کتاب اقدس می فرمایند :

« لاتحسبن انّا نزلناکم الاحکام بل فتحنا ختم الرحیق المختوم باصابع القدرة و الاقتدار » (۲۸۷)

عشق

به قسمت دوم در ذیل کلمه عشق مراجعه فرمائید.

سماع

آوازی است که حال شنونده را منقلب گرداند و همان صوت با ترجیع است. حافظ گوید :

یار ما چون سازد آهنگ سماع قدسیان در عرش دست افشان کنند
عراقی گوید :

سوی سماع قدس گشایم دریچه تا آفتاب غیب درآید ز روزنم (۲۸۸)

در سوره انبیاء آیه ۲۷ نازل شده است.

یعنی پیشی نمی‌گیرند بر خدا در سخن گفتن و ایشان به امر خدا عمل می‌کنند.

حضرت بهاء‌الله در چهار وادی می‌فرمایند:

« ... این رتبه صرف محبت می‌طلبد و زلال مودت می‌جوید و در وصف این اصحاب می‌فرماید: الذین لایسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون » (۲۸۹)

الهی کیف الوصول الیک قال

الق نفسک ثم تعال

مضمون بیان فوق اینست که - ای پروردگار چگونه است وصول به سویت گفت بگذار نفست را سپس بیا .

حضرت بهاء‌الله در کلمات مکنونه می‌فرمایند:

« ای پسر روح قفس بشکن و چون همای عشق بهوای قدس پرواز کن و از نفس بگذر و با نفس رحمانی در فضای قدس ربّانی بیارام »

و نیز می‌فرمایند :

« ای بنده من از بند ملک خود را رهائی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن ... »

و همچنین می‌فرمایند :

« ... پس از غلاف نفس و هوی بیرون آی تا جوهر تو بر عالمیان هویدا

عقل جزئی کی تواند گشت بر قرآن محیط ...

از حکیم سنائی است که در ذکر عدم درک و احاطه هر عقل جزئی در فهم مفاهیم الهی بیان نموده و جمال قدم در اشاره به مقام عقل کلی که رکن اعظم است نقل فرموده‌اند.

با دو عالم عشق را بیگانگی ...

از اشعار مثنوی مولوی است که در بیان حالات عشق و دیوانگی‌های صادر از آن می‌باشد که حضرت بهاء‌الله در مقام توضیح وادی عشق در چهار وادی بیان فرموده‌اند.

در وصف این اصحاب

مقصود از این اصحاب اشاره به اصحاب کهف است که در قرآن مجید ذکری از ایشان آمده و در همین کتاب در ذیل « و تری الشمس اذا طلعت... » مطالبی بیان گردیده است.

محلّی است که صوفیان و سالکین در آن جمع شوند و محل ذکر و انس صوفیان است. (۲۹۰)

صف نعال و صدر جلال

در کتاب مستطاب اقدس می فرمایند :

« من الناس من يقعد صف النعال طلبا لصدر الجلال قل انت يا ايها الغافل الغرّار »

«در معنی صوفی اختلاف است و اقوال و عقایدی چند هم از لحاظ لغوی و هم اصطلاحی ابراز شده است.

گروهی گویند صوفی را از آن جهت صوفی خوانند که جامه صوف یعنی پشمی بر تن دارد.

گروهی بدان جهت صوفی گویند که اندر صف اول باشد.

گروهی دیگر بدان جهت صوفی نامند که تولی به اصحاب صفحه کنند.

عده ای دیگر گویند صوفی از صفا مشتق شده است.

دسته ای دیگر صوفی را مشتق از «سوفیا» بمعنی دانش نامند که بعداً به صاد نوشته شده است.

شیخ را پرسیدند که صوفی چیست گفت آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و آنچه بر تو آید نجهی .

گویند ظهور صوفیگری در اسلام مربوط به قرن دوم هجری و اولین کسی که بدین نام خوانده شده ابوهاشم صوفی است.» (۲۹۱)

خمار

«پیران کامل و مرشدان واصل را گویند و نیز احتجاب محبوب است به

حجب عزّت و ظاهر شدن پرده های کثرت بر روی وحدت و این مقام تلوین سالک است.» (۲۹۲)

صف نعال یعنی صف آخرین که به جانب بیرون باشد که اهل مجلس متصل آن نعلین از پا بیرون می کنند. صف آخرین که درویشان بواسطه گناهی گناهکار را در صف آخرین که محل سیاست ایشان است بر یک پای بایستاند و گوش او را بدست او گیرانند.

صدر: بالای مجلس - اوّل هر چیز - پیشگاه لغتنامه دهخدا

نی زیادات است و باب و سلسله

سلسله این قوم جعد مشکبار

مسأله دور است اما دور یسار

زیادات – نام کتابی است تصنیف امام احمد حنفی کتابیست در فقه حنفی. (۲۹۳)

باب و سلسله – دو کتابند از مذهب حنفی (۲۹۴)

سلسله – زنجیر –

خلق دیوانند و شهوت سلسله می کشدشان سوی دکان و غله

هست این زنجیر از خوف و وله تو مبین این خلق را بی سلسله

در معنای دیگر نام کتاب و هم به معنی ترتیب و اسامی پیروان طریقت

است. شاعران مثنوی آن را نام کتابی یا کنایت از بحث تسلسل که به

علم کلام تعلق دارد یا عبارت است از حفظ سلاسل صوفیان. (۲۹۴)

«دور – به ضمّ دال پیاله شراب . از دست بدست رساندن پیاله های شراب

در مهمانی – گردش جام – غرض از دور دوم در بیت فوق دور می در

مجلس یار است.

به فتح دال گرد گشتن و به اصطلاح توقّف الشیء علی نفسه و آن مستلزم

تسلسل است چنانچه وجود مرغ موقوف بر بیضه است و وجود بیضه

موقوف بر مرغ.

در معنای دیگر مطلق عهد و زمان

دور دور عیسی است ای مردمان بشنوید اسرار کیش او بجان» (۲۹۵)

اشاره به آیه قرآن است که در سوره آل عمران فرموده «اللّه یفعل

مایشاء» و در سوره حج فرموده «انّ اللّه یفعل مایشاء» نیز در همین

سوره حج فرموده «انّ اللّه یفعل ما یرید»

مضمون آنکه خدا آنچه را اراده فرماید انجام میدهد و آنچه را خداوند

بخواهد عمل می کند.» (۲۹۷)

حضرت بهاء اللّه در ایقان شریف می فرمایند:

« ... چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیه مکنونه محل ظهور

یفعل اللّه مایشاء و یحکم ما یریدند ... » (۲۹۸)

پارسی گو گر چه تازی خوشتر است ...

از مثنوی مولوی است و نشان آن دارد که وی لسان عربی را خوشتر از

پارسی می دانسته و در این خصوص در آثار مبارکه لغت فصحاء و لغت

نورا القاب السن عربی و پارسی است.

چنانچه در بیانی می فرمایند:

« یا قلمی الاعلی بدل اللغة النوراء » (۲۹۹)

و هم چنین می فرمایند:

« اگر چه لسان عربی احسن است ولکن گفتار پارسی احلی » (۳۰۰)

و حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

« فارسی و عربی و ترکی هر سه لسان عاشقان جمال جانان است. عشق را

خود صد زبان دیگر است. مقصد معانی است نه الفاظ حقیقت است نه

مجاز صهبای حقایق و معانی در هر کأس گوارا خواه جام زرّین باشد خواه کاسه گلین ولی البته جام بلور و مرصّع لطیف تر است. «(۳۰۱)

الحب شرف لم یکن فی قلب الخائف ...

بیان فوق از گفتار مشایخ صوفیه است که در تالیفات شیخ عبدالقادر محیی الدین گیلانی موجود است. حضرت بهاءالله در کتاب ایقان شریف به این بیان اشاره می فرمایند:

« ... پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را از همه تعلّقات مقدّس فرمود تا محل ادراک الهامات غیبی شود و خزینه اسرار علوم ربّانی گردد این است که می فرماید "السالك فی النهج البیضاء و الركن الحمراء لن یصل الی مقام وطنه الاّ بالكف الصفر عمّا فی ایدی الناس" اینست شرط سالک درست تفکّر و تعقل فرموده تا بی حجاب بر مقصود کتاب واقف شوی ... «(۳۰۲)

« کسیکه در راه عرفان حق سلوک می نماید و منازل طریقت را می پیماید و در منهج بیضاء یعنی راه واضح و آشکار عرفان قدم برمی دارد و بجانب رکن حمراء که مقام جانبازی در راه دوست معنوی است سیر و سلوک می نماید شرطش اینست که منقطع صرف باشد. «(۳۰۳)

وصفی ز حسن روی تو در خاتمه فتاد ...

از اشعار شیخ اجل سعدی علیه الرحمه است که در توصیف مراتب عشق بیان نموده و جمال مبارک در ضمن توضیح وادی عشق در چهار وادی بیان فرموده اند.

ای خدا ای لطف تو حاجت روا ...

از مولانا جلال الدین رومی است که در حالت مناجات بیان گردیده است.

بوی جانی سوی جانم می رسد ...

از اشعار مولاناست که در مثنوی بیان گردیده است.

بیش از این گفتن مرا در خوی نیست ...

از مولانا جلال الدین رومی است در مثنوی شریف و اشاره ای است به اینکه آشکار نمودن حقایق روحانی بسته به استعداد و فهم شنونده است همانطوری که دریا را گنجایش در جوی آب نیست.

من کوی تو جویم که به از عرش برین است ...

از اشعار سعدی است که جمال قدم در بیان مقدار محبت ایشان نسبت به جناب شیخ محمد نقل فرموده اند.

شرح این هجران و این سوز جگر ...

از مولانا جلال الدین رومی است. قسمت عمده اشعار و آثار مولوی تقدیم به شمس تبریزی است که نظرگاه مولانا بود. شمس تبریزی از صوفیان بزرگ و عرفای دوره مولوی است.

تأثیرات عمیق شمس تبریزی بر مولانا آن چنان واضح و مبرهن است که در خلال اشعار و دیوان وی بطور وضوح آشکار است.

در چهار وادی در توضیح مقام عرش فؤاد می‌فرمایند:

« و اگر عارفان از اصلان طلعت محبوبند این مقام عرش فواد است و سر
رشاد این محل رمز یفعل ما یشاء و یحکم مایرید است ... » (۳۰۴)

در ایقان شریف می‌فرمایند :

« ... چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیه مکنونه محلّ ظهور
یفعل الله ما یشاء و یحکم مایریدند ... » (۳۰۵) که مقصود از جواهر
مخزونه و کنوز غیبیه مکنونه همانا مظاهر مقدسه الهیه و شمس حقیقت
می‌باشند.

« در عرفان و عرف بهائی ظهورات و مقامات و حکمروائی و نوع تجلی
مظاهر مقدسه و نیز هیاکلشان و نیز محل جلوس و قرار ابهی را در خانه
عکا و غیره که از جایگاه دیگران مرتفع‌تر باشد عرش الهی
می‌خوانند. » (۳۰۶)

در فرهنگ مصطلحات عرفاء در ذیل عرش چنین آمده:

عرش در اصطلاح عرفاء محل استقرار اسماء مقید الهی است و آسمان را عرش
گویند و فلک الافلاک را نیز عرش گویند و نفس کلیه را که محیط است بر اشیاء
بر وجه تفصیل عرش کریم و لوح قدر و لوح محفوظ و کتاب مبین ... نامند. «

در لغتنامه دهخدا در ذیل عنوان عرش چنین ذکر گردیده :

« موارد استعمال لغت عرش بسیار است مانند عرش اعلی یعنی کرسی خداوند
عالمیان، عرش اکبر یعنی دل انسان کامل (بنا به معتقدات صوفیه)، عرش روان
کنایه از انبیاء و اولیاء است، عرش عقلی مراد عقل اول است. «

در قرآن به مواضع کثیره ذکر و وصف عرش برای خدا شده که از آن جمله آیات «هو
رب العرش العظيم» و «یحمل عرش ربک یؤمنذ ثمانیه» و «کان عرشه علی
الماء»

جمال قدم در لوحی می‌فرمایند:

« ... و قدر مقام هندسه و اندازه است یعنی ظهور اسباب به مقدار امضاء
تألیف ما قدر مقام قدر را بسیار عظیم ذکر نموده اند ... » (۳۰۷)

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند :

« ... زیرا معنی قدر اندازه است و قضای الهی که عبارت از حکم ربّانی
در حقیقت اشیاست، بقدر و اندازه اشیاء ظاهر می‌شود. » (۳۰۸)

در مفاوضات مبارک در جواب سؤال از قضاء و قدر و اینکه چون علم
الهی تعلق به عملی از شخصی یافت و در لوح محفوظ قدر مثبت گشت
آیا مخالف آن ممکن است؟ می‌فرمایند:

« علم به شیئی سبب حصول شیئی نیست زیرا علم ذاتی حق، محیط بر
حقایق اشیاء، قبل وجود اشیاء و بعد وجود اشیاء یکسان است سبب وجود
شیئی نگردد ... پس علم الهی در حیث امکان نیز حصول صور اشیاء نیست
بلکه از زمان ماضی و حال و مستقبل مقدس و عین تحقق اشیاست نه
سبب تحقق اشیاء و همچنین ثبت و ذکر شیئی در کتاب سبب وجود شیئی
نگردد ... » (۳۰۹)

در فرهنگ مصطلحات عرفاء در ذیل قدر چنین آمده : « نزد حکماء قدر عبارت از
خروج موجودات است به وجود عینی به اسباب چنانچه در قضاء مقرر شده است ...
متکلمان اشاعره گویند قدر عبارت از ایجاد اشیاء است بر قدر مخصوص و بقدر
معین در ذات و افعال ایشان بر طبق اراده ازلیه ... »

بحر زخار لاتلجه ابدأ لیل دامس لاتسلکه

این مطلب در ضمن حدیثی از امام جعفر صادق آمده که در مورد مقام قدر بیان فرموده‌اند یعنی دریایی است زخار پای در آن منه ابدأ ... شبی است ظلمانی در آن سالک مشو.

جمال مبارک در توضیح مراتب سبعة خلقت بدان اشاره فرموده‌اند.

« ... و قدر مقام هندسه و اندازه است یعنی ظهور اسباب به مقدار امضاء تألیف مآقدر مقام قدر را بسیار عظیم ذکر نموده‌اند چنانکه می‌فرموده‌اند: القدر سرّ من اسرار الله و سرّ من امر الله و حرز من حرز الله و مختوم بختام الله الی آن قال بحر زخار لاتلجه و لیل دامس لاتسلکه کثیر الحیتان سعة مابین السماء و الارض و عرضه مابین المشرق و المغرب و فی قعره شمس تضحی ... » (۳۱۰)

حینئذ اجد رایحة المسک من قمص البهاء

عن یوسف البهاء ...

مضمون بیان مبارک اینست که در آن وقت یافتم رایحه مسک را از پیراهن هاء از یوسف بهاء بدرستی که یافتم آنرا نزدیک اگر شما آنرا دور یافتید.

بیان فوق اشاره به مظهریت هیکل مبارک می‌باشد ولی چون رساله مبارکه چهار وادی قبل از اظهار امر علنی هیکل مبارک در بغداد نازل گردید لهذا بیان فوق بصورت تلویح می‌باشد.

چنانچه در دنباله بیان فوق این چند بیت را از مثنوی مولوی نقل می‌فرمایند.

بوی جانی سوی جانم میرسد بوی یار مهربانم میرسد
از برای حق صحبت سالها بازگو حالی از آن خوش حالها
تا زمین و آسمان خندان شود عقل و روح و دیده صد چندان شود

المحبة حجاب بین المحب و المحبوب

مضمون بیان فوق اینست که محبت پرده‌ای است بین محب و محبوب. چنانچه در همین مورد می‌فرمایند:

« محبت در این مقام قمص و حجاب می‌شود ... » (۳۱۱)

همین مضمون را در هفت وادی نیز اشاره می‌فرمایند:

« ... در این مقام نکته دقیقی و کلمه بلیغی در معنی اهدنا الصراط المستقیم فرموده‌اند و آن اینست که بنمای به ما راه راست یعنی به محبت ذات خود مشرف دار تا از التفات بخود و غیر تو آزاد گشته به تمامی گرفتار تو گردیم جز تو ندانیم جز تو نبینیم و جز تو نیندیشم بلکه از این مقام هم بالا روند چنانچه می‌فرماید « المحبة حجاب بین المحب و المحبوب » بیش از این گفتن مرا دستور نیست ... (۳۱۲)

«در نزد اهل حقیقت عوالم ثلاثه مورد اعتقاد است اول عالم حق که رتبه غیب مطلق است السبیل مسدود و الطلب مردود غیب منیع لایدرک است... عالم حق کمال صرف و جلالت و جمال مطلق است و من جمیع الجهات لایتناهی است.

در مقابل عالم حق عالم خلق است که نقص صرف و جهل محض است و برای وصول به درجه کمال که استعداد آن در ذاتش سرشته است احتیاج به کسب کمال از کامل مطلق و عالم حق دارد و چون حادث صرف و نقص محض بدون واسطه نمی تواند با کمال مطلق و وجود صرف و محض رابطه داشته باشد لهذا عالم امر رابط بین عالم خلق و عالم حق است و مقصود از عالم امر در نزد اهل بهاء مطابق نصوص صریحه الهیه سلاطین عالم امر یعنی مظاهر مقدسه الهیه هستند که فرموده: " الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق ... "

در قرآن فرموده: « الا له الامر و الخلق » ضمیر «له» مرجعش ذات حق منیع است و مقصود از امر عالم مظاهر الهیه و مقصود از خلق عالم شهادت و جهان نقایص است ... برخی از صوفیه و تیاسوفیه و امثالهم قائل به دو عالم حق و خلق هستند و گویند قیام خلق بحق تعالی قیام ظهوری است یعنی حق بصور نامتناهیة منحل شده ... ولی انبیای الهی قائل به عوالم ثلاثه حق و امر و خلق هستند. حضرت عبدالبهاء می فرماید، قوله الاحلی:

« صوفیها حق و خلق قائلند و گویند که حق بصور نامتناهی خلق منحل گردیده و ظهور یافته مانند دریا که بصور نامتناهی امواج جلوه نموده این

امواج حادثه ناقصه همان بحر قدیمست که جامع جمیع کمالات الهیه بود اما انبیاء بر آنند که عالم حق است و عالم ملکوت و عالم خلق سه چیز از حق صادر اول که فیض ملکوتیست صدور یافته و تجلی در حقائق کائنات نموده ... » (۳۱۳)

ربوبیت و الوهیت

« در اصطلاح امر مبارک مقام مظاهر مقدسه است که به امر ذات مطلق به تربیت عباد قیام می فرمایند.

و در احادیث اسلامی شیعه هم هست که در تفسیر آیه « و اشرقت الارض بنور ربها » فرموده اند « رب الارض امام الارض » (تفسیر صافی)

رب اعلی مقام آسمانی حضرت نقطه اولی جل ذکره است و کلمه ربّ در اصطلاح حکمای اشراقی به ربّ النوع هر چیز گفته می شود فی المثل ربّ طلسم الارض ربّ النوع زمین است و آن را حکمای ایران قدیم اسفند ارمز گفته اند و در اسفار ملاصدرا جلد سوم ذکر آن آمده است و ربّ مطلق که می گویند مقصود ذات احدیت است و رب الارباب ذات حق است و رب الانسان رب النوع انسان است که مراد از آن انسان کامل است که در اصطلاح امر مبارک مظهر امرالله است. » (۳۱۴)

حضرت بهاءالله در ایقان شریف می فرماید:

« در مقام توحید و علو تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویت بحته بر آن جواهر وجود شده و می شود زیرا که جمیع بر عرش ظهورالله ساکن اند و بر کرسی بطون الله واقف یعنی ظهورالله به ظهورشان ظاهر و جمال الله از جمالشان باهر ... » (۳۱۵)

در بیانی می فرمایند:

« سبحان الله ذکر الوهیت و ربوبیت که از اولیاء و اصفیاء ظاهر شده آنرا اسباب اعراض و انکار قرار داده اند حضرت صادق فرموده العبودیة جوهره کنه ها الربوبیة و حضرت امیر در جواب اعرابی که از نفس سؤال نموده فرموده ثالثها الّا هوتیه الملکوتیه و هی قوّة لاهوتیه و جوهره بسیطه حیة بالذات الی آن قال علیه السلام فهی ذات الله العلیا و شجرة طوبی و سدرة المنتهی و جنة المأوی. حضرت صادق فرموده اذا قام قائمنا اشرفت الارض بنور ربّها ... » (۳۱۶)

لایرون فیها شمساً و لازمهریراً

آیه فوق قسمتی از سوره دهر (آیه ۱۳) می باشد که تمام آیه چنین است. « متکئین فیها علی الارائك لایرون فیها شمساً و لا زمهریراً » یعنی تکیه زنند در آن بر تخت ها و نبینند در آن گرمای آفتاب و سرما را . در چهار وادی در ضمن بیان عظمت مقام مظاهر ظهور می فرمایند: «... شاریان این کاس در قباب عزّت فوق عرش قدم ساکنند و در خیام رفعت بر کرسی عظمت جالس "الذین لایرون فیها شمساً و لازمهریراً" در این رتبه سموات علی با ارض ادنی تعارض ندارد و تفاوت نجوید...» (۳۱۷)

لایشغله شأن عن شأن

یعنی مظاهر مقدّسه الهیّه نمایندگان نفس حق تعالی در عالم امکان

هستند. دارای علم الهی می باشند که محیط بر حقایق کائنات است و هیچ امری آنان را از احاطه به امر دیگر باز نمی دارد و مانند سایر مردم نیستند که اگر به کاری مخصوص توجّه کنند از توجّه به سایر امور باز مانند.

در ایقان شریف می فرمایند:

« ... در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طی فرمایند در هر آنی ملکوت غیب و شهادة را سیر نمایند بر عرش «لایشغله شأن عن شأن» واقفند و بر کرسی « کل یوم هو فی شأن » ساکن از علو قدرت سلطان قدم و سمو مشیت ملیک اعظم مبعوث می شوند ... » (۳۱۸)

کل یوم هو فی شأن

این آیه ۲۹ سوره رحمن قرآن است. حقیقت معنای این آیه مطابق اصطلاح امر اینست که خداوند متّان از راه لطف به عباد خود در هر یومی از ایّام الله شأنی خاص دارد برای هدایت و راهنمایی بشر در هر دور و عصر بوسیله یکی از مظاهر مقدّسه خود شریعت و آئینی که مطابق مقتضای آن عصر و زمان است می فرستد.

چنانچه حضرت بهاء الله می فرمایند:

« ... این کینونات قدیمه ... بر کرسی "کلّ یوم هو فی شأن" ساکن از علو قدرت سلطان قدم و سمو مشیت ملیک اعظم مبعوث می شوند این است که می فرماید از آسمان نازل می شوند ... » (۳۱۹)

ذَلِكْ مِنْ طَعَامِ الَّذِي لَمْ يَتَسَنَّهْ

طَعْمَهُ وَلَنْ يَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ

مضمون بیان مبارک اینست که این است طعامی که مزه و رنگش تغییر نمی‌کند.

چنانچه در چهار وادی میفرمایند :

« ذَلِكْ مِنْ طَعَامِ الَّذِي ... اگر قدری میل فرمائی البتّه این آیه را تلاوت می‌نمائی " وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ... " و کذلک نری ابراهیم ملکوت السّموات و الارض لیكون من الموقنین. اذا فادخل يدك في جيبك ثم اخرجها بالقوة ... چه لطیف است این ماء عذب از يد ساقی مَحْبُور و چه رقیق است این خمر ظهور از دست طلعت مخمور و چه نیکوست این طعام سرور از کؤس کافور... » (۳۲۰)

وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ...

این آیه از آیات قرآنیّه در سوره انعام (آیه ۷۹) است مضمون بیان فوق چنین است که متوجه ساختم روی خودم را از برای کسی که آفرید آسمانها و زمین را پاکیزه و نیستم من از شرک آورندگان.

حضرت عبدالبهاء در تفسیر حدیث کنت کنز در آن قسمت که پیرامون محبت از مقام تفصیل به جمع بحث می‌فرمایند این آیه شریفه را مسک الختام آن قرار می‌دهند.

« ... از قطره فانی به بحر باقی راجع گردند و سراج تحدید خاموش نمایند

و مشعل توحید برافروزند ... و نظر را از ملاحظه بدر عالمتاب در جسم آب منقطع نمایند و قمر منیر را در سماء رفیع به انوار بی حد و حساب مشاهده فرمایند و این مقامی است که می‌فرماید " اَنْتَى وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ " (۳۲۱)

و كَذَلِكَ نُرِي اِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ ...

این آیه از آیات قرآنیّه در سوره انعام (آیه ۷۵) است مضمون بیان مبارک اینکه و همچنانکه نشان داده ایم ابراهیم را ملکوت آسمانها و زمین و از برای این که باشد از یقین کنندگان.

كؤُسِ كَافُورِ

کؤس کافور یعنی جامهای کافور که از آیه قرآنیّه زیر اخذ گردیده است. « اِنَّ الْاِبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كؤُسِ كَانْ مَزَاجِهَا كَافُورًا » مضمون آنکه بندگان نیکوکار همانا از جامی که طبیعت آن بارد است و حرارت آتش نفس و هوی را از بین می‌برد می‌آشامید.

اِذَا فَاذْخُلُ يَدْكَ فِي جَيْبِكَ ...

«مضمون بیان مبارک اینست که در آن زمان پس داخل کن دستت را. در گریبانست سپس خارج کن آنرا به قوت از برای اینکه شهادت دهد آن نوری

از برای عالمین.

بیان فوق اشاره به یکی از دو حجت حضرت موسی است یعنی چون حضرت موسی دست خود را در بغل خود پنهان ساخت و بیرون می آورد بسیار روشن و نورانی می نمود و از این جهت آنرا ید بیضاء نامیده اند. مولانا محمد جویری در قصص الانبیاء فرموده ... دیگر ندا شد دست در جیب کن " ادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء " دست در جیب کرد و برون آورد نوری از انگشتان او بتافت چنانچه عالم را نور بگرفت و نور آفتاب را غلبه کرد ...» (۳۲۲)

حیرت

«حیرت در اصطلاح عرفاء امری است که وارد می شود بر قلوب عارفان در موقع تأمل و حضور و تفکر بطوریکه ایشان را از تأمل و تفکر حاجب گردد.» (۳۲۳) (جهت توضیح بیشتر به وادی حیرت در بخش دوم مراجعه فرمائید.)

لله تحت قباب العزّ طائفة

اخفاهم فی رداء الفقر اجلالاً

یعنی از برای پروردگار تحت قباب عزّت طائفه ای هستند، مخفی داشت ایشانرا در حالت اجلال در رداء فقر. در بیانی می فرمایند:

«... و بعضی دیگر از ملکوت اسماء حرفی اخذ نکرده و از جبروت صفات که بملک راجع است اطلاعی نیافته از غیب بقاء طالع شوند ... دفاتر حکمت بالغه ربّانی در الواح صدرشان مسطور ولکن در عالم بروز حرفی مذکور نه، در مصر یقین ساکنند و در دیار تسلیم سائر، مست جمالند و محو جلال ذوالجلال، دل بدل راز گویند و سینه به سینه نکته سرایند، اسرار هوّیه از جبین قدسشان ظاهر و انوار احدیه از ورقه بدیعشان طالع، سر در قمیص صفا برده اند و آستین بر دو جهان افشانده اند ...» (۳۲۴) در رساله چهار وادی در توصیف نفوس مذکور در بیان فوق این چنین می فرمایند :

« آنها هستند که از چشم او ملاحظه نمایند و از گوش او گوش دارند ... اینست که می فرماید عبدی اطعنی حتّی اجعلک مثلی انا اقول کن فیکون و انت تقول کن فیکون ... » (۳۲۵)

عبدی اطعنی حتّی اجعلک مثلی ...

این حدیث از احادیث قدسی است که می فرماید:

« یا ابن آدم اناغنی لا افتقر اطعنی فیما امرتک اجعلک غنیاً لا تفتقر یا ابن آدم انا حی لا اموت اطعنی فیما امرتک اجعلک حیاً لا تموت انا اقول للشیئی کن فیکون اطعنی فیما امرتک اجعلک تقول للشیئی کن فیکون... »

مضمون بیان عنوان در رساله چهار وادی چنین است بنده من مطیع من باش تا اینکه قرار بدهم ترا مثال خودم من گویم بشو، پس می شود و تو می گوئی بشو پس می شود.

از احادیث اسلامی است یعنی انس مگیر به احدی تا اینکه بیابی مرا و هر وقت اراده کنی مرا، بیابی مرا نیکوکار و نزدیک.

لن تجد لسنة الله تبديلاً ولا تحويلاً

این آیه قسمتی از سوره احزاب (آیه ۶۲) می باشد که تمام آیه چنین است.

« سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا »

همینطور در سوره فتح (آیه ۲۳) همین بیان تکرار گردیده است.

« سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا »

مضمون بیان عنوان چنین است که هرگز سنت الهی تغییر و تحویلی نمی یابد.

إذا عرضت امانة العشق على القلم ...

« زمانی که عرضه داشتم امانت عشق را بر قلم از حمل آن ابی نمود پس بیهوش شد آنگاه زمانی که به خویش آمد گفت پاک و منزهی تو بدرستی که من توبه می کنم بسویت و من اول مستغفرین هستم و حمد از برای خداوند ربّ عالمیان»

«محمد بن علی بن ملک داد ملقب به شمس الدین عارف معروف متولد ۵۸۲ و متوفی پس از ۶۴۵ هجری قمری خاندان وی از مردم تبریز بودند. شمس ابتداء مرید شیخ ابوبکر زنبیل باف تبریزی بود.

شمس به گفته خود جمله ولایتها از او یافته لیکن مرتبه شمس بدانجا رسید که به پیر خود قانع نبود و در طلب اکمل سفری شد و در اقطار مختلف به سیاحت پرداخت و به خدمت چند تن از اقطاب رسید در سال ۶۴۲ به قونیه رسید و اولین ملاقات با مولوی صورت گرفت که بهر حال مولوی مجذوب او گردید و از سر مجلس درس و بحث و وعظ گذشت و از آن پس معبود مولانا جلال الدین رومی همین شمس تبریزی بود و در فراق شمس چه اشعار زیبایی سروده که حکایت از شدت تعلق خاطر وی به شمس تبریزی است.» (۳۲۷)

بعد از توضیح پیرامون مصطلحات و آیات قرآنیه و احادیث رساله مبارکه چهار وادی اینک خلاصه ای از هر وادی و علائم و مراتب متصاعدان سموات سلوک درج میگردد.

رتبه نفس

اگر سالکان از طالبان کعبه مقصودند:

- ۱) این رتبه متعلق به نفس است و لکن « نفس الله القائمة فيه بالسّنن » مراد است.
- ۲) اگر چه در اوّل این رتبه محل جدال است ولیکن آخر آن جلوس بر عرش جلال.
- ۳) تا بعد از ممات سرّ حیات ظاهر شود و این مقام نفس مرضیه است که می فرماید « فادخلی فی عبادی وادخلی جنّتی »
- ۴) این مقام را اشارات بسیار است و دلالات بیشمار این است که می فرماید سنریم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتّی تبین لهم انه الحق
- ۵) پس معلوم می شود که کتاب نفس را باید مطالعه نمود نه رساله نحو را چنانچه می فرماید « اقرء کتابک و کفی بنفسک الیوم حسیباً »
- ۶) و دیگر می فرماید « لاتکونوا کالذّین نسوا الله فانساهم انفسهم اولئک هم الفاسقون »

مقام عقل

اگر سالکان از ساکنان حُجره محمودند:

- ۱) این مقام راجع به عقل می شود که او را پیغمبر می نامند و رکن اعظم دانند لیکن عقل کلی ربانی مقصود است.
- ۲) در این رتبه تربیت امکان و اکوان به سلطنت اوست نه هر عقل ناقص بی معنی.

۳) در این مقام تلاطم بسیار است و طماطم بیشمار گاهی سالک را متصاعد می نماید و گاهی متنازل.

۴) در وصف این رجال می فرماید « رجال لا تُلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله » این مقام میزان است و پایان امتحان و در این رتبه هم استفاده ضرورت ندارد.

- ۵) در تعلیم سالکین این لجه می فرماید « اتقوا الله یعلّمکم الله » و همچنین می فرماید « العلم نور یقذفه الله علی قلب من یشاء »
- ۶) پس باید محل را آماده نمود و مستعد نزول عنایت شد.

طلعت عشق

اگر عاشقان از عاکفان بیت مجذوبند :

- ۱) این سریر سلطنت را جز طلعت عشق جالس نتواند شد.
- ۲) این رتبه صرف محبّت میطلبد و زلال مودت می جوید و در وصف این اصحاب می فرماید « الذّین لایسبقونه بالقول و هم بمامره یعملون »
- ۳) این مقام نه سلطنت عقل را کفایت می نماید و نه حکومت نفس را.
- ۴) ایشان قومی هستند که صفّ نعال را با صدر جلال یک دانند و ایوان جمال را با میدان جدال در سبیل محبوب یک شمرند ...
- ۵) ... سراب را نفس آب گویند و ذهاب را سرّ ایاب خوانند ... در این

یادداشتها

- ۱- فرهنگ مصطلحات عرفاء
- ۲- فرهنگ علوم عقلی
- ۳- شناخت عرفان و عرفای ایران ص ۳
- ۴- اقتباس از کتب شناخت عرفان و عرفای ایرانی و بحث در آثار و افکار و احوال حافظ
- ۵- سیری در دیوان شمس تبریزی، ص ۳۷ - تألیف علی دشتی
- ۶- گوهر مراد
- ۷- فرهنگ مصطلحات استعاری صوفیه، تألیف شرف الدین حسین الفتی تبریزی
- ۸- مقاله عرفان و تصوف و ارتباط آن با دیانت بهائی «مجله آهنگ بدیع»
- ۹- مانده آسمانی جلد چهارم - ص ۲۱۸
- ۱۰- مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی - ص ۱۷
- ۱۱- گلزار تعالیم بهائی - ص ۱۲۳
- ۱۲- کتاب مستطاب اقدس - ص ۳۲
- ۱۳- مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر - ص ۱۳۹
- ۱۴- مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر - ص
- ۱۵- امر و خلق جلد اول - ص ۱۷۵
- ۱۶- امر و خلق جلد اول - ص ۱۷۵
- ۱۷- مفاوضات - ص ۲۰۲
- ۱۸- امر و خلق جلد اول - صص ۱۷۸، ۱۷۹
- ۱۹- امر و خلق جلد اول - ص ۱۷۹
- ۲۰- مختصر شده از مقدمه کتاب منطق الطیر اثر دکتر جواد مشکور
- ۲۱- قرن بدیع یک جلدی - ص ۲۸۹
- ۲۲- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۹۲
- ۲۳- مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر - ص ۳۱۹
- ۲۴- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله چاپ آلمان - ص ۹۲
- ۲۵- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ثانی - ص ۳۹
- ۲۶- مفاوضات مبارک - ص ۱۹۵
- ۲۷- امر و خلق جلد اول - ص ۱۸۵
- ۲۸- امر و خلق جلد دوم - ص ۶
- ۲۹- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ثانی - ص ۴۹

مقام عرش فؤاد

- اگر عارفان از اصلان طلعت محبوبند :
- ۱) این مقام عرش فؤاد است و سرّ رشاد.
 - ۲) این محل رمز یفعل مایشاء و یحکم مایرید است.
 - ۳) این مقام قدر است و سرّ مقدر .
 - ۴) هر کس ادراک این رتبه نمود البته ستر نماید و اگر رشحی اظهار دارد و یا ابراز نماید البته سر او بردار مرتفع خواهد شد.
 - ۵) و اگر مخالف حکم کتاب نمی بود البته قاتل خود را از مال خود قسمت می دادم و ارث می بخشیدم و منتش می بردم ...
 - ۶) این محل صحو بحت و محو بات است محبت را در این رتبه راهی نیست و مودت را مقامی نه ... محبت در این مقام قمص و حجاب می شود و آنچه غیر از او است غطاء می گردد.
 - ۷) زیرا که این عالم امر است و منزّه از اشارات خلق، رجال این بیت بر بساط نشاط با کمال فرح و انبساط الوهیت می نمایند و ربوبیت می فرمایند ...
 - ۸) در این رتبه سموات علی با ارض ادنی تعارض ندارد و تفاوت نجوید زیرا که مقام الطاف است نه بیان اضداد اگر چه در هر آن در شأن بدیع جلوه نمایند یک شأن بیش نیست.

- ۳۰- لوح شیخ نجفی - ص ۲
- ۳۱- مانده آسمانی جلد دوم - ص ۴۵
- ۳۲- امر و خلق جلد اول - ص ۲۴۲
- ۳۳- امر و خلق جلد اول - ص ۱۰۴
- ۳۴- مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر - ص ۲
- ۳۵- امر و خلق جلد اول - ص ۱۰۸
- ۳۶- امر و خلق جلد اول - ص ۱۰۸
- ۳۷- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ثانی - ص ۴۴
- ۳۸- فرهنگ علوم عقلی ذیل مشیت اولیه
- ۳۹- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله چاپ آلمان - ص ۵۳
- ۴۰- لوح شیخ نجفی - ص ۵
- ۴۱- مانده آسمانی جلد دوم - ص ۴۹
- ۴۲- فرهنگ علوم عقلی
- ۴۳- کتاب بحث در افکار و آثار و احوال حافظ - ص ۶۵۲
- ۴۴- قاموس ایقان جلد اول - ص ۳۹
- ۴۵- مجموعه الواح مبارکه - ص ۷۵
- ۴۶- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۵۷
- ۴۷- امر و خلق جلد اول - ص ۶۴
- ۴۸- مجموعه الواح مبارک - ص ۱۸۶
- ۴۹- مجموعه الواح مبارک - ص ۳۲۱
- ۵۰- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۳۲
- ۵۱- کتاب مستطاب ایقان - ص ۱
- ۵۲- کتاب اشراقات - ص ۶
- ۵۳- امر و خلق جلد اول - ص ۲۵
- ۵۴- قاموس ایقان جلد چهارم - ص ۱۶۷۷
- ۵۵- منتخباتی از الواح حضرت بهاءالله - ص ۲۰۷
- ۵۶- مجموعه الواح مبارکه - ص ۳۲۳
- ۵۷- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله - ص ۹۷
- ۵۸- مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر - ص ۳۱۸
- ۵۹- امر و خلق جلد اول - ص ۱۴
- ۶۰- پیام ملکوت - ص ۱۲
- ۶۱- امر و خلق جلد اول - ص ۶۳
- ۶۲- کتاب مستطاب ایقان - ص ۱۶
- ۶۳- قاموس ایقان جلد چهارم - ص ۸۷۰
- ۶۴- قاموس ایقان جلد اول - ص ۳۲۵
- ۶۵- قاموس ایقان جلد اول - ص ۳۲۷
- ۶۶- قاموس ایقان جلد اول - ص ۳۲۳
- ۶۷- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۳۳
- ۶۸- رساله قشیریه - ص ۱۴۸
- ۶۹- بحث در احوال و آثار و افکار حافظ - ص ۳۵۱
- ۷۰- بحث در احوال و آثار و افکار حافظ - ص ۶۴۲
- ۷۱- مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر - ص ۳۲۱
- ۷۲- آثار قلم اعلی جلد پنجم - ص ۸۵
- ۷۳- مانده آسمانی جلد پنجم - ص ۱۵۶
- ۷۴- جزوه نمونه حیات بهائی - ص ۳۶
- ۷۵- شناخت عرفان و عرفای ایرانی - ص ۹
- ۷۶- لغت نامه دهخدا
- ۷۷- بحث در افکار و آثار و احوال حافظ - ص ۴۲۳
- ۷۸- لغات و تعبیرات مثنوی مجلد نهم - ص ۳۰۴
- ۷۹- قاموس ایقان جلد دوم - ص ۸۸۹
- ۸۰- برهان قاطع جلد (ش - ل)
- ۸۱- مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر - ص ۳۵۳
- ۸۲- ادعیه حضرت محبوب - ص ۴۸
- ۸۳- مجموعه آیات مستخرجه لجنه تجزیه آیات - ص ۵۹
- ۸۴- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ثانی - ص ۲۸
- ۸۵- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۱۰۲
- ۸۶- کتاب مستطاب ایقان - ص ۱۵۱
- ۸۷- امر و خلق جلد اول - ص ۶۳
- ۸۸- قاموس ایقان جلد دوم - ص ۸۸۲
- ۸۹- مانده آسمانی جلد هشتم - ص ۱۹۱
- ۹۰- مانده آسمانی جلد دوم - ص ۴۱
- ۹۱- قاموس ایقان جلد سوم - ص ۱۴۸۴
- ۹۲- قاموس ایقان جلد چهارم - ص ۱۸۸۶
- ۹۳- مانده آسمانی جلد اول - ص ۹ و ص ۱۰
- ۹۴- مانده آسمانی جلد نهم - ص ۸۹
- ۹۵- مانده آسمانی جلد هفتم - ص ۱۶۳
- ۹۶- مفاوضات مبارک - ص ۱۹۹
- ۹۷- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۳۷
- ۹۸- قاموس ایقان جلد دوم - ص ۸۸۲
- ۹۹- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ثانی - صص ۱۶، ۱۷

- ۱۰۰- اسرارالآثار جلد دوم - ص ۸
 ۱۰۱- قاموس ایقان جلد اول - ص ۵۰۰
 ۱۰۲- قاموس ایقان جلد اول - ص ۴۹۸
 ۱۰۳- فرهنگ علوم عقلی
 ۱۰۴- اسرارالآثار جلد دوم - ص ۸
 ۱۰۵- شرح مشنوی شریف جلد سوم - ص ۷۸۴
 ۱۰۶- اسرارالآثار جلد اول - ص ۱۱۹
 ۱۰۷- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۱۰۷
 ۱۰۸- کتاب اشراقات - ص ۷
 ۱۰۹- امر و خلق جلد اول - ص ۱۴
 ۱۱۰- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ثانی - ص ۶
 ۱۱۱- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۲۳۶
 ۱۱۲- شرح مشنوی شریف مجلد سوم - ص ۹۱۱
 ۱۱۳- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۱۵۲
 ۱۱۴- فرهنگ علوم عقلی - ص ۵۳۰
 ۱۱۵- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۱۰۹
 ۱۱۶- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۳۵
 ۱۱۷- امر و خلق جلد اول - ص ۱۴
 ۱۱۸- اسرار الآثار جلد پنجم - ص ۳۲۸
 ۱۱۹- گنج شایگان - ص ۲۷-۲۸
 ۱۲۰- کتاب مستطاب ایقان - ص ۲۳
 ۱۲۱- مجموعه الواح مبارکه - ص ۱۸۵
 ۱۲۲- قاموس ایقان جلد چهارم - ص ۱۷۳۹
 ۱۲۳- شرح مشنوی - ص ۱۹
 ۱۲۴- اسرارالآثار جلد سوم - ص ۳۲۸
 ۱۲۵- احادیث مشنوی - ص ۱۹
 ۱۲۶- مصطلحات عرفاء - ص ۴۴
 ۱۲۷- کتاب مستطاب ایقان - ص ۷۳
 ۱۲۸- کتاب مستطاب ایقان - ص ۷۳
 ۱۲۹- مجموعه الواح مبارکه - ص ۱۴۴
 ۱۳۰- امر و خلق جلد اول - ص ۱۷۸
 ۱۳۱- خطابات مبارکه جلد دوم - ص ۹۰
 ۱۳۲- قاموس ایقان جلد دوم - ص ۸۶۵
 ۱۳۳- مجموعه الواح مبارکه - ص ۱۴۴
 ۱۳۴- مجموعه الواح مبارکه - ص ۳۱۲
 ۱۳۵- کتاب مستطاب ایقان - ص ۱۱۸
 ۱۳۶- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۲۴۷
 ۱۳۷- مجموعه الواح مبارکه - ص ۱۴۴
 ۱۳۸- کتاب ایقان - ص ۷۳
 ۱۳۹- خطابات مبارک جلد اول - ص ۹۰
 ۱۴۰- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۲۳۳
 ۱۴۱- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۲۶۱
 ۱۴۲- فرهنگ علوم عقلی - ص ۴۵۵
 ۱۴۳- اسرارالآثار جلد چهارم - ص ۴۶۲
 ۱۴۴- قاموس ایقان جلد اول - ص ۷۲
 ۱۴۵- قاموس ایقان جلد دوم - ص ۱۱۱۸
 ۱۴۶- قاموس ایقان جلد دوم - ص ۱۱۱۸
 ۱۴۷- امر و خلق جلد اول - ص ۱۱۹
 ۱۴۸- امر و خلق جلد اول - ص ۱۱۹
 ۱۴۹- امر و خلق جلد اول - ص ۱۲۰
 ۱۵۰- امر و خلق جلد اول - ص ۱۱۵
 ۱۵۱- مجموعه الواح مبارکه - صص ۱۵۴، ۱۵۵
 ۱۵۲- اسرارالآثار جلد دوم - ص ۹
 ۱۵۳- مانده آسمانی جلد اول - ص ۱۷
 ۱۵۴- امر و خلق جلد اول - ص ۸۹
 ۱۵۵- مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء
 ۱۵۶- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ثانی - صص ۱۶، ۱۷، ۱۸
 ۱۵۷- امر و خلق جلد دوم - ص ۲۰۱
 ۱۵۸- امر و خلق جلد دوم - ص ۲۰۱
 ۱۵۹- اقتدارات - ص ۷۱
 ۱۶۰- مجموعه الواح مبارکه - ص ۳۱۴
 ۱۶۱- مجموعه الواح مبارکه - ص ۳۲۴
 ۱۶۲- مجموعه الواح مبارکه - ص ۳۲۵
 ۱۶۳- مجموعه الواح مبارکه - صص ۳۲۸، ۳۲۹
 ۱۶۴- قاموس ایقان جلد چهارم - ص ۱۸۰۰
 ۱۶۵- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۴۰
 ۱۶۶- کتاب مستطاب ایقان - ص ۱۳۶
 ۱۶۷- لغات و تعبیرات مشنوی جلد ششم - ص ۹۸
 ۱۶۸- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۱۲۲
 ۱۶۹- مجموعه الواح مبارکه - صص ۱۸۲-۱۸۳

- ۲۰۵- معجم البلدان جلد دوم - ص ۱۸۷
 ۲۰۶- مجموعه الواح مبارکه - ص ۲۴۱
 ۲۰۷- مجموعه الواح مبارکه - ص ۲۴۲
 ۲۰۸- مجموعه الواح مبارکه - ص ۲۸۶
 ۲۰۹- آثار قلم اعلى جلد سوم - ص ۱۲۸
 ۲۱۰- آثار قلم اعلى جلد سوم - ص ۷۹
 ۲۱۱- مانده آسمانی جلد دوم - ص ۴۹
 ۲۱۲- مجامع تحقیق - ص ۳۳
 ۲۱۳- قاموس ایقان جلد اول - ص ۱۵۴
 ۲۱۴- اقتدارات - ص ۱۰۷
 ۲۱۵- مجموعه الواح مبارکه - ص ۳۳۰
 ۲۱۶- مجموعه الواح مبارکه - ص ۲۵۵
 ۲۱۷- مجموعه الواح مبارکه - ص ۲۵۱
 ۲۱۸- مجموعه الواح مبارکه - ص ۲۴۵
 ۲۱۹- اسرارالآثار جلد پنجم - ص ۳۲۶
 ۲۲۰- مجموعه الواح مبارکه - ص ۳۱۵
 ۲۲۱- کتاب مستطاب ایقان - ص ۱۹
 ۲۲۲- آثار قلم اعلى جلد سوم - ص ۱۳۱
 ۲۲۳- مانده آسمانی جلد دوم - ص ۵۱
 ۲۲۴- کتاب مستطاب اقدس - صص ۳۰، ۳۱
 ۲۲۵- مجموعه الواح مبارکه - ص ۱۱
 ۲۲۶- کتاب مستطاب ایقان - ص ۳۳
 ۲۲۷- کتاب مستطاب ایقان - صص ۱۲۲-۱۲۳
 ۲۲۸- کتاب مستطاب ایقان - ص ۱۹۷
 ۲۲۹- کتاب مستطاب ایقان - صص ۱۵۱، ۱۵۴
 ۲۳۰- مجموعه الواح مبارکه - ص ۱۴۳
 ۲۳۱- مجموعه الواح مبارکه - ص ۳۰۷
 ۲۳۲- مجامع تحقیق - ص ۷۶
 ۲۳۳- مجامع تحقیق - ص ۷۷
 ۲۳۴- کتاب مستطاب ایقان - ص ۷۴
 ۲۳۵- مجموعه الواح مبارکه - ص ۳۰۹
 ۲۳۶- قاموس ایقان - ص ۱۱۸۸
 ۲۳۷- کتاب مستطاب ایقان - صص ۱۴۸، ۱۵۰
 ۲۳۷-۱- کتاب مستطاب ایقان - صص ۱۵۱، ۱۵۴
 ۲۳۸- گنج شایگان - ص ۱۸

- ۱۷۰- امر و خلق جلد دوم - ص ۲۳۹
 ۱۷۱- اسرارالآثار جلد چهارم - ص ۲۷
 ۱۷۲- کتاب مستطاب ایقان - ص ۵۲
 ۱۷۳- کتاب اقتدارات - صص ۷۲، ۷۳
 ۱۷۴- قاموس ایقان جلد سوم - ص ۱۲۸۷
 ۱۷۵- قاموس ایقان جلد سوم - ص ۱۲۸۷
 ۱۷۶- آثار قلم اعلى جلد سوم - صص ۷۶، ۷۷
 ۱۷۷- امر و خلق جلد اول - ص ۳۱۸
 ۱۷۸- سیری در عوالم رؤیا - ص ۴
 ۱۷۹- امر و خلق جلد اول - ص ۳۲۵
 ۱۸۰- ادعیه حضرت محبوب - صص ۴۸-۴۹
 ۱۸۱- جزوه لوح دکتر فورال - ص ۵
 ۱۸۲- مفاوضات مبارک - ص ۲۰۷
 ۱۸۳- مقاله عقل دین و جامعه در اندیشه بهائی - ص ۷
 ۱۸۴- امر و خلق جلد دوم - ص ۳۲
 ۱۸۵- امر و خلق جلد اول - ص ۱۰۸
 ۱۸۶- امر و خلق جلد اول - ص ۱۰۷
 ۱۸۷- مکاتیب حضرت عبدالبهاء جلد ثانی - ص ۴۵
 ۱۸۸- آثار قلم اعلى جلد سوم (لوح جواهر الاسرار) - ص ۷۸
 ۱۸۹- مکاتیب مبارک جلد ثانی - صص ۲۸-۲۹
 ۱۹۰- امر و خلق جلد اول - ص ۲۴۲
 ۱۹۱- مجموعه الواح مبارکه - ص ۳۴۱
 ۱۹۲- مجموعه الواح مبارکه - ص ۳۲۶
 ۱۹۳- مجموعه الواح مبارکه - ص ۳۲۱
 ۱۹۴- مانده آسمانی جلد دوم - ص ۸۳
 ۱۹۵- مفاوضات حضرت عبدالبهاء
 ۱۹۶- مجموعه الواح مبارکه - صص ۱۸۱، ۱۸۲
 ۱۹۷- مجموعه الواح مبارکه - ص ۱۸۳
 ۱۹۸- امر و خلق جلد اول - ص ۳۱۹
 ۱۹۹- کتاب مستطاب ایقان - ص ۷۷
 ۲۰۰- مفاوضات مبارک - ص ۱۶۶
 ۲۰۱- آثار قلم اعلى جلد سوم - ص ۲۵۹
 ۲۰۲- آثار قلم اعلى جلد سوم - صص ۱۲۷، ۱۲۸
 ۲۰۳- کلمات مکنونه فارسی
 ۲۰۴- کلمات مکنونه عربی

- ۲۳۹- مجامع تحقیق جلد دوم - ص ۱۵۵
 ۲۴۰- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۲۳۴
 ۲۴۱- شرح مثنوی شریف جلد سوم - ص ۱۳۱۲
 ۲۴۲- قاموس ایقان جلد اول - ص ۱۵۶
 ۲۴۳- قاموس ایقان جلد اول - ص ۷۶
 ۲۴۴- قاموس ایقان جلد اول - ص ۷۶
 ۲۴۵- قاموس ایقان جلد اول - ص ۷۶
 ۲۴۶- مجموعه الواح مبارکه - ص ۲۲۵
 ۲۴۷- قاموس ایقان جلد دوم - ص ۹۱۲
 ۲۴۸- قاموس ایقان جلد دوم - ص ۹۱۲
 ۲۴۹- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۱۴۱
 ۲۵۰- راهنمای ادبیات فارسی - ص ۲۳۳۴
 ۲۵۱- امر و خلق جلد اول - ص ۲۲۲
 ۲۵۲- امر و خلق جلد اول - ص ۱۸۵
 ۲۵۳- شرح مثنوی شریف جلد اول - ص ۲۵۴
 ۲۵۴- مجموعه الواح مبارکه - ص ۹۹
 ۲۵۵- امر و خلق جلد دوم - ص ۴۹
 ۲۵۶- مجموعه الواح مبارکه - ص ۹۹
 ۲۵۷- مجموعه الواح مبارکه - ص ۱۴
 ۲۵۸- قصص و تمثیلات مثنوی - ص ۱۵۹
 ۲۵۹- امر و خلق جلد اول - ص ۲۶۷
 ۲۶۰- امر و خلق جلد اول - ص ۲۶۸
 ۲۶۱- امر و خلق جلد اول - ص ۲۸۱
 ۲۶۲- امر و خلق جلد اول - صص ۲۹۰، ۲۹۲
 ۲۶۳- امر و خلق جلد اول - ص ۲۲۲
 ۲۶۴- امر و خلق جلد اول - ص ۲۱۰
 ۲۶۵- شرح مثنوی شریف جلد سوم - ص ۱۱۱۵
 ۲۶۶- کتاب مستطاب ایقان - صص ۷۵، ۷۶
 ۲۶۷- مکاتیب مبارک جلد ثانی - صص ۱۹، ۲۰
 ۲۶۸- مکاتیب مبارک جلد ثانی (الوح کنت کنز) - صص ۴۷، ۴۸
 ۲۶۹- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۲۴۲
 ۲۷۰- آثار قلم اعلی جلد سوم - صص ۲۱۸، ۲۱۹
 ۲۷۱- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۲۱۹
 ۲۷۲- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۱۴۴
 ۲۷۳- امر و خلق جلد اول - ص ۶۴
 ۲۷۴- قاموس ایقان جلد چهارم - ص ۱۷۱۵
 ۲۷۵- مفاوضات مبارک - ص ۱۴۸
 ۲۷۶- امر و خلق جلد اول - ص ۲۲۳
 ۲۷۷- امر و خلق جلد اول - ص ۲۵۰
 ۲۷۸- مانده آسمانی جلد دوم - ص ۷۱
 ۲۷۹- امر و خلق جلد دوم - ص ۲۱۰
 ۲۸۰- اقتباس از کتاب قصص الانبیاء
 ۲۸۱- قاموس ایقان جلد اول - ص ۳۹
 ۲۸۲- قاموس ایقان - ص ۱۱۱۹
 ۲۸۳- مانده آسمانی جلد نهم - ص ۹۰
 ۲۸۴- مجموعه الواح مبارکه - ص ۷۴
 ۲۸۵- اسرارالآثار جلد پنجم - ص ۳۲۵
 ۲۸۶- مجموعه الواح مبارکه - صص ۱۳، ۱۴
 ۲۸۷- لتالی درخشان - ص ۱۹
 ۲۸۸- مصطلحات عرفاء
 ۲۸۹- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۱۴۷
 ۲۹۰- مصطلحات عرفاء
 ۲۹۱- مصطلحات عرفاء - ص ۲۵۴
 ۲۹۲- مصطلحات عرفاء - ص ۱۷۵
 ۲۹۳- لغات و تعبیرات مثنوی جلد پنجم - ص ۲۰۵
 ۲۹۴- لغات و تعبیرات مثنوی جلد پنجم - ص ۳۳۲
 ۲۹۵- لغات و تعبیرات مثنوی جلد پنجم - ص ۳۳۲
 ۲۹۶- لغات و تعبیرات مثنوی جلد چهارم - ص ۵۷۶
 ۲۹۷- قاموس ایقان جلد چهارم - ص ۱۸۶۵
 ۲۹۸- کتاب مستطاب ایقان - ص ۷۳
 ۲۹۹- اسرارالآثار جلد چهارم - ص ۴۴۹
 ۳۰۰- مانده آسمانی جلد هشتم - ص ۱۱۰
 ۳۰۱- مانده آسمانی جلد نهم - ص ۳۵
 ۳۰۲- کتاب مستطاب ایقان - ص ۵۴
 ۳۰۳- قاموس ایقان جلد دوم - ص ۸۴۷
 ۳۰۴- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۱۴۹
 ۳۰۵- کتاب مستطاب ایقان - ص ۷۳
 ۳۰۶- اسرارالآثار - ص ۳۲۷
 ۳۰۷- مانده آسمانی جلد هشتم - ص ۱۹۲
 ۳۰۸- مانده آسمانی جلد دوم - ص ۴۱

منابع

برای نگارش مطالب این کتاب از منابع ذیل استفاده شده است.

آثار حضرت بهاء‌الله

=====

- ۱- کتاب مستطاب اقدس
- ۲- کتاب مستطاب ایقان
- ۳- اشراقات
- ۴- اقتدارات
- ۵- لوح شیخ نجفی
- ۶- کلمات مکنونه
- ۷- آثار قلم اعلی جلد سوم
- ۸- مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر
- ۹- مجموعه ای از الواح جمال اقدس ایبهی چاپ آلمان
- ۱۰- منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله چاپ آلمان
- ۱۱- ادعیه حضرت محبوب
- ۱۲- مجموعه آیات مستخرجه لجنه تجزیه آیات

آثار حضرت عبدالبهاء

=====

- ۱- مفاوضات مبارک
- ۲- لوح دکتر فورال
- ۳- مکاتیب مبارک جلد ثانی
- ۴- خطابات مبارک
- ۵- پیام ملکوت

آثار حضرت ولی امرالله

=====

- ۱- قرن بدیع

- ۳۰۹- مفاوضات مبارک - ص ۱۰۰
- ۳۱۰- مانده آسمانی جلد هشتم - ص ۱۹۱
- ۳۱۱- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۱۵۱
- ۳۱۲- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۱۰۸
- ۳۱۳- قاموس ایقان جلد دوم - ص ۹۹۲
- ۳۱۴- قاموس ایقان جلد دوم - ص ۷۵۸
- ۳۱۵- امر و خلق جلد دوم - ص ۱۲
- ۳۱۶- امر و خلق جلد دوم - ص ۲۹
- ۳۱۷- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۱۵۲
- ۳۱۸- قاموس ایقان جلد سوم - ص ۱۳۴۰
- ۳۱۹- کتاب مستطاب ایقان - ص ۵۲
- ۳۲۰- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۱۵۳
- ۳۲۱- مکاتیب جلد ثانی - ص ۱۹
- ۳۲۲- قاموس ایقان جلد اول - ۳۶۲
- ۳۲۳- فرهنگ مصطلحات عرفاء
- ۳۲۴- امر و خلق جلد اول - ص ۱۶۴
- ۳۲۵- آثار قلم اعلی جلد سوم - ص ۱۵۴
- ۳۲۶- کتاب کشف المحجوب (نقل از امر و خلق)
- ۳۲۷- لغت نامه دهخدا

کتاب غیر امری

=====

- ۱- اسفار جلد سوم
- ۲- احادیث معنوی
- ۳- برهان قاطع جلد (ش - ل)
- ۴- بحث در آثار و افکار و احوال حافظ
- ۵- رساله قشیریه
- ۶- راهنمای ادبیات فارسی
- ۷- سیری در دیوان شمس تبریزی
- ۸- شاهکارهای ادبیات فارسی جلد هشتم
- ۹- شرح مثنوی شریف جلد دوم و سوم
- ۱۰- شناخت عرفان و عرفای ایرانی
- ۱۱- فرهنگ علوم عقلی
- ۱۲- فرهنگ مصطلحات عرفاء
- ۱۳- فرهنگ اصطلاحات استعاری صوفیه
- ۱۴- فرهنگ دهخدا
- ۱۵- قصص و تمثیلات مثنوی
- ۱۶- قصص الانبیاء
- ۱۷- کشف المحبوب هجویری
- ۱۸- گوهر مراد
- ۱۹- لغات و تعبیرات مثنوی جلد چهارم - پنجم - ششم - نهم
- ۲۰- منطق الطیر
- ۲۱- مجموعه دوم مصنفات

کتاب امری

=====

۱. قاموس ایقان جلد اول
- ۲- قاموس ایقان جلد دوم
- ۳- قاموس ایقان جلد سوم
- ۴- قاموس ایقان جلد چهارم
- ۵- مائده آسمانی جلد اول
- ۶- مائده آسمانی جلد دوم
- ۷- مائده آسمانی جلد چهارم
- ۸- مائده آسمانی جلد پنجم
- ۹- مائده آسمانی جلد هفتم
- ۱۰- مائده آسمانی جلد هشتم
- ۱۱- مائده آسمانی جلد نهم
- ۱۲- امر و خلق جلد اول
- ۱۳- امر و خلق جلد دوم
- ۱۴- اسرار الآثار جلد اول
- ۱۵- اسرار الآثار جلد دوم
- ۱۶- اسرار الآثار جلد چهارم
- ۱۷- اسرار الآثار جلد پنجم
- ۱۸- لئالی درخشان
- ۱۹- گنج شایگان
- ۲۰- نوزده هزار لغت
- ۲۱- مجامع تحقیق جلد اول
- ۲۲- مجامع تحقیق جلد دوم
- ۲۳- سیری در عالم رؤیا
- ۲۴- مقاله عرفان و تصوف و ارتباط آن با دیانت بهائی
- ۲۵- مقاله عقل دین و جامعه در اندیشه بهائی

فهرست اعلام

الف

- ابراهیم ادهم: ۱۴
ابراهیم: ۳۶ - ۱۵۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱
ابن الفارض: ۱۵
ابن مالک: ۱۶۵
ابونصر سراج: ۷۲
ابو صوفی: ۱۴ - ۱۷۷
ابوالقاسم جنید بغدادی: ۶۰
ابوسعید ابوالخیر: ۱۲ - ۱۴
اربعین: ۱۲۱
ارسطو: ۱۴ - ۹۹
استغناء: ۱۴ - ۳۵ - ۱۰۹ - ۱۴۴ - ۱۴۵
اسپانیا: ۱۶۵
اسرائیل: ۶۲
اسعد گرگانی: ۱۲۶
اسرافیل: ۸۰ - ۸۱ - ۸۲
اصحاب کهف: ۱۶۹ - ۱۷۵
اشراقیان: ۴۷ - ۹۸
آفاق: ۷۱ - ۷۳ - ۷۹ - ۱۴۲
افلاطون: ۱۲ - ۱۴ - ۶۵ - ۱۵۷
افلاطونیان: ۶۵
اعمال رسولان: ۱۳
اقانیم ثلاثه: ۴۷
اکسیر الهی: ۱۳۷
امثال هماتی: ۶۰
امیر المومنین علی (ع): ۵۰ - ۸۳ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۷ - ۱۱۸ - ۱۲۱ - ۱۵۸
امام دوازدهم: ۱۳۵
امام احمد حنفی: ۱۷۸
انفس: ۷۳ - ۷۹ - ۱۴۲
انجیل: ۱۳
اتمه اطهار: ۱۱۱

ب

- بابل: ۳۶
بایزید بسطامی: ۱۴
بحار الانوار: ۱۷۱
بخارا: ۱۰۹
بغداد: ۴۰ - ۱۵۰ - ۱۶۵ - ۱۸۴
بنی اسرائیل: ۳۷
بودایی: ۱۲ - ۱۳
بهمن: ۸۱
بیروت: ۱۴۰

پ

- پرفسور فورال: ۱۱۷ - ۱۶۶
پهلوی: ۱۴

ت

- تاریخ جهانگشای: ۱۰۹
تبریز: ۱۹۵
تجلی صدوری: ۲۷
تجلی ظهور: ۲۳ - ۲۷
تذکره الاولیاء: ۱۵
ترکستان: ۱۲۶
تصوف: ۹ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۵۶ - ۶۵ - ۷۱
تفسیر صافی: ۱۸۷
تفسیر سوره و الشمس: ۴۶ - ۱۵۷
تلمود: ۱۲
تیاسفه: ۲۶ - ۲۷
تیاسوفی: ۱۸۶
توحید: ۱۴ - ۲۶ - ۳۰ - ۳۸ - ۴۲ - ۴۶ - ۶۵ - ۸۳ - ۸۶ - ۸۷ - ۹۰ - ۱۳۲ - ۱۴۳

ج

جبرئیل: ۸۰_۸۱_۱۷۰
جذب: ۲۵_۶۶_۷۲_۱۴۸
جلال: ۵۰_۸۰
جمال: ۵۰_۸۰
جهال عصر: ۸۸
جیحون: ۱۲۶

چ

چنگیز: ۱۰۹

ح

حبشه: ۱۲۵
حبیب لولاک: ۹۴
ختم رحیق مختوم: ۱۷۳
حسام الدین چلبی: ۱۶_۱۵۱
حسن بصری: ۱۴
حلاج: ۱۴
حنفی: ۱۷۸
حواریون: ۱۳
حیرت: ۱۴_۳۱_۳۹_۱۱۳_۱۴۵_۱۹۲

خ

خاقانی: ۶۸
خانقه: ۱۷۶
خانقین: ۴۰
خال اکب: ۸۸
خاورمیانه: ۱۶
خضر: ۱۰۴
خطبه طتنجیه: ۶۹_۹۲
خلیل: ۱۵۹

ختار: ۱۷۷

خواجه عبدالله انصاری: ۸۳
خواجه شمس الدین حافظ شیرازی: ۱۶

د

دارد: ۲۹_۱۲۵
دعای صباح: ۹۳_۹۴
دقیانوس: ۱۶۹
دور باش: ۹۵_۹۶
دیوان غزلیات: ۱۵_۱۶
دیوان شمس تبریزی: ۱۶

ر

رابعه عدویه: ۱۴
رازی: ۱۵۷
ربانیسم: ۱۲
رساله مدنیه: ۱۱۹
رسول اکرم: ۳۷_۴۱_۹۵_۱۱۹_۱۲۰
روح الامین: ۸۱
روح القدس: ۱۳_۲۲_۴۹_۸۱_۱۲۸_۱۳۹_۱۴۸
ریاض العارفین: ۸۴
ریاض غوثیه: ۵۰_۵۲

ز

زرتشت: ۱۳
زیادات(کتاب): ۱۷۸

س

سدره منتهی: ۹۵
سریانی: ۱۴_۸۱_۸۲
سفر پیدایش: ۶۲

ض

ضیاء الحق: ۱۵۱ - ۱۵۲

ط

طوس: ۸۴

طلب: ۱۴ - ۱۷ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۸ - ۷۲ - ۱۴۱ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۱

ع

عالم ازل: ۹۹

عالم اکبر: ۱۲۱ - ۱۲۴

عالم اصغر: ۱۲۱ - ۱۲۴

عالم امر: ۴۷ - ۱۰۷ - ۱۸۶

عالم انوار قاهره: ۹۸

عالم انوار متبره: ۹۸

عالم ربوبی: ۴۷

عالم زمان: ۹۹

عالم دهر: ۹۹

عالم سرمد: ۹۹

عالم صور معلقه جسمانیه: ۹۸

عالم خلق: ۲۸ - ۴۲ - ۴۷ - ۹۲ - ۹۸ - ۱۲۳ - ۱۸۶ - ۱۸۷

عالم جبروت: ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱

عالم لاهوت: ۱۸ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱

عالم مجردات طولیه: ۹۸

عالم مجردات عرضیه: ۹۸

عالم مثال: ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۴ - ۱۳۵

عالم ناسوت: ۴۹ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۲۸ - ۱۳۵

عام الفیل: ۹۳

عبرانی: ۸۱ - ۸۲

عرش: ۹۰ - ۱۴۳ - ۱۵۰ - ۱۸۲ - ۱۹۷

عزرائیل: ۸۰ - ۸۱

عزرا: ۸۱

عشاء ربانی: ۱۳

سفر برشیت: ۶۲

سعدی: ۱۵۲ - ۱۸۰ - ۱۸۱

سقراط: ۱۴

سلیمان: ۲۹ - ۳۰

سماح: ۱۷۳

سنی: ۷۶

سیبویه: ۱۶۵

سید شریف جرجانی: ۶۶

سید لولاک: ۶۹ - ۱۴۲

سید کاظم رشتی: ۶۹ - ۹۲

سید یوسف اصفهانی: ۷۵

سید محمد مجتهد اصفهانی: ۸۸

سیمرغ: ۲۹ - ۳۰ - ۳۱

ش

شمس تبریزی: ۱۵۱ - ۱۸۱ - ۱۹۵

شوق: ۶۶ - ۷۲ - ۱۴۸

شیخ احمد احسایی: ۱۱۱

شیخ بهائی: ۱۲۱

شیخ سلمان: ۲۴ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۱۰۰ - ۱۳۴

شیخ عبدالقادر محیی الدین گیلانی: ۵۰ - ۱۸۰

شیخ عبدالرحمن کرکوکلی: ۱۵۰ - ۱۵۲

شیخ مفید: ۱۶۵

شیخ نجفی: ۴۵

شیعه: ۷۶

ص

صالحیه: ۱۶۵

صحیفه اصول و فروع: ۸۳ - ۸۷

صوفی: ۱۲ - ۱۳ - ۲۷ - ۲۸ - ۷۱ - ۱۲۹ - ۱۷۷ - ۱۸۶

صوفیه: ۲۰ - ۲۱ - ۲۳ - ۲۶ - ۲۷ - ۴۸ - ۵۰ - ۶۷ - ۷۱ - ۷۲ - ۸۱ - ۸۳ - ۹۰

۱۰۲ - ۱۰۹ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۹ - ۱۳۱ - ۱۳۶ - ۱۳۸ - ۱۸۰ - ۱۸۶

عشق: ۱۴ _ ۱۶ _ ۱۷ _ ۳۰ _ ۳۲ _ ۵۳ _ ۶۵ _ ۶۸ _ ۶۶ _ ۷۲ _ ۱۰۲ _ ۱۴۱ _ ۱۴۸ _

۱۷۵ _ ۱۹۷

عظاملك جوینی: ۱۰۹

عطار نیشابوری: ۱۵ _ ۲۹ _ ۳۰ _ ۴۱

عقل عاشق: ۸۱

عقل کلی ربانی: ۱۱۸ _ ۱۶۷ _ ۱۹۶

عقل اول: ۴۶ _ ۴۷

علامه کلینی: ۱۶۵

عوامل الهی: ۴۴ _ ۹۸ _ ۱۱۴ _ ۱۵۷

عنقاء مغرب: ۸۱

عیسی: ۱۳ _ ۳۶ _ ۱۷۸

عهد عتیق: ۶۰

غ

غسل تعمید: ۱۳

غوٹ: ۵۰ _ ۵۱

ف

فارابی: ۴۷

فاطمه: ۹۳

فتوحات مکیه: ۱۵

فصوص الحکم: ۱۵

فرعون: ۳۷

فلوطين: ۱۲ _ ۴۷

فقر: ۱۴ _ ۳۱ _ ۳۹ _ ۱۲۸ _ ۱۲۹ _ ۱۳۱ _ ۱۴۶

فناء: ۳۱ _ ۳۹ _ ۴۹ _ ۱۲۸ _ ۱۲۹ _ ۱۳۱ _ ۱۴۶ _ ۱۵۱

ق

قاب قوسین: ۳۷ _ ۹۵

قرن بدیع: ۱۵۰

قصص الانبیاء: ۳۶ _ ۳۷ _ ۱۹۲

قضا و قدر: ۱۴ _ ۷۳ _ ۷۴ _ ۱۴۲ _ ۱۸۳ _ ۱۸۴ _ ۱۹۷

قصیده تائیه: ۱۵

قطب: ۵۰ _ ۵۱

قشیریه (رساله): ۱۱

قهندز: ۸۴

قولویه: ۱۶۵

قونیه: ۱۹۵

قیام ظہوری: ۲۳ _ ۱۸۶

ک

کتاب الاسماء: ۶۳

کتاب لمع: ۷۲

کتاب مبین: ۴۵ _ ۱۸۲

کثرت: ۲۳ _ ۲۴ _ ۸۶

کشف المحبوب هجویری: ۶۵

کلیم الله: ۳۶

کنیسه: ۱۶۷

کنعان: ۶۳

کوفه: ۹۳

ل

لاهیجی: ۷۸

لقمان: ۱۱۴ _ ۱۲۵

لوح محفوظ: ۴۴ _ ۴۵ _ ۱۸۲ _ ۱۸۳

لیلی: ۱۵۲، ۱۵۶

لیلۃ القدس: ۲۱

م

مانی: ۱۳

ماورالنهر: ۱۰۹

مثنوی: ۱۶ _ ۷۹ _ ۱۳۲ _ ۱۵۱ _ ۱۵۹ _ ۱۷۵ _ ۱۷۹ _ ۱۸۵

مجنون: ۱۵۲ _ ۱۵۶

مجلسی = ۱۷۱

وحدت: ۱۸ _ ۲۳ _ ۲۶ _ ۳۱ _ ۸۶
وحدت وجود: ۲۰ _ ۲۳ _ ۲۸ _ ۱۴۶
ورقای شهید: ۱۰۰
وجود: ۴۲ _ ۴۳

ه

هدهد: ۲۹ _ ۳۰
هرات: ۸۴
هندی: ۱۴

ی

يعقوب: ۶۲ _ ۶۳ _ ۱۱۵
يوسف: ۶۲ _ ۶۳
يوسف البهاء: ۶۲ _ ۶۳ _ ۱۸۴
يوگا: ۱۳
يونان: ۱۲
يهود: ۱۲ _ ۱۳

مجمع الامثال: ۶۰

محدث: ۳۶ _ ۳۷ _ ۶۹ _ ۱۲۰

محي الدين ابن العربي: ۱۵ _ ۴۰ _ ۵۰ _ ۹۰

مدينة الله: ۲۸ _ ۴۱ _ ۱۲۹ _ ۱۳۸

مشائیان: ۴۷

مشيت اوليه: ۴۶ _ ۴۷ _ ۱۱۹

مصر: ۱۴ _ ۶۳ _ ۱۳۴ _ ۱۴۰

معراج: ۳۶ _ ۳۷ _ ۹۴ _ ۹۵

معرفت: ۱۴ _ ۳۰ _ ۳۴ _ ۶۵ _ ۶۹ _ ۷۰ _ ۷۱ _ ۸۲ _ ۸۶ _ ۸۷ _ ۱۲۰ _ ۱۳۹

۱۴۲ _ ۱۴۳

معاد: ۷۱ _ ۷۵ _ ۷۶ _ ۱۴۲ _ ۱۴۵

مکه: ۱۵۵

مقامات طيور: ۲۹

مقام عرش فواد: ۱۵۰ _ ۱۸۲ _ ۱۹۷

مقام عشق: ۶۸ _ ۱۵۰

مقام عقل: ۱۵۰ _ ۱۹۶

مقام نفس: ۶۹ _ ۱۵۰ _ ۱۵۸ _ ۱۵۹ _ ۱۶۱ _ ۱۹۶

منظر اکبر: ۲۶ _ ۶۷ _ ۱۰۰

من يظهروه الله: ۶۲ _ ۶۳

مهدی اخوان الصفاء: ۱۶۸

موسی: ۱۲ _ ۳۷ _ ۳۸ _ ۱۰۴ _ ۱۹۲

مولوی: ۱۶ _ ۷۹ _ ۱۱۶ _ ۱۱۸ _ ۱۲۹ _ ۱۳۲ _ ۱۵۱ _ ۱۵۲ _ ۱۵۹ _ ۱۷۵ _ ۱۷۹

۱۸۱ _ ۱۸۵ _ ۱۹۵

ن

نجف: ۸۸

نفس اماره: ۱۹ _ ۶۷ _ ۱۵۹

نظامی گنجوی: ۱۵۶

نمرود: ۳۶

نوح: ۳۶

و

واحدیت: ۴۷ _ ۱۱۱

Sayri Dar Bahr-i-Irfan

Hamid Vaezi

ISBN 1 875598 21 9

All Rights Reserved- 2004

Typesetting by Shiva Dehghan
Cover design by Mariya Daliri Beale



Century Press P/L
P.O. Box 1309
Bundoora, Vic. 3083
Australia
Email: cpnykd@tpg.com.au